

# ستاره

شماره ۱۲۷، ماهیون، بهمنماه ۱۳۱۱  
شماره ۱۲۸، سال چهارم، شماره مسلسل ۴۵  
۱۳۱۱



۴۶



ستاره  
ملیون  
هنلد رکانل

گروپ هنرمندان

سینما  
در شهرهای افغانی استقامت

Ketabton.com



# سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک  
(۱۰۶) مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم  
یک چیز هست که آن تراوش کردنی  
نست ... پس ادسی درین عالم  
برای کاری آمده است و مقصود -  
انست همین ان نمیکزاردی هیچ  
نکرده باشند ...

۶ خداوند فرمود [ ولقد کریمنا بن آدم  
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس  
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -  
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه  
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی  
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که  
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من  
میاید . ادسی را برای ان کارهای  
دیگر نهانید ه اند .

تو بقیست وزای دو جهانسی  
چنگم قدر خود نمید انسی  
مفروشه خویش از ان که تو بیس -  
گران بهایسی

از فیه مافیه  
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب  
دست باز دارد .  
عقاید و نظریات در مضامین به  
نویسنده گان متعلق است .

**ایڈیشن**  
**مستشرقین و مفسرین**  
**فوق بیست**  
**رسم و عیادت**  
**دستخط حضرت**  
**تحت سوال قرار**  
**گرفتار است**

**در آفریقا**  
**در برخی مناطق آفریقا**  
**مشترکاً ۲۰ فیصد**  
**ایران**

**۵۲**

**پنتولند داستان**  
**۳۴**

# رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



**باجا سفر**  
**۱۸ صفحه**  
**چاپان**  
**سرزمین عجایب تمدن پروید**

PROPERTY OF  
**ACKU**  
**5803**

صفحه ۵۷

چای سبزه  
 چای سیاه

## صنعت آیدز گلابت و کیکش



مصاحبه اختصاصی مجرب ساوون با نجیب الله برادر استاد خلیفه (صفحه ۳۸)

خداوند؛  
 هوای صحت خود و اطفال  
 تان باشیہ . محضرتنا  
 در مورد حفظ الخوخراکی  
 مکن ا ایکرم؛ شهر خط کتاب

**در شماره ماه**  
**جوئل**  
**برای شما**  
**این مطالب**  
**را دربریم**

- اسرار یک پرمی در شهر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجهه وفرید
- ترتیب ریورپ روانشناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبه تا مشکرا آواز خوان مده ما

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان  
 مدیرمسوول: دوکتور ظاہر ظہیر  
 تلفون : ۲۴۵۱۰  
 معاون : محمد آصف معروف  
 تلفون : ۶۲۷۰۲  
 سکرترمسوول : ضیا عبادی  
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیہ  
 عکاس : شمین گل  
 آمرچاپ : عبداللہ  
 لیتو تایپ : محمد عارف  
 چاپ مطبعہ دولتی

تصحیح سروری تا  
 نشر علم صفحہ (۵۱)  
 شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان  
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۵) و (۶)  
 برادران استاد انجیب الله خان و عثمان خان  
 لطفاء نورات ذہل را پتیرا و فرزند ن تصنیف  
 تالیف از صفحہ (۱۲) بقلم درس ۱۲ بجای ۵  
 از صفحہ ۲۳ بقلم درس ۲۱ بجای ۲۱  
 از صفحہ ۳ بقلم درس ۵۱ بجای ۱۸۴ این ۱۹  
 بقلم درس ۵۱ بجای ۲۴  
 هجرتان در صفحہ (۴۱) در محوس  
 حبیب (تو افر) حبیب (بغای) مطالعہ  
 فریاد





انطباط در بسیاری

از مکاتب چایوسی

را به خود سری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



# در فرهنگ مکتب

## بعضی مکتبها ریاضی، علوم دینی و شعر در زبان و سبب تورا

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام پدر و مادر و جامعه بشری به شمار می آید.

طی پیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکتب کشور ما نیز دستخوش زو پدیدهای مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تا مین را بطه تعلیم و تربیت یعنی انطباط در بسیاری از مکاتب چایوسی را به خود سری ها، بی پر وای ها، تغییر حا ضری ها و ارتقای اتو ما تیک خا لسی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبری نمودن خدمت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد اجتماعی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده ن شان از مکتب، کار که رهس را نیز در مکتب اکثر اخوا ر و زا ر ساخته

است. با لایر از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکتب ما وارد آورد. چه بسا خانواد ه های که نسی داند فرزند شان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلما نی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا گا فی داشته و در نتیجه شا گردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکتب و بالا تر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متا سفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چیره نمایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربی باشد. گذشته مرا چه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسأله اصلی است که به آن عطف توجه گردد. خیر نگاران مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به برخی از مکتب سوزنده تاسیساتی از پرو پلم های مکتب رادر صفحات سب و و ن مجسم سازند. در یک نگاه و قتی به مکتب میرو ی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. صبح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد. این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

### تدریس خلاف رشته در مکتب

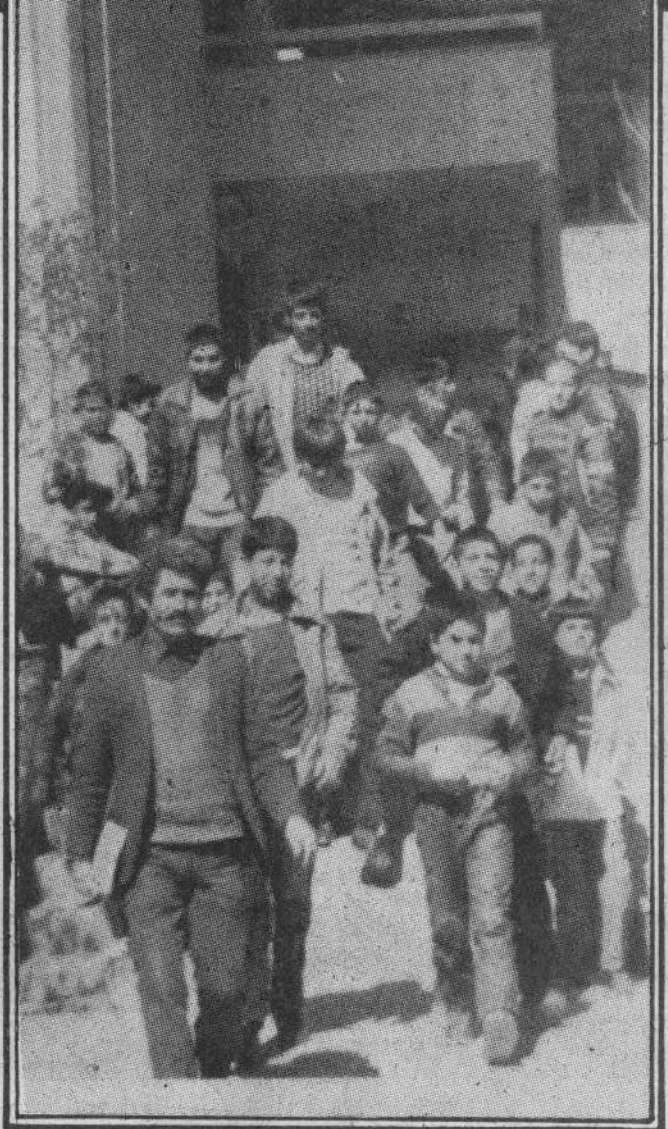
# آموزش ملی چی

## قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلما ن خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلما ن با استعداد حسی اگر صنف دوازدهم را خوانند، با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.)) خیر نگاران ما در جریان دیدن از مکتب متوجه شدند که در یکی از مکتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. هر چه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف

رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقا بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلما نادر، تقای سو به معلم یا تقرر معلما ن با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم راندریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید. در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

### اصول تد ریس را مینمایند





کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

های معمولی تاس میگزفت . از جرمان  
مباحبه های پیش به اساس وقت پول میخواست  
نوشته های پیش آقای رامین با سوچان  
تعبیه و تنظیم میکرد . . . .

♦ ♦ ♦  
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند  
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه  
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب  
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود  
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه  
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به  
هم نمی آمد!؛ اوکه بجز در رول های مثبت  
جدی ظاهر نمیشد ، دیگر از اجرای هیچ  
رولی روگردان نبود . . .

وین ، کمدین ، کرکتهای معمول  
هرسوزنار فری . . . .  
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس  
اوتام و نشان های د پگری نیز کامی کرد  
از برابر کرده های پرد ، علم برداری تا  
بخت ما بگروین روی ستیز آواز خوانی ،  
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس  
پارلمان . و به این ترتیب من او را در سه  
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان  
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت  
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس)  
از گرفتن لقب سوپرستار (در جریان شوشه  
لطفاً صفحه برگردانید

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها  
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره  
امتیاز بچن ندا شتمیاشند . در جای او را  
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند . اما جایی  
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت  
میدند و کسی او را افشا میزند . در کسی  
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم :

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را  
دیدم . او را مرد محبوب و کم حرف و صمیمی  
یافتم . به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاش  
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ  
ها را برایم بگوید . آن وقت ها او سکرتر  
ندا داشت . وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب  
نیسود . مرا به منزلش دعوت کرده بود .

♦ ♦ ♦  
در وین با رملقات ما پس از چند سال  
هنرمندی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز  
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد  
هیچ نشانه ای از غرور و خودخواهی در وجودش  
پیدا نمیشد . این دوره ، دوره ناامیدها  
و ناکامی های او بود . هنوز صمیمیت و کمروسی  
او به حال خودش بود .

♦ ♦ ♦  
امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار  
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب  
سوپرستار را حاصل کرد : با زورنا ایست



ستاره  
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصی کمال استقبال شد

سن سن کمالیا



# دینار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: د شير شاه رشاد زياره

دکتاب دویله یوه کسه کی راغلی چی د څارندوی په مهور شيرک هامر په به خولی بوری مونسو وینستو څخه دخولی دخاوند خانکر نسی څرگندولی جو اوسنی کیس فیزیک او بیولوژی دا توان لاس ته راوړی چی دشیر لک څلورسل کاله خوا ترنجرمی خورا زیات ممنوعات دخو وینستو څخه لاس تراوړی که دنای سره ستاسی وینتان یانه شی دوی بر شی منحصص له خوا ددی وینستو له مخی ستاسی به باب زیات معلومات ترلاسه کوی چی به هغو به نسی هم یوه نیاست هر ځل دسر سمه اودنای سره ستاسی دویستو پریستول داسی معنی لری لکه تاسی چی دخلو خانکونو عادتونو او شجرو به باب یادداشت نای ته پریردی ستاسی دسر سمیدو او پریری څریلو څخه وروسته یاسه وینستان کولی شی ستاسی به باب شهادت ورکړی چی تاسی به مخدره موادو اخته یاست او که به یا دیو معنده به نشان ایا که دیو سوداگر به شان ؟

پاته وایو



هواخواهان هنر امتیابې بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت متفاوت - داشت و گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود. امتیابې بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوش پیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبود. آن ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم و آن ها پس هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند.

ازیرسن ها راحتاً زمین ببرد و آن راهبه دست نشینمبارد.

وجودیت امتیابې شخصیت و شهرت تمام گروه هنری رانحت الشعاع قرار داده بود. و وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است.)

لحظات برگشت امتیابې بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیا از طریق تلویزیون نشان داده شد. ولی در مورد رفتن گروه هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید.

امتیابې بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد و میگفت: من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت. یگانه علاقه مندی من به محبت بیکران مردم است.



بچه در صحنه (۸۴)



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هامنظام از طریق تلویزیون و جراید یکی پس دیگری نشر میگردد. در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود. تقریبا تمام سوالات در بیرومن فلم ها و زنده گی خانوادگی او میچرخید.

آواز ژورنالیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند. زو به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است. گاهی او جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصرا اشاره می به آن هارفته است) خود داری میکرد. حتی باری با انتشاری زیاد از خبرنگار مجله سباون خواهنش نمود تا کست جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خدا گواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند. شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقه مندانش چنین شرح کرد: با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزنم بیشتر شد. زیرا افغانها مرا بهر ثقل احسان و همان نوازی های خود کوچک ساختند. اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم. از آنچه امت گفته است میگردم. ولسن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحلیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدیپ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود.)

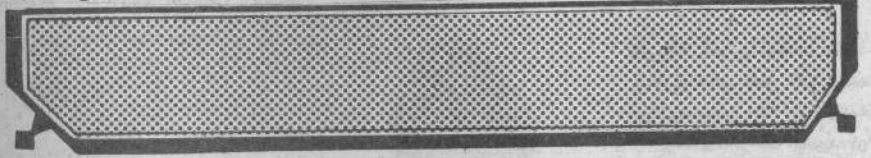
فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم. او مسرد عجیبی است. د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنهاست (یعنی تنگ شکاری) ... شتر و گن سنها به من گفت: این چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید؟ اگر من به جای شما ژورنالیست هامیبودم، (اشاره به سوی امتیابې نموده علاوه کرد) مثلا از امتیابې بچن میپرسیدم: تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها داری، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی؟ تنهاسوی خوب بودن همه چیز نیست.

فکر کردم که امتیابې باشیدن این حرف برانروخته خواهد شد. اما او خنده - می کرد و گفت: مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابین گفتم.

امتیابې بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است. کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گی هنری است. این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند هزاران عاشق پاکجاخته دارد. بدون استثناء تمام میسوس ها نقش داشتن در برابر امتیابې را برای خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند.

امروز او شن طبع و بر حرف و بیوقیب است. و آوازه شهرتش مرز قاره ها را در هم ریخته است.

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابې بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید. اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابې گرم گرفت. هواخواهان امتیابې دسته دسته تمام روزشان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند. اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابې بچن و دنیس دینس و رنگها، رمیش شرم و مکمل آمدند و دیگران



امتیابې بچن بانیم قرن عمرش بنوز در نقش جو زنب ۲۵ ساله روسی و حسینی نظا هر میشوود.



# گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهان سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کې بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کې تيرول. ده په کيسه ليکلو کې خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کې دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چې گراهام گرین دخورا استعداد لرونکی دی. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گڼل. ده دخپلو ليکنو په لړ کې هغه څه چې ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چې دې ترسپېرموزاوستلې وو. دې پوايي چې:

((پوازي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بللی خوداسي يو ليکوال ښم چې له کاتولیکي افکار و سره می عادت کړی وی.))  
دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چې دا زما عادت شوي دي چې له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودی. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کې وزيريد. وروسته له دې چې ښوونځي او کالج يې دی ته ورسول - کورني يې دی داصحابو دخرابي له امله لندن ته واستاوه ترڅو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چې دی اروا بيزندسکو معاینه کړ او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا بېريا په لور ولاړ او دجنگ په وخت کې يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چې دلندي ژوندی لپاره دکمو - نيست گوند غړی وو. له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پورې يې د لندن دتايمز ورځپاڼې داديتور په توگه ډنده سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کې يې واده وکړ چې يوزوی او يوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کې له خپلې ښځې څخه جلاشو. گرین خپل لومړنی دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چې دتايمز له ورځپاڼې سره يې کارکاوه او په همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پورې اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلوکې تاريبارا بله څپه نه هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعنصررويش ښځې.

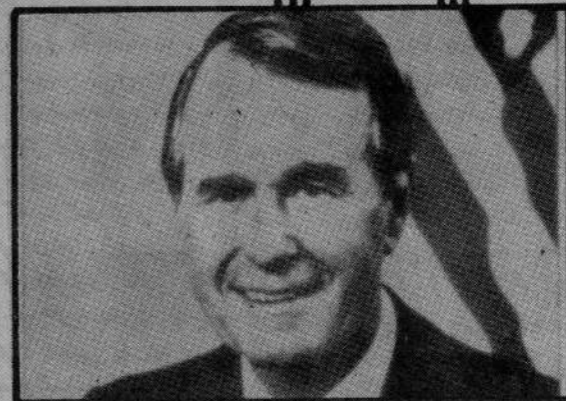
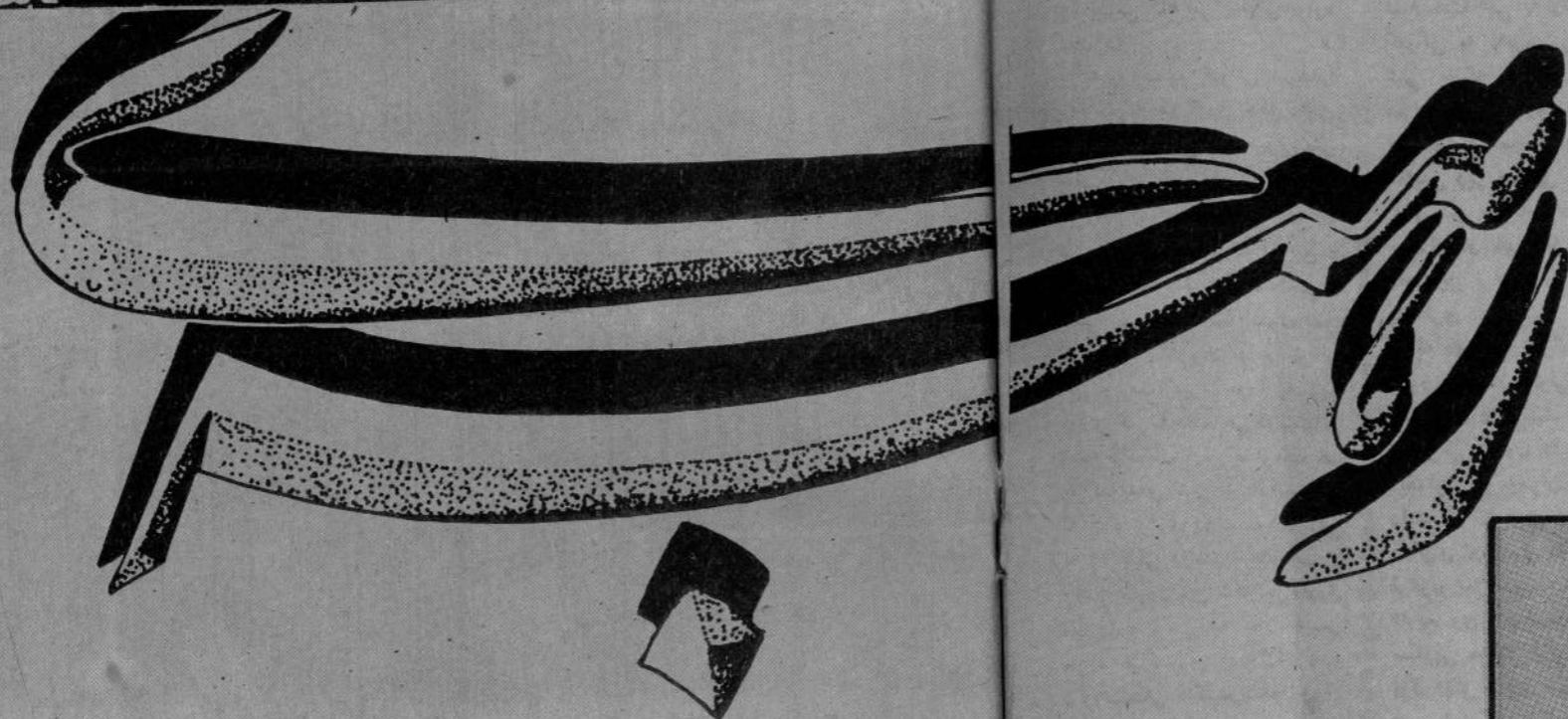
دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوړې د جست اندازه لري او داخير نه ښځې چې معتاد کله الکول بس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پورې څپه نه داده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپې له باره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې په پياز کې خورا څرگندوي. ددې له باره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له باره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبې اړيکې څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکويي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له باره، دټپې شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبې پېژند گلوې له باره او داسې نورو ورتسه مرخوله باره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له باره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي. سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهشي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ و ښځې دهغه دناروغي په



دبنديانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پورې د مخدره موادو معتادين دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښي. کله چې د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کې داپلينا په ټاپو کې ناپليون بناپارت مرسو نودهغه نای دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې ورکړل. په ۱۹۰۰ کال کې ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل شته او داسې نظريه منځ ته راغله چې ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوی دی. خو د اتباعو کلو تجزيه وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چې انسان دی په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کې د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کې زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کې دا کاغذ زهر نه تجزيه کوي خو که به

دا څيرني دلاس انجنس د کفورنيا دپوهنتون پروفيسور پوهنځي کې دفورمو کولو - جينستانو رونالډ سايجل، ويرجين هيل او کيميا پوه وزير باومگارتنر له خوا زمویل شوی دی. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځينې مشخصات يې دادی: يو سوی ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کې دوينې به سيروم کې البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چې دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکې لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اوراديو اکټوي مخدره مواد لاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کې دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گڼوي. که په شيره کې دمخدره موادو ماليکولو نه خوراهم لږ کم شي نوهغوی دالبوميني مادي سره دگډېلو له باره دراديو اکټوي ماليکولونو سره به سيالي کې لويږي. په نتيجه کې دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لري او کولی شوو شمير و چې البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دی. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتېږي بلکې د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکفورنيا په پوهنتون کې ددې تجربې دلابراختيا او دقت له باره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کې دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کې د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول او په زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چې څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلوکې دتوبرکلوز په ويرجنې ناروغي اخته شو او افيون يا ترياک يې دمستگنوا درملو په ډول استعمالول چې همدغه افيون په وينستانو کې

## دوينستانو اسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی رامانند است که درجاده بی بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن تلاش میشود، بدینگونه که انجن رانمتوان رو شن کرد، زیرا بطری از کارافتیده. واز آنجا نیکه انجن رو شن نمیشود، بطری نیز چارچ نمیکردد. چنین بود که آقای جیمز میکر یگورپرنز بحران رهبری ایالات متحده امریکا را در سال ۱۹۸۴ در کتاب خود به نام ((قدرت - رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات ضروری برای حل برابلمها نمیتواند بدون رهبری تازه ایجاد شود، اما ایجاد رهبری تازه بدون تغییرات عمده ناممکن به نظر میرسد.

مگر استماره انجس و بطری آقای برنز نسبت به شنس سال قبل هنگامیکه ریگن بر سر قدرت بود اکنون مناسبتتر به نظر میرسد. امسال امریکا بیجا در رهرو ردآینده به گونه بی عجیبی فکر میکنند.

سیمای جنگ عقب نشینی و تغییرات بزرگ همه و همه زمینه را برای تجدید تقاضای کهن به خاطر ایجاد رهبری وی به میان می آورد. هنگامیکه جورج بوش بین مردم محبوبیت یافت، حتی هوا دارانش اورابه مثابه یک رهبری که ملت را برای قرن بهیست و یکم آماده میسازد فکر نمیکردند.

فکر میکردند. بوش در سال ۱۹۸۸ هو سهای دعو کراتها را به رقابت محض مورد استهزا قرار داد، اما اوباعین کوتاه نگری حکومت میکند. کارهای آقای بوش همانند کازتر معکوس رونالد ریگن است. او آدم زیرک است، مگر توانایی آنرا ندارد تا به معجزه بی بناه برسد که برای رهبری ضروری است. درجه بندیهای ریگن هیچ گاه می او را در صدر جدول روسای جمهور مردمی قرار نداد و او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد اقل توانست آن را تاجایی رهبری کند. مگر تاسف هنوز هم بیشتر میشود. رئیس جمهور کیه مقابلش را میتواند ببیند، چرا تصمیمش را نمیگیرد؟ پاسخ چنین است که رهبری واقعی ریاست جمهوری ندرتاً در هر ربع قرن ویا کمتر از آن ظاهر میشود. نسلی که در سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام لنکلن را تعقیب کرد از آن محروم شد، چنانچه بیشترین زمان نیست و پنج سال بین تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن- کنیدی به این طرف هیچ رئیس جمهوری توانمند یهای اداری و معجزه بی رانداشت. لیندن جانسن و ریچارد نکسن کارهای زیادی را انجام دادند، مگر بی اعتمادی آنها را عا جز ساختن با اطمینان باید گفت که در هر وقت عین رهبری موجود نبوده است. خانم مارگریت تاجر رهبر درستی برای بریتانیا نیای کبیر به خاطر این نبود که نتوانست آن را با اروپا یکجا سازد. حوادث در اتحاد شوروی بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از بین بردن ستالینیزم و جنگ سرد است. مگر شاید آدم درستی برای نجات اقتصاد ملتش نباشد. هنوز وقت است فهمیده شود که لیخ والیسا رهبر درخشان اتحادیه های کارگری به ریاست جمهوری غیرکمو نیستی بولند قابل انتقال باشد. هر کس میتواند رهبری کند. رهبران باید با قدرت شان چیزی را انجام دهند، نه اینکه فقط قدرت داشته باشند. مگر آقای جورج بوش چی می خواهد انجام دهد؟ در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه مشکل است که سخن به میان آید و گفته شود. رئیس ستاد او آقای جان سوتونو در این اواخر به گروهی از محافظه کاران گفت که ((کدام قانونی ویا لایحه وجود ندارد که در دو سال ضرورت به تصویب آن باشد)). آقای بوش با چند هدف به مقام ریاست جمهوری رسید. رئیس جمهور که خود را تحصیل کرده میگوید قبلاً از خود جرات نشان نداده بود که کمپاین کند. در داخل قصر سپید

((افسرده گی)) فراتر از عملیات سیاسی قراز گرفت. آنها اظهار کردند که بوش خودش نمیداند که در مورد مساله داغ روز چگونه بیاندیشد. توصیه بوش در مورد خلیج خیلی جدی بود. البته این همان اندیشه های جوانی اش بود که زباله کشیده و عملی گردید. اصلاً او برای از بین بردن بحران شرط بسته بود. البته کانگرس خلی رهبری را دقیقاً بر میکرد. در حالیکه رهبران آن نسبت به بسیاری از اسلاف خود توانایی بیشتر

بقیه در صفحه ۵۱

تغییرات ضروری بود  
 حل و ابرام ناممکن است  
 بدون رهبری تازه  
 ایجاد شود  
 اما ایجاد رهبری تازه...



# دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی  
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپکان  
شکایت نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی توتند بود و این توتند بود نش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانوی در آورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام هنرمند دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوانت بد اخل د هلیز منزل وی کردید و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنها در فریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوانت (کاننسی ستوت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود مینی ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می کردید. دست اندر کاران مود در اروپا مینی ژوب با گرمی خاصی استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش فالپ گردید. بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوانت با ککسیون

جد بد دامن های مینی ژوب خوش به آمدن بریانودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با دامنهای مینی ژوب خود به گردش شهر برآمدند. مابین بادید تا این زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگرددید. بعد متوجه شدند که یک چیز غیرعادی در آنها وجود دارد. در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جداب) آنها گردیدید و از تعجب بادهان باز برای چند لحظه دگر در جای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گذشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعلی خود رسید. کارکنان موشگاف تلویزیون عاجل از سالها خبر شدند و بدون تأمل از جریانات غیر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امیکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتولک یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میداد. اندرین کویزین و پیوگاردین فرانسوی را به مثابه پیشگامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروا هین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیا لورن، بریت بارود، الیزابت تا پلیر حتی میهنند کملکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می نمودند.

در یکی از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید مینی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه صورت عده در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود - هران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰ مابین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگرددید. بعد ها متوجه گردیدید که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرم خوردند. فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند. آنها چاره دیگر نداشتند به جز اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد. به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری سازند. مینیوهای نواز جنس لطیف با نرم قدانی تا پلیت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

# زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند. شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاجم می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشانده ان استرالیا می انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیا این مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از فرضیه به ثبوت مبدل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمر د پیار - نمند گاسترو انترولوژی انستیتوت طب مسکوپرفه تفوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (هیتوان مکروب ایسن مرض را نشان بدهم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در ابر - کانیزم انسان در آغاز قرن

# جایان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جایان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مبدل شد. جایان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون بر اینکه و سایل - جاپانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جاپانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایی که قبل از باز سازی دیوار های ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فاکولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جاپانی نیز تدریس می گردد. خواها نه بهبود و توسعه مناسبات با جاپان است. سفر گر با جف به جاپان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

# قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

# ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستایش اتومی کم قدرتی را مطرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستایش در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستایش عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستایش، بعد از مو تاز و به کار افتاد ختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نو دستی این ستایش تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتومی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

# از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

# در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را منفسی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبور - عی اسی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان مینا تورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ - ایران، صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راه - مسافرت - ایسن تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویت اقتصاد آن کشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در ایسن کشور فعال اند. گرفته میشود.

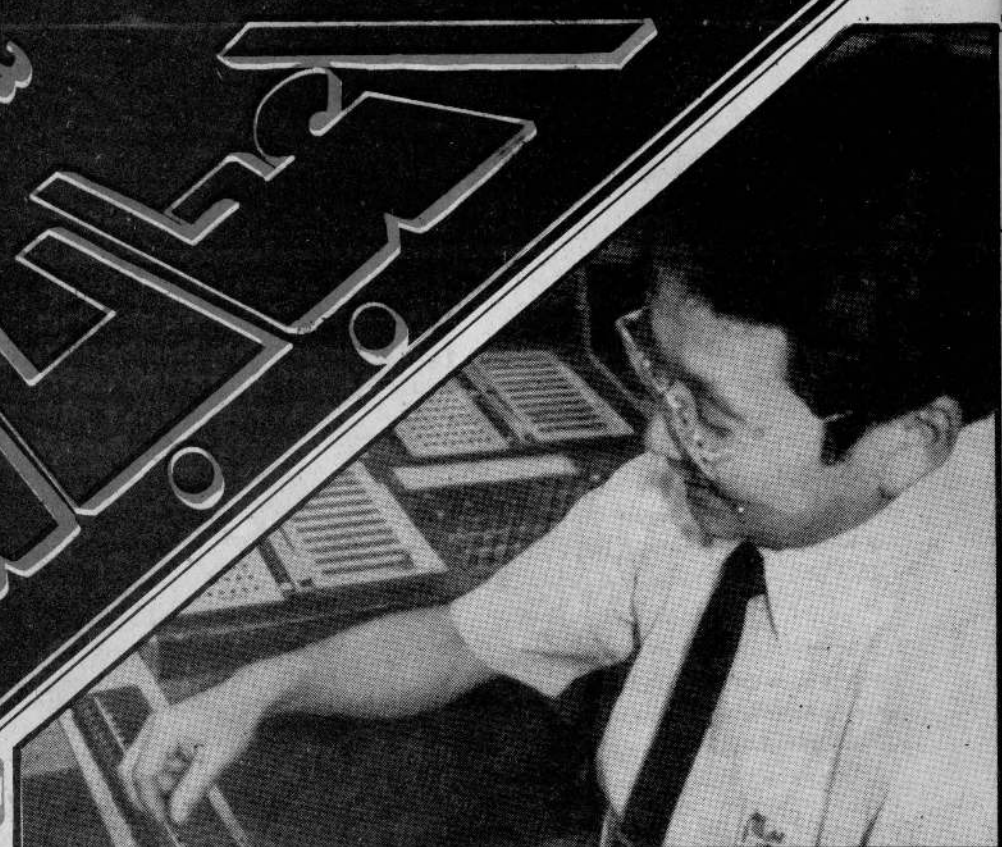
# تجهیزات فسیوال

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول فسیوال جهانی موسمی مردمان ترک دایر شود. این فسیوال به اساس پرو - گرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) بر رشم - راه دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، قبرس، ایران، شریکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذرانند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

# پتر و گراد، پتر بورك یا لیننگراد

به تاریخ ۱۲ جون سال روان عیسوی در روسیه - انتخاباتی بر پا میشود. در این انتخابات بر علاوه انتخاب رئیس جمهور و شانراول مسکو، باشند مهای لیننگراد باید به این سوال نیز رای دهند که نام این شهر به پتر و گراد یا پتر بورك - تفویض شود و یا این که همچنان لیننگراد باقی بماند. در تاریخ روسیه، لسنگراد کنونی شهر بر حادثه بود و همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر از اکتوبر ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه پیروز شد، شهر لیننگراد لقب یافت. بدین گونه اطرافیان لیسن که در روس انقلاب قرار داشت، خواستند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدا های بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لیننگراد مدعی شدند که نام شهر شانرا دو باره به پتر بورك

# سرزمین جایان



جایانی‌ها مردمان  
با فرهنگ اما کوشش  
می‌کنند  
جایانی‌ها تا در جیح می‌مانند  
تا البوم فرهنگی تمام  
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمان‌نوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو (( تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی شدن آن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق و فتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. ((آیا جاپانی‌ها بازم بدون جا باز جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))

**مردم بزرگ اما گوشه گیر:**  
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آنتیسیزی و بسنجاری از سیستمهای اجزایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!

واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

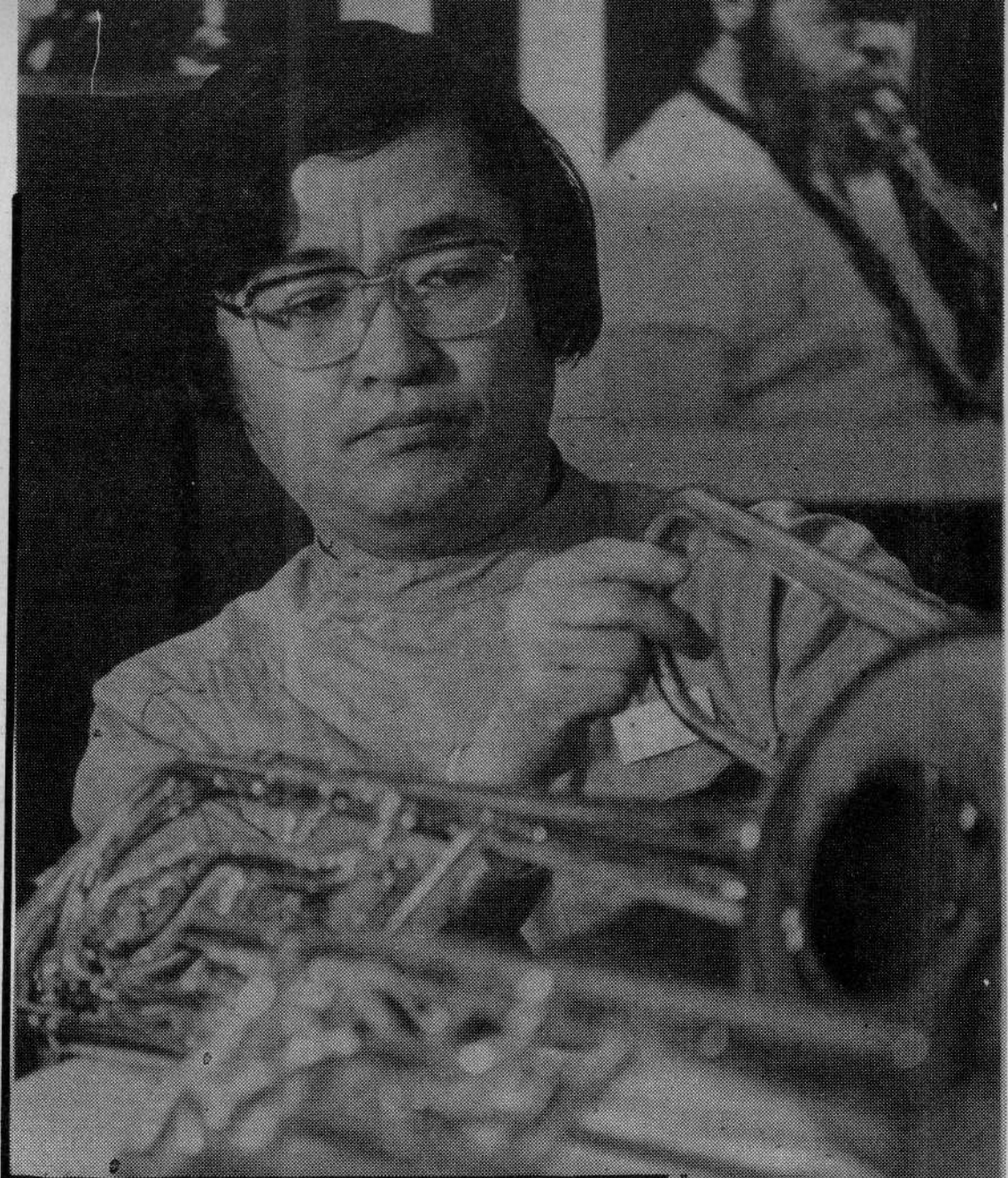
ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.

می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزاماً به مفهوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.

**یک نقش مشکل:**  
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود در آورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند.

از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقبای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیب در زیر اقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساساً بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura)!

کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولاً در ارتباط با ظاهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.

اصولاً دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.

**روابط اجتماعی جاپان:**  
به گفته یکی از منتقدین جاپان

# اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلباس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های اکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش هایم چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فرهاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

درین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عددهای از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بپسری هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند، چقدر تحصیلات اکادمیک در رشته سینما دارند، و چقدر در طبیعتی بودن نقش های خود موفق خواهند بود، میگذایم به آینده و قضاوت ببننده ها و پشکار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج - الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

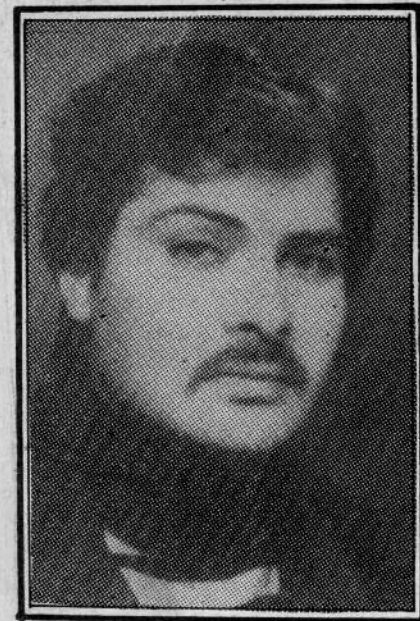
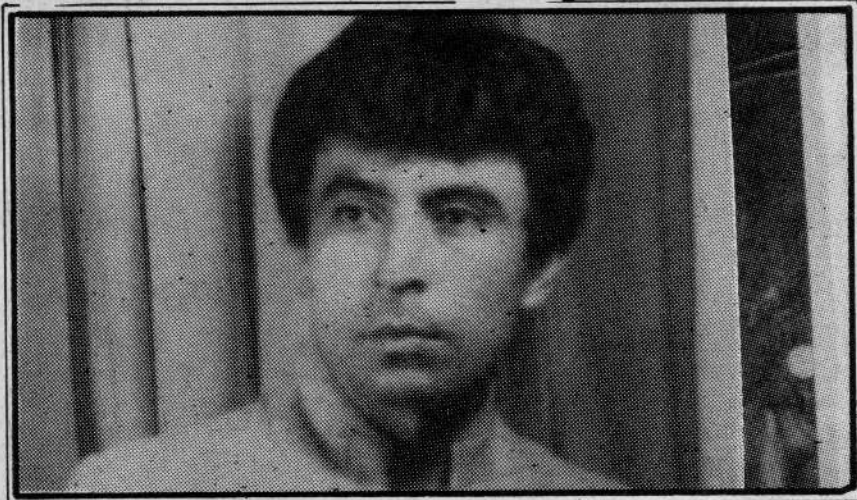


زیب الله انیل

## خوشحال دی ...

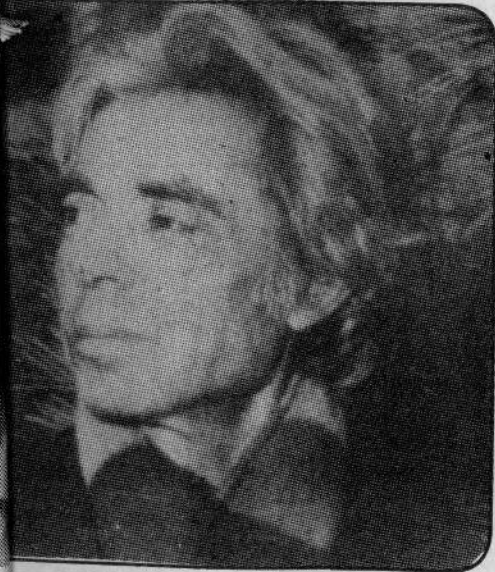
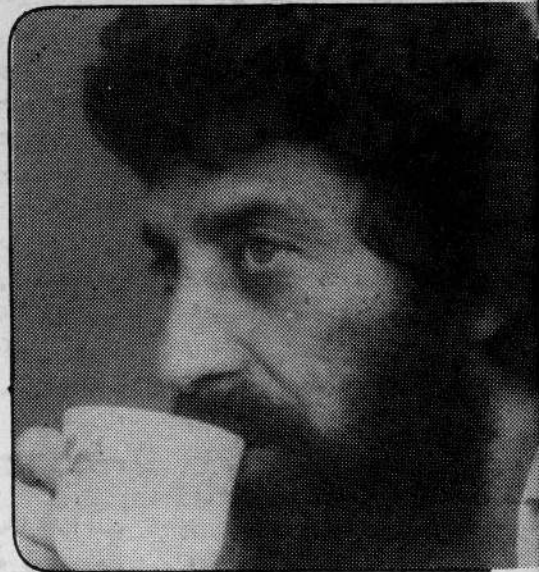
راد یوازتولونین کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی د ری کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زیاتوراد یوی اوتلوزینون بی یار چوکی بنگاره کنه یماوخیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخمکی پیوند نیسی کی به سلکنی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم د شفق فلم سلکنی کورس اورد محترم واحد نظری درسونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسسته بی د لوبری لعل لیاره د گوندی زوی به تلوزینونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینته نوم گیلونوینتونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته درسید و به حال کی دی .



## سیریز با آهنگ مار جسدیر

محترم عزیز اوارخوان جوان و محیرب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای ازاد بودم . تلوزیون ن بودیم ، اینت برای تیت اهنگ های تازه امامه کی دارد اوسه هگ جدید تیت نوار راد یو نیوده و تصمص تلوزیونی ساختن برا نیس دارد . وی میخواد برای عبد فریان با زهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران ازاد خود نماید .



# سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته ه مخدومه و بزه هروین تهیه کرده اند .

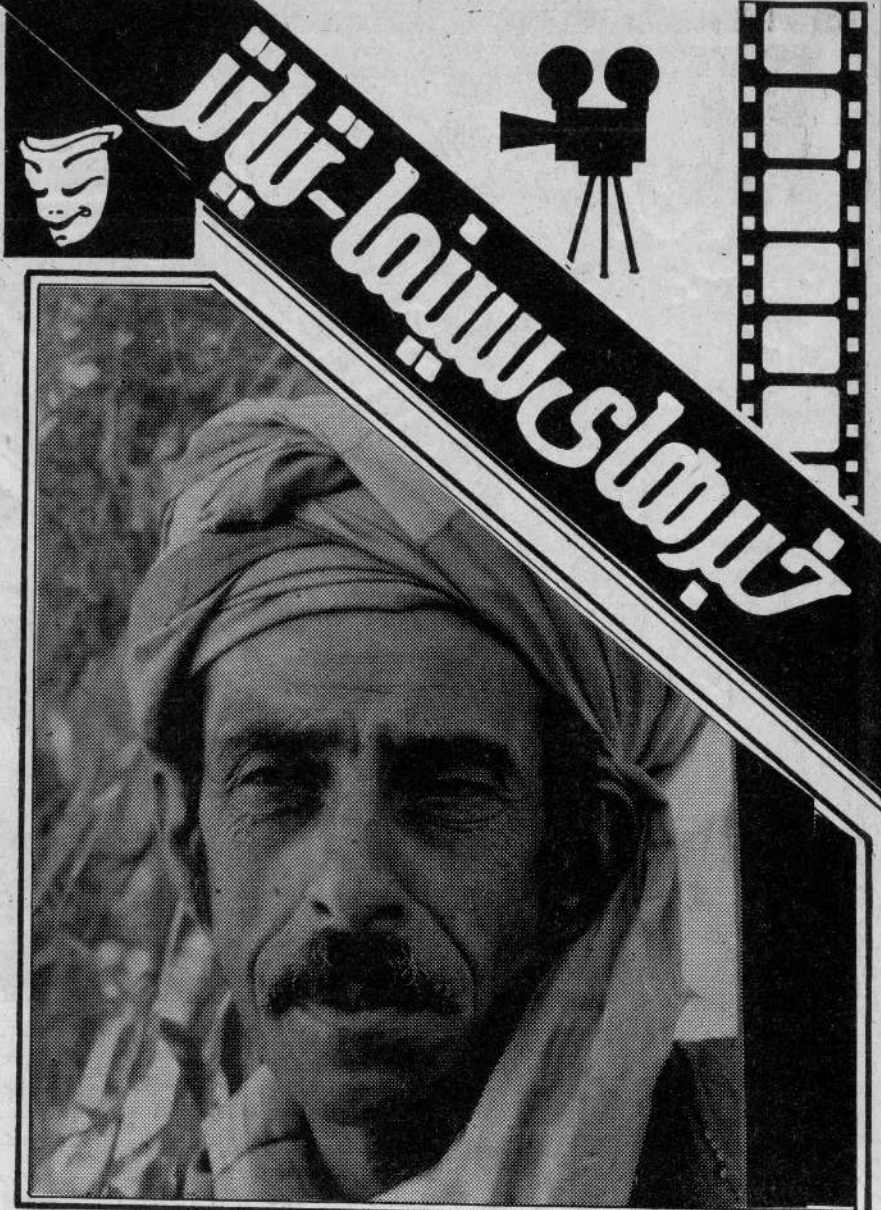
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهد ه خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما ه مخدومه به بزه قاچاق هروین مچرخد که ذریعه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زور و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدائی رواج مییابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهد ه این نقش خوب بد آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

# هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به اخاطریدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خداگواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علا فیندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس راد آینه بی نزدیک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که آمود وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

خير نو څخه ستاسو به موردکي صدق وکړي نوډاکتر به ډير ژر ستاسو دمروند ناخواله تشخيص کړي.

**د تداوي لاري چاري :**

که ستاسو ناخواله دناروغي له کبله وي لومړنۍ گام دنداوي به خاطر دهغو فعالينو نوڅنډول دي کوم چي درد زيانونۍ ځيني وخت امکان لري دهمدغو فعا لیتونو څنډول به ډير لږ وخت کي موثر واقع شي. سربيره پردي نوري لاري چاري دي هم ددغه درد دله منځه وړولو بيه خاطر موجود دي، چي موږوس ورته اشاره کوو.

**د درمي پکار اول**

دپوي بلاستيکي سپک وزه ډډې به واسطه چي دلاس د مروند سره برابره وي او کولای شي مروند وساتي دهغه درد هم له منځه ځي که ډاکتر داصميص ونيسي نولاس به عادي حالت اوياهم تربخلسو درجوزاوي ددو اوډريو اونيو به شاوخوا کي به همدغه ډبه کي ساتي.

ځيني ډاکتران ددې هميشني استفادي ته ترجيح ورکوي ځيني نور توصيه کوي څوپوازي دشي له خوا ورڅخه استفاده وشي.

**- دکورتيزون (دسترونيد) تطبيقول :**

دکورتيزون په ډول دپوه دارو طبق کول دمروند به اوږدو کي ليدني وړ څو محدودې نتيجي له خانه سره لري.

**د استروئيډي دارو :**

دغه ډول داروگان چي سپرين اوديوپروفن هم دهغو له ډلي څخه دي به ځيني کسانو کي کولای شي التهاب او برسيدنه دومره لږه کړي چي درد له منځه يوسي.

**جراحي :**

دجراحي عمل ددې چي دمروند د وړي دجلاکولو بيه اثر مروند هډوکي اووړي نور به منځني عصب فشارنه راوړي پاتي په (۷۴) څرک.



- بلاستيکي سپکه وږه دمروند دناخالو لومړني درمان رسول شايي لږ نا آرامي ډبه برخه کړي څوک بوله دغو

ډاکتر بنايي دڅخه وخوايي چي خپله څنگه دمير به سر کيردي به داسي حال کي چي مټ اولاس موسم او عمو دي نيولي وي. خپل مروند د پوي دقيقې به شاوخوا کي کوزونيسي که دغه حالت ستاسو د مروند ددرد سبب شونو معنو ميري چي به دغه ناخواله اخته ياست.

**۲- د تانيل نښه :**

ډاکتر بنيايي ډير ورو ستاسو دمروند به منځني عصب ضربوه وي، که دغه ورو ضربې ستاسو به گوتو کي سوزيدنه رامنځته کړه علت يي کيدای شي دمروند ناخواله وي.

**۳- دالکتروډياگنوز ازمائښت :**

ددياگنوز به ازمائښتونو کي د برښنا له جريان نه د ناروغي دوروستني تشخيص لپاره زياتي گتوري دي د عصبې لپروني دسرعت مطالسي، د الکتريکي تحريکونو دليږدولو دپاره دعصب قابليت معلوموي. ددغو ازمائښتونو سرته

به مروند بيديدل داسي چي مروند کورپاتي شي هم ددغي ناخوالي دمنځته راتگ باعث گرځي. ډيري ښځي د حاملگي په دوران اوياهم د حاملگي ضد نابلښتونو د استفادي به وخت په دغه ناخواله اخته کيږي.

**تشخيص :**

که دمروند به ناخواله اخته ياست يوه يادوه نښي ياست ازمائښتونه بنايي به تشخيص کي درسره مرسته وکړي.

**۱- د تانيل نښه :**

به ځينو وختونو کي به وژه کي دپوه کسيت شته واني يوه ډوډي ياپوه برسيدنه لکه روماتيزمي برسيدنه دمروند د کانل به منځني عصب فشار راوړي دمروند، ناخواله که هم به نورو دليلونو لکه دترونيډ لږکارکول، دشکر ناروغي ماتيدنه، مکروب ياډاکرومگالي په نامه يوه بله نادره ناروغي هم دډېډي هيوپفيز هم ځان ښکاره کړي، اما اصلي علت يي به ورځينو فعاليتونو کي مروند کورنيول دزيات وخت لپاره دي، هغه کارونه چي کيدای شي دغه ناروغي رامنځته کړي تکراري کارونه دي، ددغو کارونو له ډلي څخه، ليکل، تايپ کول، انځورگري، فوټر-چلول دمالباري د وسايو څخه استفاده (بيل وهن) کالي مينځل، بيانو غږول، اوډول اوگڼ-ډول (دي)

تيريري ترفشار لاندې راځي، منځني عصب حواس انتقالوي او دغني گوتي ځيني حرکتونه کنترولوي به دغه عصب باندې فشار امکان لري د لاسو نسو دستني، ستني کيدلو، گرځني، سوزيدني يادرد سبب وگرځي به زيو هلاکو کي دمروند ناخواله به غني گوتي دشهادت پر گوتي، منځني او دڅلورمي گوتي به نيمايي اثر واچوي. سوزيدنه، درد ياگرځني کولای شي ځيني وخت بوخته خواته هم وځفي اوښت حتی اوږي ته هم ورسېږي.

دغه ناخواله اخته کسيان زياتره وايي چي ددوي ناخواله دشبي اوسپار له خوا زياته ده اوځيني وخت دعضلاتو دضعف ياښتيدو او وچيدو هم اخته کيږي.

که تاسو دا ډول ناخوالسي لري بنايي ځيني کارونه لکه، دشبي له خوا دلاسونو غږول لهکت څخه، دلاسونو موبنسل او څنډول اوياهم به لاسونو د تودو اوسرو اوپو تويول به موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

**ددغه ناخوالي عمل څه ښي دي؟**

دمروند به ناخواله کي د لاس د منځني عصب هغه ټکي چي د ننوتوبه وخت کي د هډوکي اودمروند له مفصل څخه جوړ شوي

په څخه اوسي چي دمروند له رنځ څخه ناآرامه دي. ښځي دوه تربخه ځله ترنارينه زيات به دغه ناخواله چي زياتره به ښي لاس (هغه لاس چي ډير ورباندې کار کيږي) او د څلوېښتو نه تر شپيتو کالو عمر کي منځ ته راځي، اخته دي. دغه ناروغي به استثنائي حالاتو کي کيدای شي دعصبې او عضلاتي هميشنو ضايعاتو دمنځ ته راتگ باعث وگرځي اماکه نښي نښاني يي ډيري سختي هم وي د بيخي ښه کيدو امکان يي ډير زيات دي!

دغه ناخواله اخته کسيان زياتره وايي چي ددوي ناخواله دشبي اوسپار له خوا زياته ده اوځيني وخت دعضلاتو دضعف ياښتيدو او وچيدو هم اخته کيږي. که تاسو دا ډول ناخوالسي لري بنايي ځيني کارونه لکه، دشبي له خوا دلاسونو غږول لهکت څخه، دلاسونو موبنسل او څنډول اوياهم به لاسونو د تودو اوسرو اوپو تويول به موقت ډول ورسره مرسته وکړي.



هډوکي او منځني عصبې ډول شوي کله چي فايږي ناروغ راوړي دمروند ناخواله اوسوزني سره يوځای به لاس اوگوتوبې منځ ته راځي.

نو څخه اوسي چي دمروند له رنځ څخه ناآرامه دي. ښځي دوه تربخه ځله ترنارينه زيات به دغه ناخواله چي زياتره به ښي لاس (هغه لاس چي ډير ورباندې کار کيږي) او د څلوېښتو نه تر شپيتو کالو عمر کي منځ ته راځي، اخته دي. دغه ناروغي به استثنائي حالاتو کي کيدای شي دعصبې او عضلاتي هميشنو ضايعاتو دمنځ ته راتگ باعث وگرځي اماکه نښي نښاني يي ډيري سختي هم وي د بيخي ښه کيدو امکان يي ډير زيات دي!

ددغه ناخوالي عمل څه ښي دي؟  
دمروند به ناخواله کي د لاس د منځني عصب هغه ټکي چي د ننوتوبه وخت کي د هډوکي اودمروند له مفصل څخه جوړ شوي

**ددغي ناخوالي بيل به Carpal tunnel Syndrome (C.T.S)**

شهرت لري او بنايي يوه يا دواړه لاسونه له بي حسې او گرځني ايا سوزيدني سره يو ځای وي، امدوخست به تيريدهو سره امکان لري درد هم رامنځ ته شي اواخته ناروغ ونشي کولای سنده کارونه چي به گوتو اولاسو اجراکيږي، سرته ورسوي، اوپه پای کي امکان لري دژکيا دلاسو سوزيدنه ناروغ دشبي له خوږه هم باځوي. که تاسو به دغه ناروغي اخته ياست بنايي يوله هغو زرهاو

ناخوالو سبب شي. ښځي دوه تربخه ځله تر نارينه زيات به دغه ناخواله چي زياتره به ښي لاس کي وي اود څلوېښتو کلو عمر وروسته منځ ته راځي.

تکراري کارونه لکه ليکل، تايپ کول، انځورگري، فوټر چلول، دمالباري دوسايو نه استفاده، دکالو مينځل د بيانو غږول اوډول، گنډل او دستنو گنډل کيدای شي دمروند د

# صالح

قوم نمود گوش از بند حسايش بر بستند دل در حجاب نخوت و کبر داشتند و چشم از مشاهده آثار صدق و حق فرو پوشیدند. نبوت صالح را انکار کردند و دعوتش را استهزا نمودند و گفتند: این دعوت از حق دور و از راستی منحرف است آنگاه بسر زنش و ملامتش بر داخند. و چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی نایب او بید شمرند و گفتند: بیش از این، آثار خیر و صلاح در سیمای بدید بود، و ما تاسر از ذخایر ملی خود می بنداشتیم و امیدوار بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم که پروردگار جهانیانست. گروهی از خرد مندان و بی غرضان با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند ولی سران قوم، کبر ورزیدند و بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند: ای صالح! همانا که توازن فکر و انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده، یا سحری در باره ات کارگر افتاده، از این رو نسنجیده سخن میگوی

بخشد؟ همانا که شما جز مردمی مغتری نیستید. حاران و سر کشان چون دیدند که صالح در آئین خود راسخ و بیسوسک حق خود متمسک است ترسیدند که اتباع و اعوانش آتیوه شوند؛ و برای ایشان بسیار دشوار بود که صالح بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و راهنمایی قوم نایل شود، و خلق از خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایمان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بحجاب صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

ناقه صالح مدتی بجز مشغول بود و یکرور به آبخشور میرفت و رو ذ دیگر را نداشت آن دیگر میگذاشت و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقوم را بصالح متوجه ساخت زیرا از این راه صدق رسالتش را دریافتند و بحقانیت دعوتش یقین کردند. این ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشارا بوحشت انداخت و بر ریاست و بولت خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایمان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بحجاب صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

مرحله خطرناک گامی بیش نمینهند. از دست شدت بیم و هراس گسام و ایش میکشیدند. تا سر انعام یغنی و دلال و ناز و دلبری زنان متوسل شدند و بیادست که زن را با چون خواهشی کند مردان را ای ب آو دن خواهشش سر و جان میبازند. عاشقان دلده که بامید نگاه می ناله و آهی داشتند منظره ای بهت انگیز و حیرت آور دیدند! از یک طرف ((مصدق بن مبرج)) دیده که معشوقه را ((مصدق بن یختی مهابا)) که دوشیزه ای صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود اکنون خویش را برابر عرضه میکند. و از طرفی ((قدار بن سالم)) مشاهده کرد که ((عنیزه دختر غنیم)) که بی زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه خود میخواند و یکی از دختران ماه طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد و تنها تقاضای آن عروسان زریبا اینست که این شتر را که خیا لشان را ناراحت میدارد و نوبت آب را از اشتراک قوم باز میگیرد و چهار پایان قبیله دارم میدهد. بی کنند.

جوانان عشق از ایسن فرصت استفاده کردند و آتش غریزه جفت جویی در دلپایان شعله کشید و شور عشق نیرو هاشان را مضاعف ساخت. و جرات و جسارتشان را بیفزود، تا در مقام تهیه وسایل کار بصالح عزونی یا بنفوعان و انصارش برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان قبیله به ایشان بیوستند. و در وقت وساعت معین در کعبه ناقه صالح نشستند تا چون از آبخشور باز آمد ((مصدق)) از کعبهگاه تیری بنشان ساق پایش زها کرد که اسسخوان زاردم شکست. شتر بر زمین افتاد پایش تیره بر سینه اش فرو رفت و آن را بکشت بدینگونه ناقه صالح وای کردند و از فرمان پروردگار شان رخ برتافتند و گفتند: ای صالح، اگر راست میگوی و از بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی ما بیاور!

صالح گفت: من شما را از آزار ناقه بر حذر ساختم ولی شما دست نگاه بیالودید، و بر جرات و جسارت خود افزودید. اکنون سه روز در خانه های تان بمانید تا پس از آن عذاب بر شما درآید و در جنگال عذاب گرفتار شوید. این وعده ای است که دروغ در آن متصور نیست.

بقیه در صفحه ۱۳

## ز قرآن بسیار است راه صواب

گفتند: آری ما برسالتش ایمان داریم. پس ایشان کفر خود را اعلام کردند و از سر معاوضه گفتند: ما آنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم. یکرور ناقه صالح که بیکری سبتر و شکلی مخصوص داشت چهار پایان قوم دارم داده و شترانشان را ترسانند بود. از اینجهت وجود آن شتر را که گامی هنگام احتیاج بسای از استفاده باز شان میبخت تا پسند داشتند. و بر آن خشم گرفتند. و از طرفی چون وجود آن شتر حجتی آشکار بر صحت دعوی صالح بود و توجه قوم را باو روز افزون میساخت. اندیشه شدند که ما را ازین راه، مومنین بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو باوجود سابقه تهدید و انذار صالح بر بی گردن گشتن شتر تصمیم گرفتند. ولی باز در اجرای آن تصمیم دچار تردید شدند و بر جان خود ترسیدند و از فکر نزول ناپ وحشتزده شدند و همچنان روزگاری بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس معجز و نشانی طلبیدند. صالح شتری را بر انگیخت گفت: آیت و علامت صدق دعوی من این شتر است که یکرور آب میاشامد و روز دیگر آبخشور را بسرای شما میگذرد. پس او را در استفاده از آب و مرتع آزاد گذارید.

صالح از طرفی دید که جاه طلبان و متکبران قوم بر کفر خود اصرار دارند و در پیروی باطل یا فشاری میکنند و از طرفی این نکته را هم در نظر داشت که منکر از ظهور حجت خصم خود بریشان میشود و از آشکار شدن برهان او بیسناک میگردد؛ بلکه کینه نهایش از قیام شاهد و فوت برهان بجایش میآید، پس ترسید که میباید منکران بکشتن آن شتر بر خیزند. از اینرو ایشان را از قیام با آن کار بر حذر ساخت و گفت: بیاد دست بآوردن آن ناقه بکشاید که اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما نازل خواهد شد.

# ای قومی! چرا بدین شکر ایستادید

شب دیجور حوادث از نور عقلت روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه روایت از کار های فرو بسته خود گره بکشاییم ولی افسوس که آرزو های مانقش بر آب شد. و تو هدیرن گفتن را آغاز کردی و شویوه ای ناپسند پیش گرفتی. این چه آئین است که ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش خدایان پدرانمان منع میکنی، از صورتکه ما با این عقیده بار آمده و با این کیش بزرگ شده ایم ما در کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم و بسختن اطمینان نداریم و بصدق مدعایت و افاق نیستیم و هرگز راه و رسم نیاکان خود را بسوی تیر ترک نخواهیم کرد.

صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش را در میان ایشان اعلام فرمود. و نعمتهای خدا را با ایشان یلا آوری نمود. و از خشم و انتقام الهی بیستان داد. و برای دفع هرگونه شبهه ای که بخاطر شان آید گفت: من از دعوت خود نفی نمیجویم، و غیبتی نسو

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی، نه از جهت نسب بر ما برتری و نه از جهت حساب از ما فزونی و نه از جا و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما کسانی هستند که از تو، به پیغمبری شایسته تر و بر رسالت سزوار ترند و تنها چیزی که ترا با این راه داشته جاه طلبی و مقام پرستی توانست!

قوم با این منطق ضعیف و بیان سخیف میخواستند صالح را از دین خود باز دارند و از دعوت خسو پیش منصرف سازند. و با او چنین وانمود کردند که اگر از او پیروی کننند راه راست منحرف خواهند شد.

صالح از بهتانشان رخ بنافست و بسختن بیسوده ایشان اعتناء نکرد گفت: ای قوم! هرگاه من با آنکه از جانب پروردگار خود حجتی آشکار دارم و از رحمت او برخوردارم راه و رسم شما را پیش گیرم و با آئین شما بگردم پروردگار خود را عصیان کنم. پس کلام کس مرا از عذاب او باز میدارد یا از عقابش امان می

سره لاس  
اوگريوان  
دی

# تشت اولیوالی

زموڼر  
فرهنگی  
محیطیو  
ډول



خومره گټه اخېستی شی  
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی  
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون  
کې د فسر پتوب ویاړ لومړنۍ د دغه  
فرهنگي بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی  
پنځمې شپې دي . په دغه معتبر سند  
کې چې له دوستیو مراخلو وروسته په خپل اعتبار  
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي  
شتمنیو ټولې خواړې پیلېدل کېږي او هم  
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکزي چې هند او سره افغانستان  
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده  
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوړی لیکوال دی ، چې پخوا ګوران  
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره  
اشنادي .  
اکبر کرکزي تراوسه خپلې خلوپ اثارونه  
خپاره کړي دي .  
- سینده څه سینده بهنډه د لاسو  
کيسو مجموعه .  
- شپې د لندو کيسو مجموعه .  
- خيوايي یادونې د تحقیقي مقالو مجموعه  
- په خانقاه کې د پایزید روایت عرفانسی  
اؤ فلسفي څیړه د نوي تحقیقي اثر ، موزون  
د فرهنگي نړیوالې لسیزې په اړوند اود هیواد  
پښتو ادب بیا تازونه خاصه توگه پښتو  
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې



باید فرهنگي مسایلو  
لسره جنگي ، خشن او  
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم  
لاري چاري نیول کېږي .  
له دې چې تیرښود افغانستان د فرهنگي  
حالت او دراتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو  
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي  
توگه د هیواد دوران تولید - سیاسي حالت  
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې  
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر  
زموڼ د ټولني اوسني فرهنگي حالت د خوراکی  
موادو د ترخولو څخه به تردی . پورتنیو  
حالت لري . سره له دې چې زياتي هڅې

دادي څېړنې .  
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو -  
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې  
د فرهنگي لسیزې لاس ته راوړنو اټکل وکړي  
هغه څه چې د فرهنگي لسیزې د اعلام سره  
اړه لري پیل او زموڼ د هیواد فرهنگي حالت  
په څه دي . دغه دوه مفروضه سره توپیر  
لري په دې مانا چې فرهنگي لسیزه د پښتو  
د نړیوال سازمان له خوا په نړیواله سطحه  
کې اعلام شوې . اوله دغه اعلام څخه نژدې  
درې کاله تیرېږي چې خومره نوي پیل کسري  
چې په دې باب پیل او توضیحات ورکړي .  
لسیزه د سیدن له پاره هم اعلان شوې وه .  
د منګولیا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم  
خود وروسته پاتې هیواد ونود فرهنگي تپولو  
اوسانلو پورې اړه لري چې خومره کولسی  
شی د دغه ډول مابینونو څخه د کسان  
اوخپلې ټولني او هیواد د فرهنگ په کسبه

روای دي زیات کویښونه کېږي . خوبه  
مجموع کې ( جنگي حالت ) زموڼ په تن اروان  
کې د ویره زوږی رنسی اغلولی دي چې  
موز څې روحا عاجزه کړي یوازې اړونده کړي یو  
پود پیل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، یو  
د پیل د خبرې اوريد وژمه نه لرو ، یوه بله  
د پوښتنې ژم نه لرو ، په یوه ډول غچ اخېستو  
پوخت یو . دا هېڅکله فرهنگي حالت نه  
دي .  
زموڼ اوسني فرهنگي حالت له دې امله  
هم وچار او ګوډوي چې په دې خوتیرو  
کلونو کې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگ  
او تیر تاریخ ته مریاد مراجعه کړي وای .  
اوله هم موز دده کړه کړي وای له هغو  
سره په هولحاظ پردې شو . هراولسریه  
نسی توگه دغه ډول فرهنگي پردیوالی  
زغلی شي خومره له پاره دانانو د نسخه وړ  
موز په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتو کې  
په پرداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر  
کولو اړوي . خومره له سره وروسته متوجه شوي  
پودا بهیو باید پری نه نیول شي . باید  
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د  
غضب له مخې چلنده ونشي .  
له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایښد  
د فرهنگ په نیم ازیایي نه شي ، باید د سطحی  
ګروسی بحاي دقت ، تاامل او خوراکی فکر  
ونیسي . ( باید د خومره اړولمل وګوهره )  
توپیر وشی ، له پده مرغه د هر چا زړه چې څه  
وښتلی هماغه لیکي . چاپوړي او خپروړي .  
باید مسولانه چلند وشی .  
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکوم  
حد پیل کوي . دوام کوي . اړولتی فرهنگي  
مؤسسات اړد هغو مسولین څه ډول فکر  
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي  
پرمخوړد کوي اوک جنگي - له اوسني څومره  
څخه دراتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب  
نه ، بکلی یې موند خوښیږي وه . ځکه په  
کوم ستیو چې موز ولاړ یو هغه خوځوړي او  
په قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .  
- نن . د پرخلك په دې نظر دي چې زموڼ  
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کوم  
پدې د موجود دده . هرڅه . څه لیکل

د افغانستان د لیکوالو د انجمن په رامنځ  
په کیدلو لوسره ، نقد ته د پېښورتا او پرمختګ  
لاړه اواره شوه شعر او داستان په برخه کې ولی  
زیات اثار د نقد په برخه کې . ایچاد شواو د  
کار د مختلف عکرمعلو نوسره مخامخ شو  
مثلا ، یوشمیر پیاوړي نقادان وچې هغوي  
د شعر په برخه کې دکلیشه یی . شعار ډوله  
یې مضمونه یې محتوي اثارو باندې خپل  
نقدونه ولکلي . همدانسان د داستان په



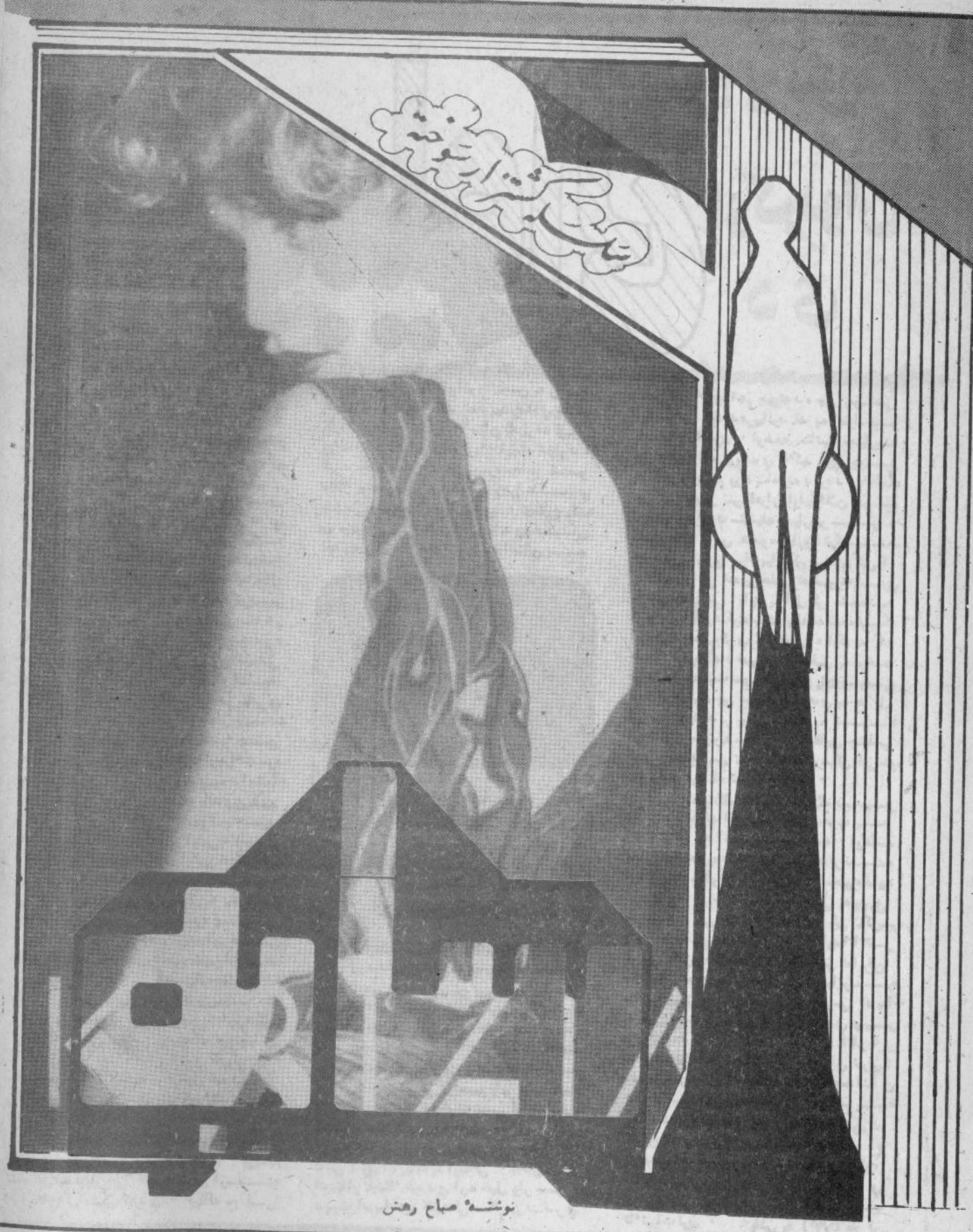
محمد اکبر کرکزي د افغانستان د لیکوالو  
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ  
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوړی لیکوال دی

برخه کې د پښتو ادب لیکونکی ډول اثارو  
باندې چې د داستان نیم وړاندې ایښود  
شوي وه . د پښتو زده خیاره شول خود نقدونه  
ټول د پد عکرمعلی سره مخامخ شول . پښتو  
د دې پرمخې چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په  
سره سینه باندې واوړي او همان ته متوجه  
شی اړه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه  
کې شی . ورته هېڅ پام نه نیسي اود اکتسر -  
لمبلونه موز په دې پرمختلونکي لیدلې دي .  
ترکوم هغې پورې چې پوهنیز ورسوز او  
ناسی درې ادبیات په اوله کې . د فارسی  
ادبیاتو نه هغه تړه دي اړه خپل وار سره  
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - درې

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼ  
اړتیاوونې نقد د پښتو ادب په اصولو  
باندې اټکل لري . اوهغه ستاتیک معیارونه  
چې د غرب نقد وړاندې تاکید کوي زموڼ  
په نقد وړتکي هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه  
چې ګوند زموڼ نتي شاعران اولیکوالان هېڅ  
اړیام د پیل د ستاتیک معیارونو سره  
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکوم  
حده پورې زموڼ پر ادبیاتو کې پرمخې گټي ؟  
- داسوال لږ څه پوختللی ته ضرورت لري  
په دې مانا چې باید په اول کې مشخصه  
کړ وچې ایا فرهنگونه باید پولهله بڼه مثبت  
ارزښتونه جذب کړي ؟ واخلي : اوک نه ؟  
طبعاً د فرهنگ د پښتو نړیوال تحقیق په برخه  
کې د پوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې  
هغه فرهنگونه چې درشد اود ودي په حال  
کې دي باید د نړیوالې فرهنگ نه بڼه  
اود پښتو ارزښتونه مسائل . اوحقایق جذب  
کړي . مګر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه  
نقلو پردې فرهنگ ته قربان کړي .

موز هېڅکله د نړیوال فرهنگ د پښتو  
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په  
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه  
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه  
اړد شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره  
جوړته ده . ( موز شرفیان یوه ډول نه پوهول  
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناګرځیږي  
باید له هغوي نه متاثره شو . اود اتا نهر  
پدې پورې ناګرځیږي ده په دې شکل موز د ایران  
د ادبیاتو نه . پښتو د فارسی ادبیاتو نه  
متاثره کېږي . سره له دې چې فارسی ادبیات  
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پښتو  
موز . د مثال په توگه ( د ګوښي ) اثار او  
په خاصه توگه دده بغا تاروکی ( دیوان شرقی )  
دغه مشخص تائید له همان سره لري همدانسان  
دغه تائید د غرب په فلسفي اثارو کې هم په  
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د  
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع  
کې د غرب د ادبیاتو نه متاثره کېږي . او  
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې  
نن روځ په سرعت سره په یوه باندې خپل  
تائیدات لري . پاتې په ( ۷۴ ) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به مهاجرتی کردیم و با همان خا موشی بیایند کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر نادیه را پیدا کردی ام میخواهد با نادیه ببیند ، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتیم که در چشمهای ملولش برق شادی بدرخشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم ، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کلمات بریده بریده و بی تعارف از زندانی خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند . من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر نادیه او را دلشاد میسازد ، بی اختیار نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسته دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه)) (نوروز)) اجازه بنشین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با یک خانم شاد نزد ساله که همسایه خود همزنی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله نادیه داخل شده ، مرد خاموش بود و در سایه یک شرم خنک میخورد ، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شاد نزد ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندانیان نیز خاموش بود چشمها در او در انگشتان به هم گره خورده نادیه که مبین هیج و احساسات خود نی اش بود چرای دیگری را میخواست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کودکی نادیه خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد . صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در باب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کودکی را همچونایسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی)) اقلاد دخترت را خو ...)) و از دهان نادیه پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفت ، د که میخواهم روی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه ها پیش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی دادنت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نوروز مرد پنجاه ساله و نادیه یک زن با نزد ساله بود . اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کودک را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش نادیه داد ، نادیه چون نومی که بخار گرفته باشد آب شده چشمهایش را پرده شفاف از اشک پر کرد متوجه اش با گرچه اش عجیب گفتم ، انگشتان سرد و گرم خورده اش لرزیدن گرفت ، چنبد بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لنت نگاهش به تارهای ریش نوروز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش ، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های نادیه به چشمهای به و حشمت افتاده نوروز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه دروغین به خودش امکان یک دعوا را بدهد اما نشد نادیه به افسر گفت که ((به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بنشین و طلاق مره از ی جلالد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نوروز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیاز به شنیدن گپهای نادیه راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه می برای شنیدن سرگذشت نادیه دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندانیان بیاید . گفتم ، نادیه جان بازآمدم که سرگذشتت را بشنوم ، گفتن سرگذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سرگذشتت ... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافتم و با آنده کی تا مل گفتم از آنوقتها که عروسی کردی ، و او چنین گل قصه را شگفتانند . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرت از من بسود و پدر و مادرم دروغ می زدند ، گی داشتند را سستی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تمند آن نهی است و هم در خانه فقیران تر -

تمندانی در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشوند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدیم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها پشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود . من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نوروز درآمدم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود ، چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نوروز در اولین روزهای هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حاکیانه می قایم کرد . تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهمیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سوزاند به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد ، او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تباهی چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه ها پیش بخوانسم از آن شب به بعد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیاندم میشدم اولین زینه ها برای ما یوس شده ام از زندگی پیدا شده اند خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتم نوروز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بویکمتر لبخند بر لب میداشت و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او یک غافل بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لنت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند لنت و کوب من عادت تش شده بقیه در صفحه (۷۵)



چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه هدر می‌کشد در بازار همه جا .  
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهنم می‌ساختم او را در ذهنم می‌دیدم و لالکد محکم می‌هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در مکتب می‌بودم و درس می‌دادم هکتاب را می‌بستم به چهره ها می‌شمارد نام خیره می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمعی را پشت در همسایه ما آورده گفته بودند :  
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما هادی در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بوی خاکسترش را پشت کتف کتده بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :  
 - شهید من !

بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعی را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسی را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کوبه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خد بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدر قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برایش ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه غسل آب و خربطه می‌آوردن می‌گرفت و میرفت کتک قبرستان می‌رفت و می‌گفت : آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قبرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه می‌مانسی آرزو فراموشی .

آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمسن بودند .  
 یکن دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و تکیه بودند به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس منحنی شده اند . پشت در بازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌بود . می‌خواستم زود تر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خربطه آرزو در دستش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قرا می‌موش کردم و گرمای سوزان نهر روز تابستان را قرا می‌موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

چشم می‌دیدم زهر لب گفتم :

پسرش را برد و ش کشفه ام و شت در شبرد . ام گفته ام :  
 - بچه ات ...  
 پس پس رفت . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفید چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک بار آرزو همسایه حق هق شروع به گریستن کرد و گفتم :  
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند . ... هر پنجاه خان ...  
 جمله قیراناتام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه هایش تکان می‌خورند . می‌گریست .  
 همانطور که با احساس تقصیر عظیمی می‌دیدم زهر لب گفتم :

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .  
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولیندی سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همزده اعشاره هشت میلیون سربازانش سنخ هشت میلیون سرباز آلمانی هشت اعشاره چهار میلیون جاپانی هشت صد هزار سرباز امریکایی هشت صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی هشتاد و هشت هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با آواز زهرش پرسید :  
 - نوشتید ؟  
 همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زهر لبم زمزمه می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع برایم دست داد . قلم را گذاشتم و اعداد

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .  
 معلم تاریخ ما از (( از موضوع خارج شدن )) و از (( مزاحمت خلق کردن )) به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوب بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد دوازده آن خارج نشود .  
 نهد انم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته هدر کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته هدر نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر همدست بوده است .  
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاه کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

کشته ها زهر زمین اند ... به خاطر کشته ها معلم تاریخ تشاهیر را به رسم زد و فرهاد کشید :  
 - از موضوع خارج شدن ... مزاحمت مزاحمت ...  
 ولند ترهانگ کشید :  
 - بهرین پروا !  
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را تکیه می‌کردم . همسایه های سیاه و چادرهای سفید در سه قطاری پشت دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با پای تفارسی به کار کتفه می‌تاشا می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما با تفارسی به کار کتفه ما ن همدست هستند .  
 از همسایگان بدم آمد . از معلم تاریخ نیز بدم آمد . یکس کتابها هم را زهر لبم محکم گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم و به نظرم آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته بی قرار دارم .  
 آواز زن همسایه به خودم آورد :  
 با بچه ام پنجاه نفر بودند ...  
 به نظرم آمد که مرا سرزنش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من مستوجب سرزنش شرمزده پرسیدم :  
 - کجا می‌روید ؟ در این گرمی ... آدم می‌سوزد .  
 بانگاهش به غسل آب و خربطه آرزو اشاره کرد و تخته فرهاد زد :  
 - قبرستان !  
 نهد انم چرا از نا بخش شرمیدم .  
 از کارم تهر شد . ساعت را دیدم دوازده و نیم . بعد از ظهر بود تشنه بودم پشتم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه هایم فرورفته بود . پیشش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاه هشت به همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند . به نظرم آمد که غسل آب و خربطه آرزو را به سختی حمل می‌نماید .  
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر ابراه سخی خانه نمی‌کشاند .  
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .  
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم . متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

# طلیهای آب خربطه و مای آرزو

## رگبوتران سپید

نوشته سیموزهی زریاب

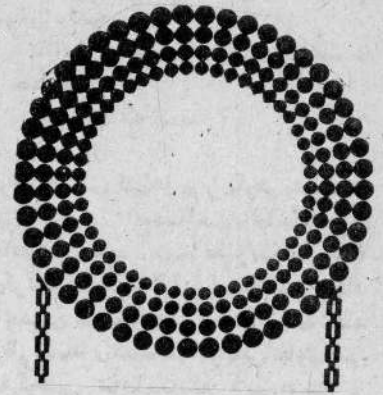
نهد انم چرا هر وقت زن همسایه را می‌دیدم نوحی احساس تقصیر بهم دست می‌داد مثل اینکه من جسد پسرش را برد و ش گرفته باشم و شت در ش بردم باشم که :  
 - بچه ات ...  
 هر وقت می‌دیدم من همین حالت پر ایدم دست می‌داد می‌خواستم خودم را از دیده اش مخفی کنم . یک بار روزی را گفتم : خواستم آرزو آمده باز کردم که زن همسایه صدا کرد :  
 - کجا می‌روی ؟ ... باش !  
 پر جام خشک شدم . دلم می‌لرزید . به سنگهای داغ کوچکی چشم دوختم و منتظر ماندم . بعضی گویم را می‌پوشید . زن همسایه با غسل آب و خربطه آرزو هیچنان می‌آمد به نظرم آمد که زن همسایه با هر قدمی که بر میدارد با غسل آب و خربطه آرزو بسوزد و زهر گتر می‌شود یکبار به نظرم آمد که من جسد

نهد انم چرا هر وقت زن همسایه را می‌دیدم نوحی احساس تقصیر بهم دست می‌داد مثل اینکه من جسد پسرش را برد و ش گرفته باشم و شت در ش بردم باشم که :  
 - بچه ات ...  
 هر وقت می‌دیدم من همین حالت پر ایدم دست می‌داد می‌خواستم خودم را از دیده اش مخفی کنم . یک بار روزی را گفتم : خواستم آرزو آمده باز کردم که زن همسایه صدا کرد :  
 - کجا می‌روی ؟ ... باش !  
 پر جام خشک شدم . دلم می‌لرزید . به سنگهای داغ کوچکی چشم دوختم و منتظر ماندم . بعضی گویم را می‌پوشید . زن همسایه با غسل آب و خربطه آرزو هیچنان می‌آمد به نظرم آمد که زن همسایه با هر قدمی که بر میدارد با غسل آب و خربطه آرزو بسوزد و زهر گتر می‌شود یکبار به نظرم آمد که من جسد

زهر ششم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر برید . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فرهاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ! ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکند . مثل همیشه در دست

سرخش بهم نگاه کردم . از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم . باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدمهای کشته بی سر است و تمام آدمهای بی سر دستهایشان را بلند کرده اند و دادخواهی میکنند . به نظرم آمد که به صد از همه بلند گوهای سراسر جهان بلند می‌شود .  
 - از موضوع خارج نشوید ! مزاحمت - خلق نکند !  
 بعد تن های بی سر با قد های خمیده زهر زمین رفتند . یک بار همانطور که روی چوکی نشسته بودم باها هم از زمین بلند کردم . معلم تاریخ با چشمان تنگ تنگش با تمسخر سویم دید و گفت :  
 - باز چی گپ است ؟ این چه طور نشستن است ؟ با آواز لرزان جواب دادم :

سرخش بهم نگاه کردم . از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم . باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدمهای کشته بی سر است و تمام آدمهای بی سر دستهایشان را بلند کرده اند و دادخواهی میکنند . به نظرم آمد که به صد از همه بلند گوهای سراسر جهان بلند می‌شود .  
 - از موضوع خارج نشوید ! مزاحمت - خلق نکند !  
 بعد تن های بی سر با قد های خمیده زهر زمین رفتند . یک بار همانطور که روی چوکی نشسته بودم باها هم از زمین بلند کردم . معلم تاریخ با چشمان تنگ تنگش با تمسخر سویم دید و گفت :  
 - باز چی گپ است ؟ این چه طور نشستن است ؟ با آواز لرزان جواب دادم :



گرمای سوزان نوریوز تابستان را فراموش کرد  
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند  
وسوی قبرستان میروند .  
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که  
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید داشتند  
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تابستان ساخته بود . از  
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند  
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا  
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند  
زنان بالباس های سیاه و چاد رهای سفید  
خودشانرا روی قبرهای که به صورت  
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند  
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه  
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت  
انگیزی تزیین شده بود انداخت . بعدا  
وسخفایانه گریست .  
زنان بالباسهای سیاه و چاد رهای  
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-  
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان  
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر  
سویا ش دادند . پرنده گان را به همان سی  
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت  
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .  
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه  
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا  
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :  
- با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند .  
۰۰۰ هر پنجاه و هفت نفر ۰۰۰ این عدد  
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او  
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که  
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :  
بچه ات ۰۰۰  
شریدم . دوی باز شد وزن همسایه  
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای  
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین  
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان  
که نسال افتادم . با وحشت به یادم آمد  
که کرگسهای بسمار میبودند .  
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بچه  
لی بازمانده بود . از لای در زنه باز حویلی  
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه  
ما خشک بی آب بود و گلایه های باغچه  
همسایه ما سوخته بود .  
در زنه باز حویلی خشک بی آب و گلایه های  
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرود میکار  
با خود گفتم :

# طلسمای آب

## خریخته های ارزین

### و کبوتران سپید

نوشته سید زریح

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد  
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانشم  
عرق هام را خشک کردم . از راهای پریم و خم  
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .  
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم  
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم . از وحشت  
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب  
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم  
کار میکردم قبر بود و قبر بود . ۰۰۰ قبرها به صور  
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی  
سر قبر در رفتی ایستاده بود .  
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .  
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه  
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه  
در رفتن ها یادیدن زنانی بالباس های سیاه  
و چاد رهای سفید که سنگینی سطلها ی آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای  
سیاه و چاد رهای سفید با سطل های خا  
لی آب و خریده های خالی ارزین میرویدند .  
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و  
کوچک گذشتم .  
زنان سرهایشان را پایین انداخته  
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .  
درهای بسته یک یک باز میشدند . زنی را بسا  
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد  
زنان کم و کمتر میشد .  
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم  
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار  
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه  
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم  
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها  
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر  
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید شانرا  
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای  
نازنجی به تن کنند . اگر یک روز همسایه  
ماوزنان دیگر با سطل های آب شان تلگهای  
پانجه های خانه هایشانرا آبیاری کنند  
اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر با خریده  
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی  
صدازنند . ۰۰۰ هر چه زودتر آنها خواهند شد  
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان  
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر  
یک روز ۰۰۰ دل سنگ شد . ام بعد سالها  
از فوق لرزید باز با خود گفتم :  
- اگر یک روز ۰۰۰ اگر یک روز ۰۰۰  
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه  
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •  
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گسان بهر مویز •  
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •  
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •  
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد گداشته شود •  
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •  
 — یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •  
 — سگ به سگ حمله نمیکند •  
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا فرق کنی •  
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •  
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •  
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •  
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایی نگارد •  
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •  
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •  
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها تقلید مکن •  
 — تاریخ فلسفه بیست از سرشق تحصیل کرده ها •  
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •  
 — اگر امید نس بود دل می شکست •  
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •  
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکم نمیکند •  
 — اگر پوست شهر درد سترمت نیست پوست رو باه را بر تن کن •  
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •  
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چاهلوس است •  
 — برای کسی که خوببخت است حتی خروس تخم میکند •  
 — هر کس ریش در ا رده شانه هم پیداعوا — همد کرد •  
 — در کشور ناپنهان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •  
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •  
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •  
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — قدا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •  
 — وقتی که میسرم مد نهام میسرد •  
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •  
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •  
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •  
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •  
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •  
 — امید زن بدی است •  
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •  
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •  
 — موقعی که باران میخواهد ببارد با چند قطره شروع میشود •  
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •  
 — انسان خدای انسان است •  
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکند •  
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاظهار — بران •  
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •  
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •  
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •  
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •  
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •  
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •  
 — رنج دانایی موارد •  
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •  
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •  
 — حقیقت ته چاه است •

# مردم میگویند

از کتاب ضرب المثلهای جهان



حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •  
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در تابستان میخورد •  
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •  
 — اگر دو نفر بتو گفتند که ناپهنا هستی یک چشمت ببند •  
 — خروس نمیتواند از دوستیها رهاه نفع ببرد •  
 — ماهی گفت: حرفهای زیادی دا رهنتم ولی دهانم پر از آب است •  
 — اگر روباه را برای دزدیدن مرغ ببخشی گو سفندت را خواهد ربود •  
 — عشق بزرگه بدنیال نفرت بزرگه میاید •  
 — همسایه آینه تست •  
 — خند % کل باعث میشود که لبلل — خود را از دست بدهد •  
 — اگر بینی بمن دو چشم نبود چشمها — همدیگر را میخورند •  
 — در موقعیکه از نعمت وافر برخورداری — مغرور مشوه و هنگام افلاس و بی پولی هم خود را ذلیل و خوار میکنی •

و مانند یک دشمن سوارش شو •  
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •  
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •  
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •  
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •  
 — بد بختی دم درازی دارد •  
 — اگر داخل اسباب سوی آلوده با آرد — بهرون خواهی آمد •  
 — پول موقع رفتن دا رای صد پاست موقع آمدن درای دو پا •  
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •  
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

هغو معبد زبونه کتل کم چې زمانه پسرې تیره شوې وه . پنځوسو د شولوبه پټو کسې کارکاږو او د شينو غزلي يې ويلي . پرده پور داسې تاتير کړې و چې خوبيدل يې ټول عمر هلته تير کړي . يوه ورځ گوويند کانچن پورم ته ولاړ او د خپلو ملگرو لپاره يې سفارته واخستلې . د ده دغرس پورې په يوه رستوران کې وڅوړ . او بيا پخپل قضايت راوگرځيد . په کور کې بیده شو او بيا وروسته له هغه چې له خوبه راځايد . داسې يې احساس کاوه چې بايد په يوه شې پسرې وگرځم . لکه څنگه چې ده هيله درلوده هلته درکوندا اوږدا ، لکښن او سراسونې او سوا جملې . د کور په حالت کې موجودې وې . په هغو پاره ليدل سوړه گوويند پخپل بيا تاتير لاندې راغی ، داسې چې په ناڅاپي سره يې په نکونکي ټوپ کې .

کله چې دخپلې خونې په لور هسي وو ، په داسې حال کې چې زما هم دومره زياته نه وه ، يو څوک دده له څنگه تير شو . ناڅاپه ور په ياد شوه چې دا هماغه يې نومه موجود وې . د دندل لرگي پورې نضا ، پخپلې وه . اباد ايزاي خيال وواوکه په تياره کس ناڅاپي له کوسې نجلې سره برابرو چې دې يې له خوبه راويښ کړ ، تر څو له دغسې يې نومه نجلې سره وگوري ، د دله هماغه سره فکر کاو چې ښايې د باغ ښکلې نضا په ده ته دغه اراش وښخېلې وي .

گوويند په باغ کې گرځيد او د زړه له کوسې يې هيله درلوده چې هغه وويني . . . . . سره وگوري . . . . . ناڅاپه ده ته پخپلې راغی له چې د نونځي بيونيدلې وي او شاته يې وکتل په داسې حال کې چې زړه يې د ليو نوبه شان ټوټې وهلي . په جگه نرې نجلې يې وليد چې سپينه ماري يې په لمان کې وه او دده خواته راتلله . د هغې نژدې والی دې دومره بهخود وکړ چې ورسې ددې توان يې نه درلود ترڅو ووايي چې د هغې مخ څنگه وو . خوده د هغې د سترگو برشنا ، تودو پيستان اوله خندا ټکي گلايې شوندي وليدې .

لکه څنگه چې گوويند په خوب کې ليدلی وه يو پخل بيا يې په خوراميني سره وڅارله . اوس نوبه تياره شوې وه او يوازې د هغې سپينه ماري ليدل کېده .

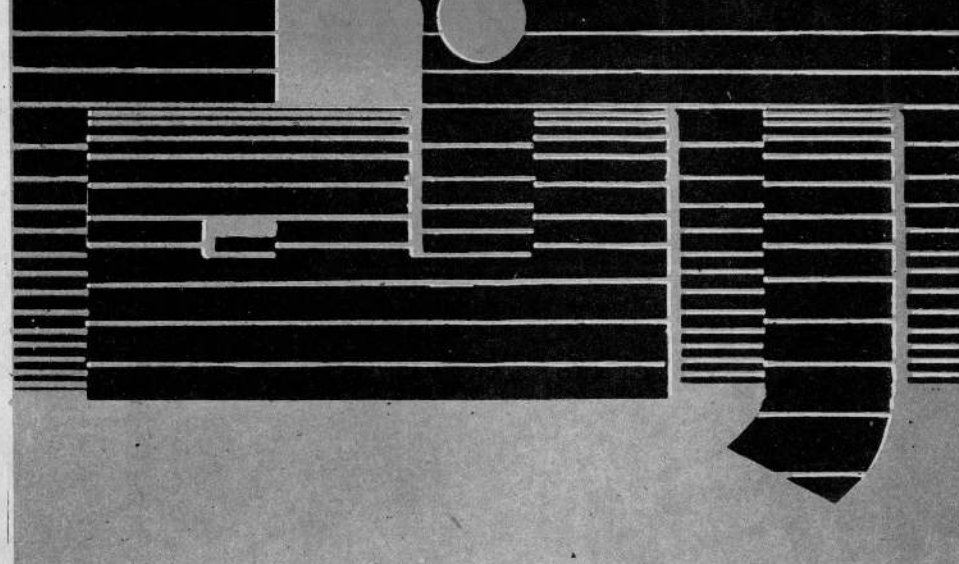
کله چې گوويند هغه بڼې ته ورسيد ، کم چې د اولار ه وه په خدايي سلام ور واچاوه . د نجلې قتي سترگې داسې ښکارېدې لکه چې په ده پسرې گرسې دندل لرگي زړه وړ وکړې پورې ټوله نضا ، نولسې وه اولکه چې په خوب کې وي او اوږدې چې نم يې رادادې . که څه هم دې نه سو . هغه خونجلی پوهيد چې دې پسرې (( والی )) دې ايزاي په دې پسرې اړه لري . هغې دواړه دکلاو ترڅنگ کښنا ستل . ښايې ددې زړه نوبه پورې بل سره اړ پکې درلودې چې دومره سره نژدې وو . کله چې گوويند دخپلې لکه تودو شونډو وضعه په تيروار مچکه واخيسته ، پاتې په ( ۸۲ ) مخ کې

زور معبد ته د تللو احساس ور سره پيدا شو . په رښتيا هم دې د معبد تصور نو تر تاتير لاندې راوستلی وو ، معبد له مدارس څخه پښه خلو پښت ميله لري وو ، خود رابېسن پوښتنې ولې ده ته کاچې پورم وپه ياد کړ . په هر حال دغو ټولو خبرو ته دې حيران پاتې و او په يوازې شې باندې چې پوهيد هغه دا و چې د کاچې پورم خواته ره شې خو سره له دې هم داسې يو وضع يې نه درلوده چې له هماغه سره استدلال وکړي او بيا داسې يې هيلې په هکله لارې دليل وويي .

يوه ورځ مخکې گوويند دا خبره پتيلې وه چې خپله کلنې رخصتې په په کاچې پورم کې تيروي ترڅو د پخوانيو معبدونو محرماري دوش او مطالعه يې کړي . وروسته له دې چې گوويند يو څو ساعت د شيا او پوښنو په معبد ونوکی تير کړل . بيا بيارته دگر معبد ولپاره ولاړ . د شيا او پوښنو



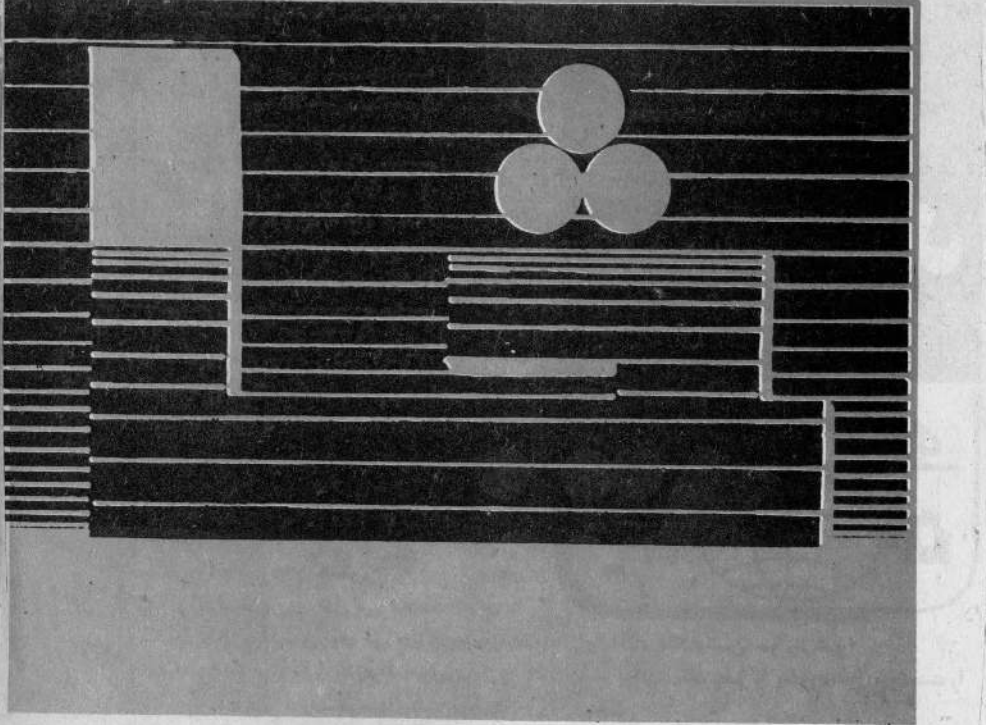
### داوشا جان ليکنه دذبيح الله اسمایي ژباړه



معبد زنه بالا اباد شاه جوړ کړې وو . گوويند پرلپسې د پخوانيو معبدونو په بيلو بيلو ځايونو توکي درېده اوله ښکلا څخه يې خوند اخيست . دده لپاره د هرڅه ليدل په حقيقت کې د هند واندو زمانې د جلال از عظمت څرگند وې وو کم چې دده پلرونو په هغه پسرې اړه لرله .

گوويند په يوې ښکلې ماني کې چې له کاچې پورم څخه درې کيلومتره لرې وه بڼې ونيو . داسې يووخت په يوه راجا پورې اړه درلوده چې بيا وروسته د يوې سوداگر له خوا را ونيول شوې او په ميلستون باندې اړول شوې وه . د گوويند د اعمایي خوښېده او شونډو يې دده زړه وړې وو . دده داسې فکر کاو چې په خپل کور کې ناست وي لکه څنگه چې دې په لاره روان وي په خوراميني سره يې

(( څوک پوهنځي ، ته به موز به خپل واده سره حيران کړي )) د گوويند وروستې پورته کښ شوې . تا به ويل چې پوښتنه کوې (( واده له چا سره )) لکه چې گوويند ناڅاپه له خوبه راويښ شوې وي په رښتيا هم ده غبرله هماغې چه خوب کې ورتله ، هېڅ کله په پلې کوسې نجلې فکر نه وکړې . ده افتخار کاو چې د هغې نجلې په هکله کومه چې په خوب کې يې ليدلې ده جدي فکر کوي او اوس داسې ښکاري چې دده ژوند د هغې په لاس کې دې . وروسته له دې چې رابېن ولاړ ، گوويند ونشوای کړای خپل لمان ته قناعت ورکړي چې په ناڅاپي ټول ولې د کاچې پورم



د تفریح لپاره ولاړسې . هلته په دې پيام په پله شې . ښايې هلته په کومه نجلې وويني او ورسره وکړي . د دې پېشنهاد طرح کول گوويند ته د حيرانتيا سبب وو ځکه دې په دې پوهيد ه چې که رابېن پوښتنه مه پيدا کړي هغه دمبا . دا ورسې لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بېله وه . ما پتام به خپلو حيرانو ملگرو ته ورتي ، لویې به يې ورسره کولې اوله ژوند څخه به يې خوند اخيست . دده په خوښېده چې دا وني وروستې ورځله خپلو همو همکارانو سره تيره کړي کم چې واده يې کړې دې . د هغې له پنځوسو سره رضنځي اړه شوې د چنبا يې خورا کوچني د خور لپاره په خپل ايرتمان کې ميله کړې . رابېن خپلو خبرو ته ادامه وکړ

يې ليکلی . په هر حال اوس هغه زياتره حتی په دفتر کې دکار په وخت کې د هغسې نجلې په هکله فکر کاو . کار ، کار دې که هر څومره سخت هم وي بيا پد تر سره شې دغرسې ټولې په وخت کې به په موټر کې ټول د گور پند کار يې کېده . دده ملگري او همکار چې رابېن راي نومېده دغرسې پورې به يې ورسره يوځای خورل . له خوبه شتو راپه د پخواکله چې گوويند دخپل خيال له نجلې سره پېسا شوې وه ، نه يې غوښتل چې له رابېن سره دخپل امر په هکله خبرې وکړي . يوه ورځ کله چې ده غوښتل دخپل امر په هکله نوي خبرونه ترلاسه کړي ، رابېن ناڅاپه ورته پېشنهاد وکړ (( څنگه ، نه فواړې چې يوڅه خوښې ترلاسه کړي . پخسې چې کوي ، خا .

تپه تياره شپه وه او سيزو يې نه ښکاره کونده په خوب کې توپ وواوه اورا جگ شواو د اڅکه چې يو ښکلې نجلې په ده پسرې راتله )

د خواشيني بڼې وچې ده خوب ليد ه ، خود هغې څارنه ، د هغې ناز او خړو ، د هغه زړه په لور پکړاوستلی وو . لکه چې پخوا يې هغه خوب ليدلی وه خود اوسه خوب کې ليدلی يې نومه نجلې چيرته تښتيدلې وه چې ده په ژوند کې هم پورته ونه ليد ه . هغه ولې په خوب کې ورتله او دغه دپاره گوويند دخپلې په هکله نکسر کاوه ځکه چې له يوه کاله راپه د پخوا يې دې څاره اوسه خوب کې مخې ته ورتله او هرڅومره به چې وخت تيره دده مينه په هم زياتيدله . له خپل لمان سره يې وويل چې ښايې دا ددې لپاره چې دې پورته

کلن وو . . . . . او که چيرې خلو پښت کلن واي نو بيا پخپل ټول وو .

خوله دوي نه چې د پورتن کلن وه خوش حاله ښکارېده . ژوند خپل خوند له لاسه نه ووتو کړې . دده مينه هماغسې وه لکه چې د شلور کاو وو . دې په دې پوهيد ه چې نجلې په خامخا په خپلو سترگو وويني . هغه په خپل لمان باندې پوره باور درلود او په دې لټه کې و چې داسې زمينه برابره شي ترڅو هغه وويني . هېڅ څوک نشي کولای بل چاته ووايي چې د يوې پسرې افسون څنگه دې په دام کې اچولی دې خو يو زني دا ويلي شي چې پرده کوي شوي او نجلې دده د ژوند په خوب او پېښو پ کړله . دده سره يوځای وه چې دې نشي کولای د ارازخپلو ملگرو سره شريک کړي . په دې ټول هغې گوويند په خپلو خوندي پرلپسې ترخپل نظر لاندې وساته . ده په پرلپسې د هغې دفترونو سترگو ننداره کوله او د هغې ښکلې اواز به دې دې ته راپاله چې خامخا په يوه ورځ ورسره وگوري . هغه هلته دکوټي په کوچ کې وه . کله به په لار کې ولاړه وه او کله به يې په مدارس کې دخپل ايرتمان له کور څخه د باندې هغې ته کتل . کله چې د وروستې لمان لپاره دې په خوب کې سره وليدل نجلې په خندا ورتي وويلسې وه چې (( د ژوند په ستره لويه کې له تانه مخکې م )) نجلې دده ددې خبرې چې ولې به زه له تانه نه مخکې کينزم په خدا سوه هرکلی وکړ او بيا يې تر شونه ولاندې وويل (( ترڅو چې سره ونه ونيو ته به هېڅ کله په دې خبره ونه پوهنځي )) گوويند وويل : مچ به څه وقت سره ووينو .

نجلې ددې پوښتنې جواب ونيو او له سترگو ورکه شوه ؟ خو څنگه پر گوويند کاچې پورم ته راووست . ده د يوې لویې کښتې چلولو په گڼسې کې ددې پورم رښتيا لپاره په کار پيل وکړ . دده کار پيل ول مخکې تې او دې يوې پېښې ته منتظر وو . کله کله به يې د هغې له خوا شوق کاو اولاندې کيسې .

# من به دنباال

# آهنگ

# آهنگ

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین

خواند

آمد تا ایندو را تفکیک کنند  
بعد از نشر آهنگه شعری  
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به  
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -  
تکمیل نموده اما کدام کورس  
سلکی موسیقی را تعقیب  
نکرده است. وی ادها دارد  
که در عرصه موسیقی هیچ  
استادی ندارد. اکثر کمپوز  
های غزیه از استاد سلیم  
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و شمس الدین مسرور  
استاد محمد عمر و غزیه  
و نغمه سرا میباشد و غزیه  
شوفته خرابیات بوده و اعتماد  
دش از آن درهای خروشان  
موسیقی آب می نوشد.

سبک آواز خوانی استاد  
مرحوم شهدا را در پیش گرفته  
و آنرا ادا می دهد.  
غزیه غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو

و در حدود ۳۰ آهنگه در  
آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربوش برسر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

او هنوز ۱۵ سال پیش  
نداشت که در کسرت های  
لیسه حبیبیه شرکت میکرد  
و اولین آهنگه کاپی هندی  
گنگا جی را خواند و در  
بین مکتب و همسالانش محبوب  
بیش کاپی کرد در ایسن  
هنگام توسط استاد محمد  
عمر به رادیو آمد و با خیال  
صرفی شد و وقتی "ساقیا -  
پده جامی" را از او شنیدند  
بدون تاه خبر آنرا جهت  
ثبت آماده کردند.  
این آهنگه از طریق برنامه  
دنیای خیال نشر گردید  
به تعقیب آن آهنگی از هما -  
هنگه نشر گردید و از شنونده  
گان تقاضا  
به عمل

نغمه سرا بود.  
من به دنباال دلم با چشم  
خونبار آمدم.  
این آهنگه موجب از جوانان  
را به دنباال خود کشید و اکنون  
نیز گهرانی ۱۸ سال قبل خود  
را دارد. بعدها آهنگه  
جاودانه محلی "سالی لاله"  
زار باشد توسط او اجرا شد  
که آنهم دست کم گرفته نفع  
غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
ارد و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت برای اولین بار  
او سالها قبل در کسب  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های در محبت  
هتل به میان هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران آوا -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
ارد و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت برای اولین بار  
او سالها قبل در کسب  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های در محبت  
هتل به میان هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران آوا -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

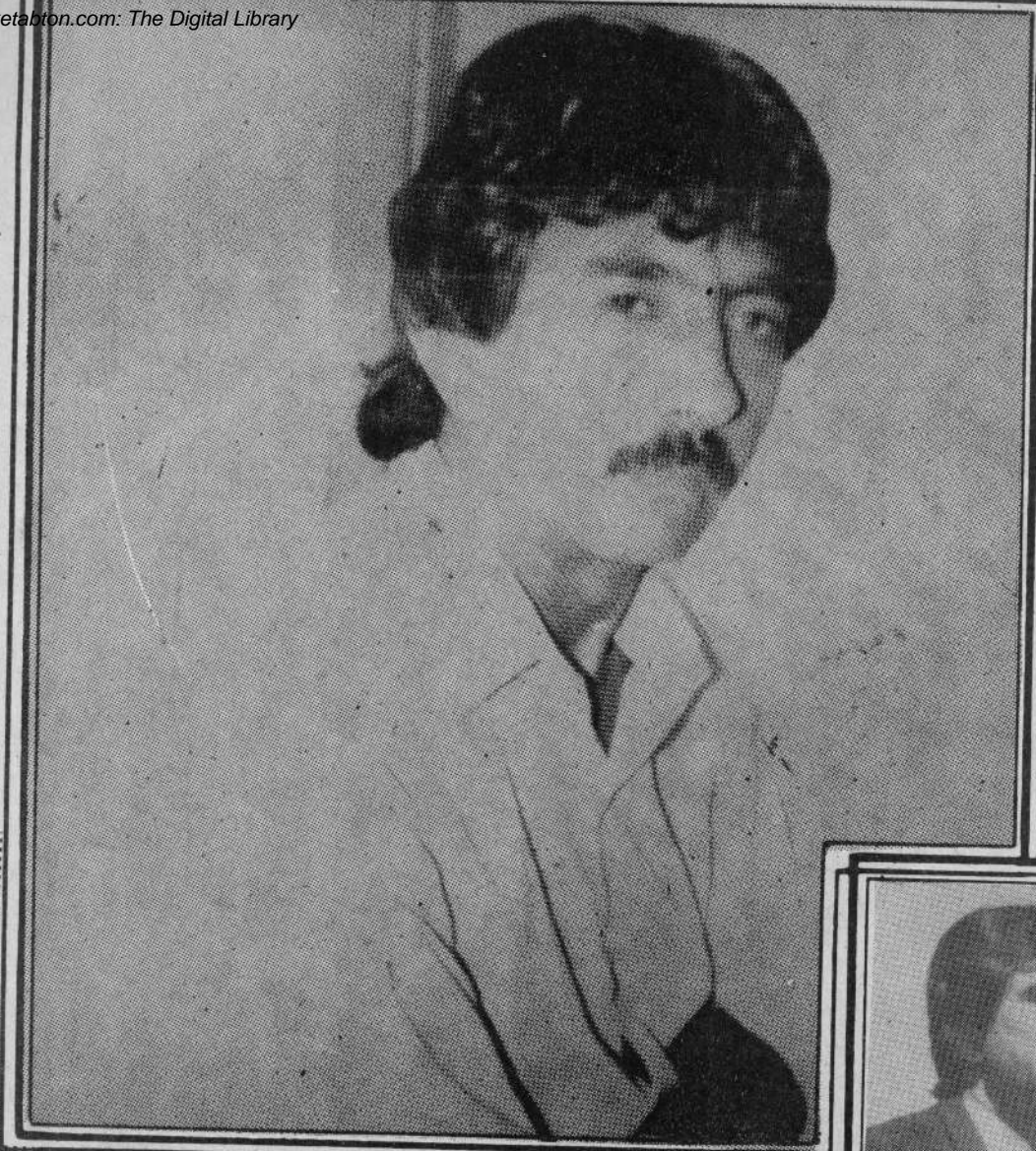
غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
ارد و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت برای اولین بار  
او سالها قبل در کسب  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های در محبت  
هتل به میان هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران آوا -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
ارد و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت برای اولین بار  
او سالها قبل در کسب  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های در محبت  
هتل به میان هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران آوا -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
ارد و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت برای اولین بار  
او سالها قبل در کسب  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های در محبت  
هتل به میان هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران آوا -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی باری آهنگه  
نمود انگیزی برای وطن  
در سال ۱۳۶۱





عزیز عزیزم که از اولین -  
 آهنگ "ما قیامده چایی  
 زان شراب دوشمن" جام  
 است ویرانی را تا انجام سر  
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -  
 شهرت در یک خانواده -  
 روشنگر بنویسند کردید و همدا -  
 به کابل آمد و در لیست  
 حومه به دروس بکتاب داده  
 داد

سهیلا حسرت نظمی



سرور  
 که جایزه اول ادبی  
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور  
 راتبعش ساخت. او در سال  
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جوایز  
 ادبی هنری دست آورده -  
 است پنج قطعه نقد برنامه ریز -  
 رت دفاع جمهوری افغانستان  
 در دوره سرانیزش به وی اعطاء  
 نموده اند. معلوم است که این  
 وطن را نیز با صداقت و با همدلی  
 انجام داده است. همچنان  
 در پیلهام های اختفاری از اتحاد  
 اتحادیه جوانان هنرمندان و  
 بدست آورد است. همخاطر  
 قدرانی از خدمات وی که مدال  
 در خدمت به خاطر نظر  
 در سال ۱۳۶۹ از  
 جانب

اتحادیه  
 انجمن های هنر -  
 ندان به وی تفویض کردید.  
 عزیز عزیزم در اوان جوانی  
 عاشق سرور بود که هرگز به  
 رسال او نرسید. اکنون با خانم  
 ونج فرزند خویش و دو دختر و  
 سه پسر زنده گی خوشی دارد.  
 از دوستان نزدیکش نیز سرور  
 است که به صداقت او ایمان  
 دارد و برخورد نیکو و صمیمیت  
 او را می پسندد.  
 عزیز عزیزم دوست دارد -  
 همیشه در محافل خوشی علاقه  
 ندان آوازش شرکت نماید البته  
 هیچ سرحد مادی را در پس  
 علاقه به حیث مد پر موسی  
 موسیقی تلویزیون  
 اینها یو غیبه

# به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفیای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فراگرفته و الفیای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت جراحدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها م ملکوتی وانفالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در درامسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعونى ظلم بلند کرد.

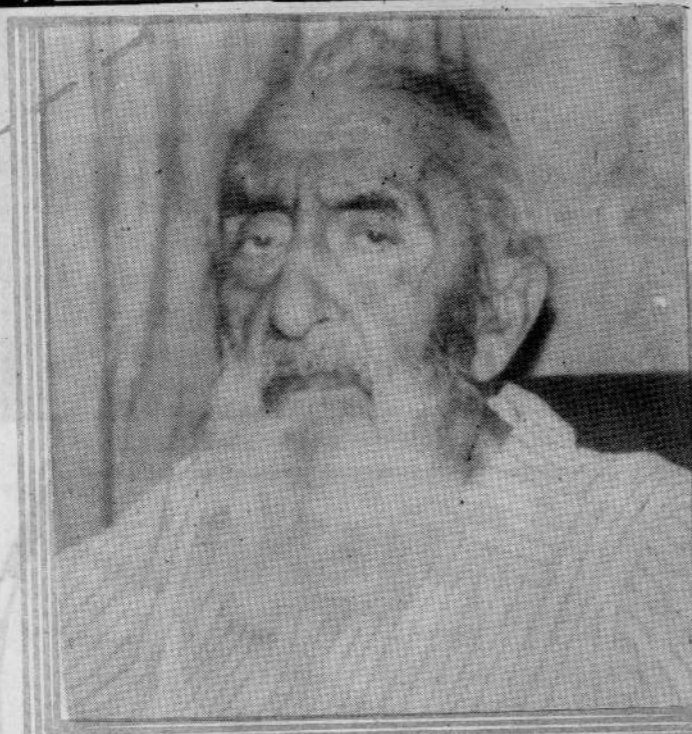
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگمن استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

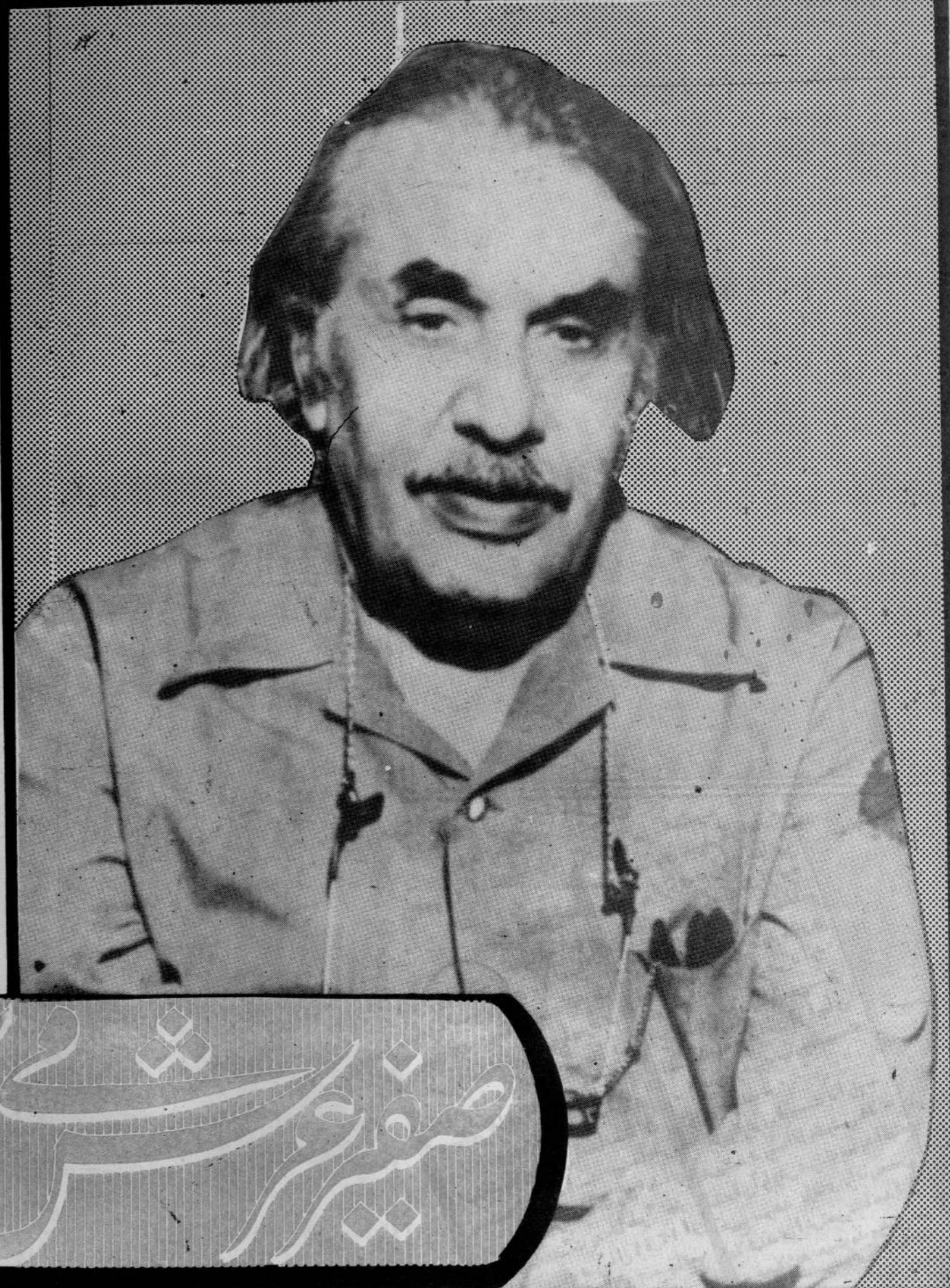
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره و بیدرتک بجز خدا از بوستان سرای شعر معاصرفارسی دری قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استلاخلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلومی افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساق عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



# صفتی که در سینه هر کس که در راه کمال است

من چها رساله بودم که مادر م مردم بعد از آن پدر م مارا از هر مسرا ی به یسک سرایچه در پیرو ناتقا لداده عبد لر حیم خان معلم حساب و امیر محمدا ن سید خلیسی معلم فارسی رامو طرف کرد که به تقسیم و تربیه ما پیردازد. باری امیر میخواست به جلال آباد برود به پدر م اطلاع رسیده بود که بلاق قتل امیر در شکار گاه کله گو شطرح شده او این اطلاع را به امیر داد ولی امیر به اطلاع مذکور کتربهاداده به سفر رفت و پدرم را نیز با خود به جلال آباد برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ... پدر م زنده نی شمام در جلال آباد بودیم در آنجا بی سرتو شت ماندیم شخصی بنا م ملاسلطی نمای کهوالده اش عثمان جان برادر خورد م زاشیر داده بود . نزد ما آمده عثمان جان را پشت کرد وما همراهیش ازخا نه برآمدیم به چند مسجد رفتیم مارا جای ندادند بهخا نه شخصی بنام محبوب خان که اصلا همان خان نه را پدر م به او بخشیده بود رفتیم او هم ما را پذیرفت . بالاخره شخصی بنا م چها ن گیر خان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مد تی ما را درخا نه اش جاد حد و در همانجا دوستان پدر م چون جلال الله بن خان باغیا نباشی ملک غلام نبی اهنایلیفسی . محمد کریم خان نوتروان و محمد سیدی خان قزلباشی آمده از ما احوال بر سسی میگردد ... در کابل ما ماهایم عبد القوی سرخان و عبد الرؤف خان . به امان الله خان عرض کردند که امیر اجازه دهد تا ما از جلال آباد به کابل انتقال یابیم امیر اجازه داد و قتی به کابل آمدیم خان ما محاصره بود و ناچار بهخا نه محمد حسن خان کاکیم رفتیم ... چند روز بعد مستو فی صاحب مارا به زنده ن نزد خود خوا سته گفت : (( فرزندی عزیزم خوب دیدم که شهیدمیشم )) بعد از شهادت پدر همه مال و جایداد ما ضبط شدو من به گوش خود می شنیدم که جازچی صد امیکرد : (( او مردم امروز مال محمد حسین خان مستو فی لیلا میشود مال مستو فی لیلا میشود ))

کاکا یم با خبر شهادت پدرم سکنه قلب نمود . بعد از آنما بهخا نه مادراندر م که هشیره بیتا ب صاحب بود رفتیم . در این وقت حکوم مت گفت اگر کسی پیدا شود . مارا نان دهد و در قلمه دو راز مردم نگه داری کند ما را به او مید هد . از اقارب ما هیچکس حاضر نشد تضمین بد هد . بالاخره ناظر عین الله بن خان مرحوم صاحب نداده مارا به صدق آباد شمالی برد . ابتدا در قلمه ما ما یم وزیر صاحب عبد لر حیم خان زنده گسی میگرددیم حکومت ششما مخرج مارا داده بود و قتی خرچ ما خلاص شد مادر کلانم با ما اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شدیم درینا حو یلی به قلمه پایین برویم . در آن روزگار چیزی برای خوردن ندا شتیم بر گیت عبد السلام خان به ناظر ش نو شته کرد که یک خروار غله از گدام بیاید حد ناظر از گدام غله بما نداده گفت : (( بسرو یه در آسیاب هر قدر مزد روزانه آمد بگیرد )) اکثر ما مسن و خواهر م در آسیاب میبودیم اگر مزد میامد میگر فتم و اگر نمیا مد خیر ... با همیمن اوقات تلخ و زنده گنشوا ربه مکتب دهبا لی میر فتمیم معلمین ما ملا عبد السلام خان مشاق و یک قاری صاحب بود . ملا عبد السلام خان خلیسی با ما شفقت میکرد . استاد خلیسی سلایها بصد مشقات و نجبای آن دوره



استاد خلیسی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بخدا بود

دنا مل چو خارا نچینند  
اثری پای من در آن بینند  
نجیب الله خان ادا میدهد هد :  
(در آن سالها سر کسالنگ تمدید میشد . امان الله خان میخواست از جرین کار این سر ک دیدن کند . احمد علی خان حاکم اعلی شما لی بس محمد امان خان حاکم کوهستان تیفون کرد که مارا به جیل السراج بفر ستد . تا بنه امان الله خان عریضه نما یم که از نظر بند رهایی یابیم .... عریضه ما قبول شدو اما امان الله خان امر کرد که در سا به قیقا ر سرا یخوا جه چند جریم زمین ضبطی ماسترد شود تا با لای آن کار وزنده گنی کنیم . در باب قیقا ر شا صل مکتب میریچه کوت شدیم و استاد یکسال بعد از دوس خواندن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شدو سی رویه ما ش برا یش تعیین گردید . )  
گو یی استاد میدا نست که روزی سر گد شت اش را نجیب الله خان به کسی حکا یت میکنند که به تا ید گفته او این مر حله زنده گیش را دوشمر چنین تصو یر میکند :  
بعد از آن شد وظیفه ام تعین شد بودم در آن مقام عظیم

# ظلمه شوم پیر زنده گشته شده در شعر از فردا فراتر

## با غربت در راه زنده گی گام ماند و در غربت جان سپر

زنده گیش را در صدق آباد به دختر ش ماری شرح داده میگردد :  
آن یتمی و آن صیبت ها  
درد ها رنج ها فلا کتها  
بیگناهی و گونه گونه سزا  
حبس و نفی و شکنجه و یضا  
بایرهنه شدن سوی مکتب  
یک ورق درس و صد هزار تمب  
اندرا ن جا که روستای منست  
روستا ی من و نیای منست  
نیست جایگزینشکرت نبود  
از من و حال من خبر نبود

شاد بودم که در جوانی من  
وقف علمست زنده گانی من  
لیک از مکتب بیرون کرد ند  
درسیه چال غم زبون کرد ند  
نجیب الله خان بقیه سخنا نشر را چنین ادا میدهد هد :  
(در باب قیقا ر سرا یخوا جه یک شب استاد وقتی از خواب بیدار شد گفت من امشب خوا ب دیده ام که حضرت جا می در حالیکه به دستشس جنگ است برایم این شعر را میخواند :  
خلیلی ! جنگ بردار و این ترا نه بخوان  
« دهر ویران و نام نیک آباد »



استاد خلیسی بانایب سالار عبد الرحیم خان ماما ش هنگام اقامت در هرات

# پرسند که امروز که استاد سخن گفت گویم هم با من که استاد ضحیک

بعد از آن شب بستاند تخلص اش را خلیسی گفتا شت و به شعر سرودن آغاز نمود .  
خود استاد در یک مصا . حبه اش درباره اینکه چگونه به شعر رو آورد . میگوید : (( ... بادبیا ت گشتا بودم ، کتب فارسی خوانم بودم ، مخصوصا متنسوی رهبر م دوست داشتم و به متهوصیه کرده بود که متنوی مولانا - جلال الله بن را بخوانم .... انک انک با هنگها روز نھا آشنا شدیم بعد از آن تعقیب کردم شعر را ، پیش کسی زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود بهخود الهامی که از قلبم آمده ، واقعا تی که در افقا نستان موجود بوده ، گامی انفعالات عرفانی خودم در وصف مناظر طبیعت ، در رسیدن به حقیقت ، در یافتن راهی برای نجات انسان ، در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن به خلا بعضی اشعار گفته ام ... ))  
نجیب الله خان مراحل بعدی زنده گی استاد را اینطور شرح میدهد هد :  
(بعد از اخراج استاد از مکتب میریچه کوت به اثر مساعدت یکی از دوستان پدرم اجازه رفتن به کابل را حاصل نمودیم و در گو چه خیابا زنده گی میکردیم ، در در صفحہ ۵۰ دنبال کنید





و حیدر و متعلم لیسه آمنه فدزی!

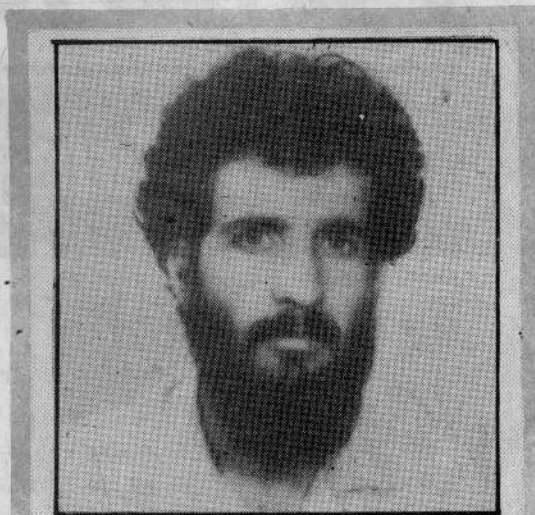
دروید زندگی چی گونه فکری کی؟  
زندگی زیباست من به زندگی عشق میروم. هر لحظه  
زندگی قابل استفاده است و چه خوبست که آن  
بتواند از هر لحظه زندگی استفاده نکند نماید.  
زندگی کردن در فضای صلح و آرامی بسزوا  
گترین نعمت انسان است.

گاه فروشنده مغازه شهنشاه :

از این که در پهلوی تحصیل دگانه اراستم راضی ام. چرا که تحصیل عالی خود را متعجب  
میکنم و هم یک عاید خوبی برای خانواده تهیه میبازم.

خالد فروشنده :

گام عمل در زندگی هر اید برای همیشه درسی بوده ؟  
خرید یک ویل پوکست که سر انجام مال دزدی برآید و در سرزندگی راهم برای من وهم  
برای خانواده ام ایجاد کرد.



فرض محمد محصل پوهنشی ژورنالیزم  
گاهگاهی در مغزت چی میچرخد و چه چی میماند پیش ؟  
به این که آرزوی خواهد رسید که یک قتیالست سرشناس دنیا باشم  
چنان قتیالستی که در مسابقات بین المللی افتراک نمایم  
یک قتیالستی راه دست اورو و کشور ما در میان کشورهای جهان نام  
شود. این آرزوی بزرگ و یگانه ام است.



نور محمد محصل صنایع  
سختی ترین بدنی :  
مردی را که فعلا اکثر جوانان  
نمی بینند زیاد طرف بستند  
نی نیست. تعدادی از آنهایی  
چیه از او لباس میپوشند.  
نمیپوشند. اینها میپوشند  
و در آن لباس های ادواری  
نمیپوشند. اینها میپوشند.  
نمیپوشند. اینها میپوشند.  
نمیپوشند. اینها میپوشند.  
نمیپوشند. اینها میپوشند.  
نمیپوشند. اینها میپوشند.  
نمیپوشند. اینها میپوشند.

# عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان وادبیات  
رشته الهی است از چهار سال به اینسو  
شعر میسر آید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت  
هایش (مشق) به رنگی رد پایی به جا  
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم  
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم  
و همان تصویر را به شعر میسردن و امیدارد اما  
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه  
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است  
گفت: هم اکنون که سخن شده است  
ساجده بیلا در برابر پرورش بگویی گفت  
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را از شعر بیاورم  
تا بهت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه  
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل  
است که حرفها به مدتی بکمان یک مدتی  
نمیستند پیوسته موضوع میزدند و در آن طبع  
حالات و زندگی پیدا می کنند پرسیدم: در این  
از یک شعرتان از روی تیغ (شیطان) (شوق)  
(حوا) چه چیزی (ادم) گفته اند و کس  
در آن نشانده بر از مشق است تمام میسر آن  
پرسید: چرا این شعر را به کسر میخواندند غلام  
زیاد دارد

در آن سروده (مشق) یاد شعر (آیند)  
و نیاز است بدان داشته ام وقتی در وضع  
چون آمدن است  
دام میخواندند و در  
استعداد خوشبختی تمام  
از برای شکافی هم در شعر  
گفت: تا به وقت شعر بر این سرود  
گفته و تا وقتی شعرهای میسرده ام بخواند  
هند که سرود شود  
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخوانی  
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواند  
(وید و تا بنگه در انتظار پرورش بگویی به پاسد  
ادامه داد)

## دل من میخواند

دل من میخواند  
که به روی من حاشیه ها  
بوی دل بزرگ  
به دور شکافاتی  
به آن آینه ها  
به گداز ستارگان  
به برگ کتاب  
تا برای ترا میسر  
با خطوط میخواند از پرورش  
باری صد میباید و کس  
با درین و برادر تمام  
و همه مردم این شعر  
تعمیر از نظر  
ساجده بیلا در



Brecyna

10/10/56

# نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید در کشور خونین کفتان بدهکشايد  
بلبل بچمن نغمه شادی نسرايد مامزده گانزالب پختندشاید

خون می دماز خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بجا چه زمستان خونین جگران را چه بیابان چه گلستان  
در کشور آتش زده در خانه دیزان کس نیست زنده بود بر بخار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دما روز از خاک توستی و جنون می دما روز  
آن لاله چه دیده که نگون می دما روز دان سبزه چرا زر دوزبون می دما روز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر آرزوی تو سردار و سزا و انجبر ناز تویی تو  
دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو فرمانده این خاک را آغاز تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین زکهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی



# حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد امام اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارمندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجرد ها یکبار هم قادر نیستند ؟  
 \* بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .  
 اما راست است که عوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟  
 \* قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .  
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟  
 \* شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

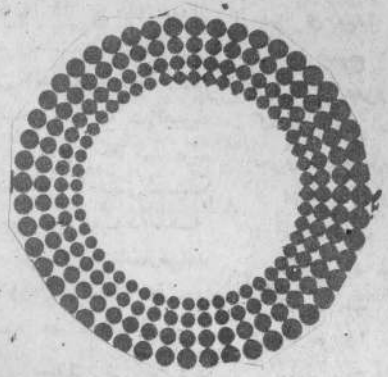
\* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .  
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟  
 \* مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟  
 \* خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .  
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟  
 \* مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .  
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟  
 \* یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟  
 \* بخاطر یک فلم های تلو یو یوزن را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همیسه اطفال به خواب میباشند .  
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟  
 \* بچه های پوهنتون به خوبی در سها- یشان را ادا می خواهند دا .  
 قصاب اغنا مهالده زورناست کسی را مهالده ؟  
 \* خودش قصاب را .

## نتیجه پرسشها

## با پاسخ گرفتیم

## چرا در ستان برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .  
 چرا تنظیمات شاروالی کثافات رادر دریای کابل میاندازند ؟  
 \* پس در کوچه ها و جاده بیندازد .  
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟  
 \* هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .  
 چرا در مکروپان هاجه ها همیسه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک - شومه دهلیمز ها و مکاتب را می شکند ؟  
 \* بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .  
 همسایه های مامعمولا کثافاتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟  
 \* شما انرا با احترام زیاد دوباره به بالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟  
 \* خواننده به چاره .  
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلو یوز بون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟  
 \* اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .  
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما گورکن این قبرستان را موشناسد ؟  
 \* کسانیکه می شناسند چی از دست - شان میاید که ما بشناسیم .  
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟  
 \* بخاطر یک زمین کروی است .  
 علت ان چیست که میگویند میزمدور دا ریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟  
 \* از دیاد چوکی !  
 وقتی که آدم به تلو یوز بون مینماید چرا خوابش میرود ؟  
 \* هیچ در برابر تلو یوز بون بهدار ماند ه - نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر میایند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟

# خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا  
 تر بخش نخست سرگذشت تهور  
 جهانگشا خواندید که وی در شهر  
 گش در خانواره ملاک به دنیا  
 آمد. اما بنا بر استعداد که در  
 دالعه علوم و فنون جنگی که  
 داشت بیست و بار یکی از شاهان  
 راه باز کرد و از آنجا به منصب  
 سر لشکری و سپس به پایه پیک  
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند  
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی  
 را چگونه سپری نمود وی برداشت  
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت  
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده  
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد  
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم  
 که هرگز دین محمد (ص)  
 را ترک مکن و پیوسته علمای  
 دین را محترم بشمار و معام  
 شرت با آنها دشمنان دینی  
 را از یاد مبر و اگر میتوانی  
 مسجد و مدرسه بساز و اما  
 لیت را وقف مسجد و مدرسه  
 بکن.

یکی از قایق که بعد از  
 نمان نمانزده سالگی  
 برای من اتفاق افتاد رفتن  
 به سمرقند و ملاقات (امیر-  
 کللال) بود (امیر کللال) بر-  
 خلاف آنچه از نامش فهمیده  
 می شود جز امرای نبوده بلکه  
 در زمره عرفا به شمار می آمد  
 و او را ((پیر)) می دانستند  
 و پیوسته عده ای از مر-  
 یدان در محضرش بودند  
 و از وی استغاده می کردند.  
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام  
 ای نوشت و به من داد و گفت  
 وقتی وارد سمرقند شدی  
 این نامه را به نظر ((امیر-  
 کللال)) برسان و او تو را به  
 خوبی خواهد پذیرفت من  
 به سمرقند رفتم و بعد از این  
 که گرما به کسرم راه را  
 از خود دور نمودم وارد محضر  
 ((امیر کللال)) شدم و نامه  
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم  
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ  
 که او لیلین پار او را دیدم پیر-  
 مردی بود قهری بسیار  
 ساله دارای ریش بلند  
 سفید اما چشم های درخشنده  
 و با محبت و بعد از این که  
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند  
 نظر دقیق به من که در  
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق  
 نشستیم ۲۰۰۰ انداخت و  
 گفت ای جوان بر خیز و کنار  
 من بنشین تا من تو را بهتر  
 ببینم من از ذیل مجلس بر-  
 خاستم و خود را کمر ((پیر))  
 رسانیدم و ((امیر کللال))  
 گفت ای ((تیمور)) من اسم  
 پدرت را شنیده ام اما او را  
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))  
 می گوید که تو تمام قرآن  
 را از حفظ داری و شعر اکثر  
 شعرا را نامدار عرب و عجم  
 را میدانی گفتم بلی ای پیر  
 طریقت خداوند حافظه  
 این قوت را به من داده هر شعر  
 را که یک بار بخوانم از  
 حفظ می کنم ((امیر کللال))  
 نفت آیا از اشعار ((اعشى))  
 چیزی میدانی؟  
 تو ضیح: اعشى یکی از  
 شعراى معروف عرب است  
 که به خصوص منوچهر شاعر  
 معروف فارسی زبان قسمتی  
 از اشعار او را به نظم فارسی  
 درآورده است.

گفتم که من از اشعار  
 ((اعشى)) چیزی نمیدانم زیرا  
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)  
 پرسید برای چه خوانده  
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار  
 ((اعشى)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت  
 دارم.  
 توضیح کسانیه تشبیب از  
 ریشه عربی شبید-شباب یعنی  
 جوانی است و با شعاری  
 اطلاق می شود که در آن شعرا  
 زیبا می و جوانی را وصف  
 میکنند.  
 امیر کللال گفت تو که  
 جوانی فاضل هستی نباید  
 از غزل و تشبیب نفرت داشته  
 باشی چون غزل و تشبیب  
 وسیله ایست که شعرا بدان  
 وسیله اسرار عرفان را بیان  
 می نمایند و چشم و ابرو  
 خال و می و معشوق اصطلاح  
 حاتی است برای بیان اسرار  
 عرفانی به طوری که فقط  
 کسانی که اهل راز هستند

مراحت کردی از هر یک  
 از این کلبه ها ذره ای بخور  
 و بقیه آنکاه دار و مس  
 پیش بیسی می کنم که هفت  
 اقلیم جهان مطیع فرما شود  
 خواهد شد. وقتی ((امیر-  
 کللال)) این پیش بینی را کرد  
 هفتصد و پنجاه و دو سال  
 از هجرت نبوی می گذشت  
 و من تصور نمی کردم پیش  
 گوئی او به حقیقت بیبوند  
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))  
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))  
 مردی است بزرگ و دارای  
 کرامات و نبویه دستور او  
 عمل کن و از هر کلبه ذره  
 ای بخور و بقیه آنکاه دار  
 من چنین کردم و امروز  
 فهمم که آن عارف سال خور-

# تیمور

فهمند و نامحرم بدانها  
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی  
 از غزل های ((اعشى)) را خواند  
 و بعد از خواندن غزل گفت  
 تو که شعر عربی و فارسی  
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ  
 میکنی این غزل را که من خوا-  
 نم تکرار کن و من بلافاصله  
 آن ده بیت را تکرار کردم.  
 پس از آن ((امیر کللال))  
 خادم خود را طلبید و کلبه  
 خواست. خادم رفت و بعد  
 از چند دقیقه با یک ظرف پر  
 از کلبه مرا جعت کرد.  
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را  
 از ظرف برداشت به من  
 داد و گفت وقتی به ((کشی))  
 رده چیزهایی را پیش بینی  
 می کرده و می فهمیده که من  
 در آن موقع قادر به استنباط  
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))  
 گفت به حقیقت بیست و هفت  
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم  
 از یک استاد شمشیر بازی  
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت  
 کرد که بیاید و فن شمشیر-  
 بازی عالی را به من بیاموزد.  
 من تا آن موقع شمشیرمیزدم  
 ولی نه آن طوریکه با پدر-  
 شایده ((سمر طرخان)) در  
 اولین روز مبارزه با من  
 تعلیم کرد یک طناب دراز  
 با خود آورد و دست راست  
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک  
 تو مانند کسی هستی که پیش  
 از یک دست تپا زد و آن دست  
 چپ می باشد. بعد برای رسم  
 توضیح داد که در میدان جنگ  
 یا در موقع مبارزه دو نفری  
 حریف می کشند که دست  
 راست خصم را که مسلح  
 به شمشیر است از کمر بکنند  
 یک ضربت نیزه یا سیر  
 برای از کار انداختن دست  
 راست کافی است و مردی  
 که با دست راست شمشیر  
 میزند بعد از این که دست  
 راستش مجروح شد فرقی  
 با مرد ندارد.  
 وقتی به امارت رسیدم  
 ((سمر طرخان)) پیر شده  
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی  
 خود انتقام نگرتم زیرا پس  
 از این که به امارت رسیدم  
 فرما نمود ای شرق و غرب  
 جهان شدم دشمنان دورم  
 جوانی که در آن عهد در نظرم  
 بزرگ بودند طور حقیر  
 شدند که شرم میگردم آن  
 موجودات ناتوان و ذبون  
 را مورد خشم قرار بدهم.  
 انسان تا وقتی کوچک و نا-  
 توان است دشمنان را بزرگ  
 می بیند ولی بعد از این که  
 بزرگ و توانا شود دشمنان  
 قدیم طور در نظرش حقیر  
 جلوه من نماید که ننگ ندارد  
 از آنها انتقام بگیرد.  
 با اینکه جوان بودم و با  
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی سر اینده  
 اشعار مثنوی عقیده به  
 آزادی مذهب داشته و تمام  
 مذاهب را محترم بشمرده و  
 می گفته که هیچ مذهب بر  
 منزه دیگری مزیت ندارد در  
 صورتیکه من عقیده داشته  
 و دارم که مذهب اسلام بر  
 تر از مذاهب دیگر است  
 است و این را منبای تعصب  
 مذهبی نمی گویم بلکه  
 از روی دلیل اظهار میکنم.  
 دلیل من قوا نین مذهب  
 اسلام است و اگر قوا نین  
 مذهب اسلام را با قوا نین  
 مذاهب موسوی و عیسوی  
 مقایسه کنید معلوم خواهد  
 شد که مذهب اسلام بر تراز  
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم دیگر  
 دنیا دیگر. ولی از خواندن  
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف  
 محمود شبستری لذت بردم  
 یا اینکه سر آینده اشعار  
 ((گلشن راز)) شرحی هفت  
 اما می بود. اشعار شجاع  
 به خدا و مبداء و ماد خیلی  
 در من اثر کرد.  
 من به قدری از خواندن  
 ((گلشن راز)) لذت بردم که  
 بعد از این که از ربا بیجان  
 را به خون و آتش کشیدم  
 از قتل عام سکنه ((شبستری))  
 خود داری کردم زیرا سر-  
 بند ((گلشن راز)) شبستری  
 بود. روزی که من به  
 ((شبستری)) رسیدم مردم از  
 نیم جان گر ریخته بودند  
 من چارچی فرستادم که چار  
 بزنند که سکنه ((شبستری))  
 مرا جعت نمایند و با آن هیا  
 قول داده می شود که چار  
 مال و ناموسشان در امان  
 خواهد بود.  
 مردم که امید نداشتند امیر  
 شرق و غرب جهان و عده  
 دروغ نیند حد مرا جعت کر-  
 دند و وارد خانه های خود  
 شدند من دستور دادم که  
 سکنه شبستری را سر شماری  
 نمایند و معلوم کنند که چند  
 تن از مردان و زنان عشر  
 شان با زها نزد سال بیشتر  
 است و بعد از خاتمه سرشمار  
 ری معلوم شد که در شبستری  
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می  
 می نمایند که پیش از پانزده  
 سال دارند و من دستور  
 دادم که به هر یک از آنها پنج  
 مقال طلا بدهند و هیچکس  
 از طلا بپسندد و پنج مقال  
 تقسیم شد.  
 مردم احساس رانندگی  
 من چرا آن زد را بین سکنه  
 ((شبستری)) تقسیم نمودم و  
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم  
 زیرا عوام الناس استمداد  
 ندارند که به نیت دانشمندان  
 صیه می کند که هم در فکر

# تیمور

دیگر نمیتوانست گشت  
 و بان خشک و خیار بخورد  
 و دانه های انا را بوجود  
 و من خدمت گذشته او را  
 فراموش نکردم و مستوری  
 کافی برای پیش مقرر نمودم  
 که مدام العمر به راحتی زنده  
 می نماید. از آن گذشته  
 من بعد از این که به امارت  
 رسیدم هیچ یک از استادان  
 و دوستان قدیم را فراموش  
 نکردم و به همه یا مستوری  
 دادم و با این که در قرآن  
 نوشته است ((السن بالسن  
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای  
 دندان دندان بکشید و به  
 جای گوش گوش ببرید  
 تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر  
 انداختن و شمشیر زدن و  
 کشتی گرفتن را دو سنت  
 میداشتم از تحصیل علم  
 غافل نبودم. در آن موقع  
 دو کتاب را که هر دو به زبان  
 فارسی نوشته شده است  
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف  
 جلال الدین روی و دیگری  
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ  
 محمود شبستری.  
 هر دو کتاب شهر است و  
 من از خواندن کتاب مثنوی  
 خوشم نیامد و بر عکس از  
 خواندن کتاب ((گلشن راز))  
 لذت بردم علت نفرت من  
 از کتاب مثنوی این بود که

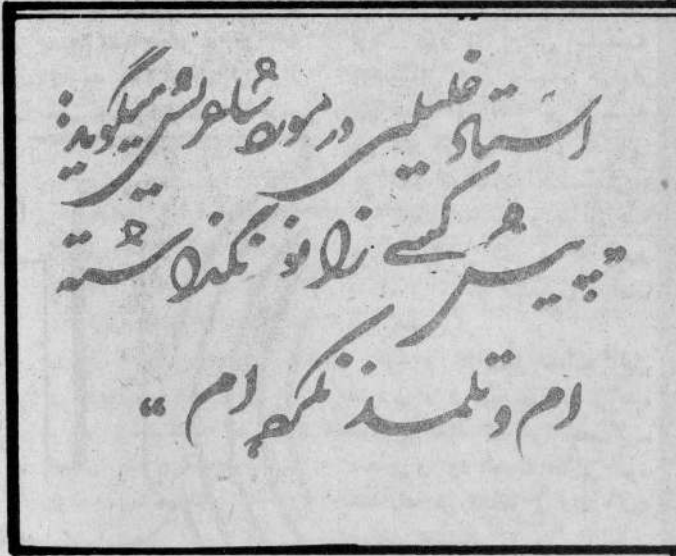
نین مذهب موسی فقط به دنیا توجه  
 شده و از آخرت ذکری به  
 میان نیا نمده است و تو گوئی  
 که زنده می بعد از مرگ  
 هیچ وجود ندارد. در قوا-  
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت  
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط  
 به آخرت است و گو چگترین  
 توجه نسبت با هور دنیوی  
 ننموده است و مثل این است  
 برای عیسی این دنیا وجود  
 نداشته است. ولی در قوا-  
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم  
 به دنیا توجه دقیق شده هم  
 به آخرت و به مسلمین تو-  
 صیه می کند که هم در فکر  
 بقیه در صفحه (۱۷۹)

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :  
نقش زشتی که من شدم مجبور  
شدم در وزارت می ما مور  
روزها رفته حاضر می دادم  
تاسر شام نوآوری دادم  
کیست ما مور اختیار فروش  
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -  
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت  
رسید تشرف من، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



استاد فطیر در موشامه میگوید:  
پیشتر که نلفونگنه شسته  
ام و تلمذ نگم ام

ست به مجرد دیدن ما ازجا بش بلندشد . هشتی اوسکه -  
ها بی را که تازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا  
دستان خود به جیب های ما گذاشته مارا رخصت نمود .  
چندروز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمشقی  
حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب  
عبدا لر حیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه  
و بالاخره با فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت  
مسئول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله -  
کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا  
نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و  
یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان  
(وزیر صاحب مامایم ) بود . در زمان صدرت ها شمع خان  
او را از هرات به کابل خواستند بکرو ز به خانه  
استاد رفتیم . استاد برای ششم گفت که از چندروز به ایسن  
طرف خانه ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه  
تنگ شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب  
منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و  
استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز  
وزیر صاحب عبدا لر حیم خان مامایم هم زندانی شده بود .

دسیسه ایکه برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای  
وزیر صاحب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ،  
من و استاد یکسای لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه  
شب) رانوشته بود که در قسمت از آن آمده است :  
شد پنجم ماه خسته به زندان فتاده ام  
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی  
برادر استاد ادا مه میدهد :

(( پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه مادر  
قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدراعظم به قند  
هار آمد استاد قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانسم و جهان داند  
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از  
بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ،  
استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بعدا  
مجلسی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ،  
مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی  
جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج  
ولسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره  
روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار -  
ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید  
که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شرمیونفوال  
به خانه استاد آمده گفت : ((سما خیلی خسته شده اید به  
هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر  
بروید ))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد  
در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه  
بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن  
نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر  
گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم  
بن علما ی بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتم  
به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خودرا معالجه کردم .  
بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار  
غربت باقی سالها ی عمر شردا بسر برد . ولی حتی در شرایط  
دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل  
نیود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری حیارک بی اگر اینجا رسی  
جز خدا و جز وطن حر فی میا در بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چو ندرسا به های  
خبر ، ما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیار خراسان و  
آثار بیشمار منظوم و منثور دیگر آفرید . استاد قبیل از  
دوران غربت پیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ،  
علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده  
چاپ داشت که امید واریم مقامات مسوول به چاپ و  
تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان  
آکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسنده گان بین -  
المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغا -  
نستان بود .





شماره (۱) نایب‌سار عبدالرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی که به خلیلی بگوئیم: شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب‌الله خان و عثمان ج) صبر بسیار بیاید پدری پیر فلک را تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما و در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند. خلیلی! بدیلت ندیده زهان خلیلی! امثال نچیده ز مین درو دی زهند و کش شیرزاد کراباد تا پشت عرش برین

شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا شد. در شخصیت او خلیلی شاعر، خلیلی صوفی، خلیلی عاشق، خلیلی مجدد، بسند، خلیلی ژورنالست، خلیلی محقق، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند همزمان تبلور یافته است. از دیدگاه قصایه‌ش او رامیتوان فرخی دوران مانامید و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی‌های شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد) و داستانی بایزید تا سیرات روحانیت حضرت مولانادر شخصیت او دیده میشود.

همین استاد بزرگوار است که به یاد وطن در آنگاه شمسو- زنده ترین ناله‌ها را سر داده میگوید: ناله‌خار کن افگند بیسار وطن و طنا و وطنسار و وطنسار و وطنسار استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین - سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند. جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند در ناله‌های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواجہ ابن سعید ابوالخیر را میبینم که میگوید:

الهی اشک جیشی سوز آهی  
فروزان خاطر یزدوشن نگاهی

زهر سو بسته شد درهای امید  
کلیدی رخنه‌ی را می‌بناهی

استاد مردی بود نهضت‌پذیر و تجدید پسند که باری بر تائید همین گفته، از او میخوانیم: پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن  
افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن  
کم شد شمر از بوق شجالی تو ای زن  
بستند به بازوی تو ای تو ای زن  
زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته‌های قصار و معر فسی کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این فرزانه مرد قلمرو شعر، ادبیات، تاریخ و تحقیق زمینه‌های پژوهش و کاوش را در آثار او مهیا سازند. جادارد

له درد خجسته خلاصی می‌مانی  
لرخه دوام و گری ترخو دلاس  
کرخت والی بیخی له منخه لای  
شی  
که خو کاله دلاس به کرخت  
والی اخته یاست نیایی دلاس  
کارکول بیرته به لومرنی حالت  
غیر ممکن وی. دیر کسان چی  
دو اوو لاسوله درد خجسته رزخ  
وری بنه به وی چی یولاسن  
عملیات کری که بنه نتیجه یی  
تر لاسه کره - بل لاس دی هم  
دجراح لاس تهور کری

# درد و دل تا خواله ...

۲۳۰ مع پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د  
جراحی له همدی عمل وروسته  
یی له دی چی دلاس قدرت او  
یا کارکول یی تغییر موندلی دی

## منج‌سور

بقیاض صفحہ ۴۱

بعضی از مسایل غامض حکمت را برایم حل نمود. وقتی به هیجده سالگی رسیدم پدرم تمام کارهای خود را به من واگذار کرد و گو شد نشینی اختیار نمود و بقیه عمر را به عبادت گذرانید. ولی من برای این که بتوانم بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج به کاری داشتم لذا تصمیم گرفتم که وارد خدمت یکی از امرای ما و راءالنهر شوم.

# راهپیمایی مرتب‌بار

قرار می‌گیرد. اگر چه ارقام را به شده درباره انتشار در مرزهای ایدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورهای مختلف انجام می‌افتد است که همه این تحقیقات آینده خیلی‌ها وحشتناک را مورد تأیید قرار می‌دهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست می‌دهم. هر روز به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش می‌یابد. این بار ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا در درجه‌های بالاتری تشکیل می‌دهند. (در حدود هشت میلیون نفر).

تا این اواخر کشور (زیمبابوئی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار می‌رفت که مرزهای ایدس در آنجا راه نیافته بود. اما به بختا نه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتوارهای که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرض مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل می‌دهد.)

### تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده آفریقا هم‌راه با ویروس ایدس تولد یافته‌اند. با کمال تأسفک اکثریت آنها بعد از چند روز و یا ماه چشم از جهان بستند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به ایدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته‌اند. علاوه بر آن مشوره‌های تدویر کنونی نسبتاً برای مادران حامله کمک بزرگی نموده است. (در صفحه ۶۲)

## در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا  
بیشتر از ۲۰ فیصد  
بزرگسالان مبتلا به  
ایدس هستند.

به کمپان اغلب در شرایط کنونی دردناکترین و غم‌انگیزترین حالت را بر مردی دارد که جگر گوشه‌های کوچک و بزرگ خود را به خاک می‌سپارد. در کشورهای یکه مرض وسیعاً انتشار یافته است. (اوگاندا) زنان و مردان به خاطر وحشت از مبتلایان به آن حتی از تشکیل زنده‌گی مشترک وجود دارد که ازدواج باعث انتقال مرض به جا نمی‌ماند. (در گذشته‌های چند سال گذشته در آفریقا) و مرزهای ایدس در یک سال انسان ناخواهد کفایت بنا حادثات ناگوارتری در برابر مردمان این‌قاره قرار دارد. به دلیل اینکه انتقال دهنده گسان ویروس ایدس در بین بزرگسالان به پنج میلیون و در بین اطفال صد هزار تن می‌رسد. انتشار و انتقال مرض در آینده نزدیک به صورت وحشتناک خواهد یافت. به خاطر وحشت از آینده، رهبران کشورهای آفریقای جنوبی از خود می‌پرسند: هرگز ناپهنگام و غیر طبیعی اکثریت اهالی جوانان جوان کشور را چه تأثیرات منفی را در اوضاع اقتصادی، سیاست و زندگی آینده کشور به جا خواهد گذاشت؟

دگرگونی‌های جدی در زنده‌گی مردمان آفریقا در حال وقوع می‌باشد. در تمام قاره آفریقا برای اولین بار به صورت آزادانه دروازه‌ها با مسایل جنسی جریحه‌های صورت می‌گیرد. همچنان به صورت جلیق رسم و عفت داشتن چند زن تحت سوال قرار گرفته است. همچنان روحیه‌اشتی‌ناپذیری در برابر زنده‌گی بی بندوبار ایجاد گردیده و محلات بدکاره‌ها مورد هجوم مقامات است.

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض (ایدس) به دیار ابدستی فرستاده است. ویروس (ایدس) به راهپیمایی شوم خود بیش در سیاره‌ها ادامه می‌دهد. هیچ‌قدر توان به حال نتوانسته است. آن را متوقف بسازد و نه سطح دریاها و نه مرز دولت‌ها. به حال قبلاً از هم‌فکار آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده است. با وجود تلاش‌های همیشه‌گی حکومت‌های آفریقای غربی از انتشار مرض ایدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه می‌دهد. شیوع ویروس ایدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده است. در شهر لوساکا (زامبیا) و کابون (مالاوی) (اوگاندا) بیشتر از ۲۰ فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به ایدس می‌باشند. در شهر هایکه فعلاً از ۱۰ فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس استند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آورده از دیار است. قبلاً تصور می‌رفت که ایدس ایدس محدود به ساحات کزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال می‌یابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که ایدس در تمام قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گمراهی در حال حاضر از شهرها به دهات تا جاییکه بیشتر نوسان این کشورها به سر می‌برند، انتقال گردیده است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تا مسایل جنسی بوده. علاوه بر آن ایدس می‌تواند از تناسلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمی‌گردید باعث عامل مسالمانند و سوزنده انتقال این ویروس می‌گردند.

### آیندهٔ صمیم و خطرناک:

مترجم: دکتر (زیمبابوئی)

# ایدس و حساس‌ترین مرض قرن بیستم

رسم و عفت  
دانش‌چند زنی  
تحت سوال قرار  
گرفته است

# بارنخست سیاهپوستان

## به ارزش نفت پی بردند

### نخستین چاه نفت

### به وسیله

### چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بار ها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دستشوند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباجسی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تالار غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبه دشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعدا چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت سپردند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

**جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز**

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی پیغمبر (ص) (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند. این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



# رقچای پیاوچای سبز

طبقات یاکف اتفاق پیمین میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجوده در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را آماده می به نام دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عین اکسیداز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید شدن پسا احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی پو له میسازند برگها را از غرابال گذرانده برگها می که هنوز لوله نشده اند، جدا میسازند و این جدا دوباره در ماشین ما لشی فرستاده و عمل ما لشی را تکرار میکنند. سپس چای تخمیر مینمایند و به این منظور برگ چای لو له شده را به اتساق تخمیر میبرند (هوای اتاق تخمیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۲۷) درجه سانتی گراد میباشند و این مقدار رطوبت آن فوق العاده زیاد میباشند (سپس چای حاصله را بعد از تخمیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا نخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزارها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در راسل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متما یز میباشند، برای همین که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شد، بعد از توزین و تعیین ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن، نازک و لطیف بسودن برگها را به یک جا های ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چی ددغو (وزر لرونکو سایبریایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مسمولا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خا نه را الوزی مگردقیقه نیته به سختی سره به گو که گیهای شی، هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبریایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخوک ددی ضمانت کولای شی چی دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چی دسایبریایی لک لکو وروستی سنبری بایسد واوریدل شی.

نیولی دی. چی به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تگلاره هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبریایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. به (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چی ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته گری چی به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

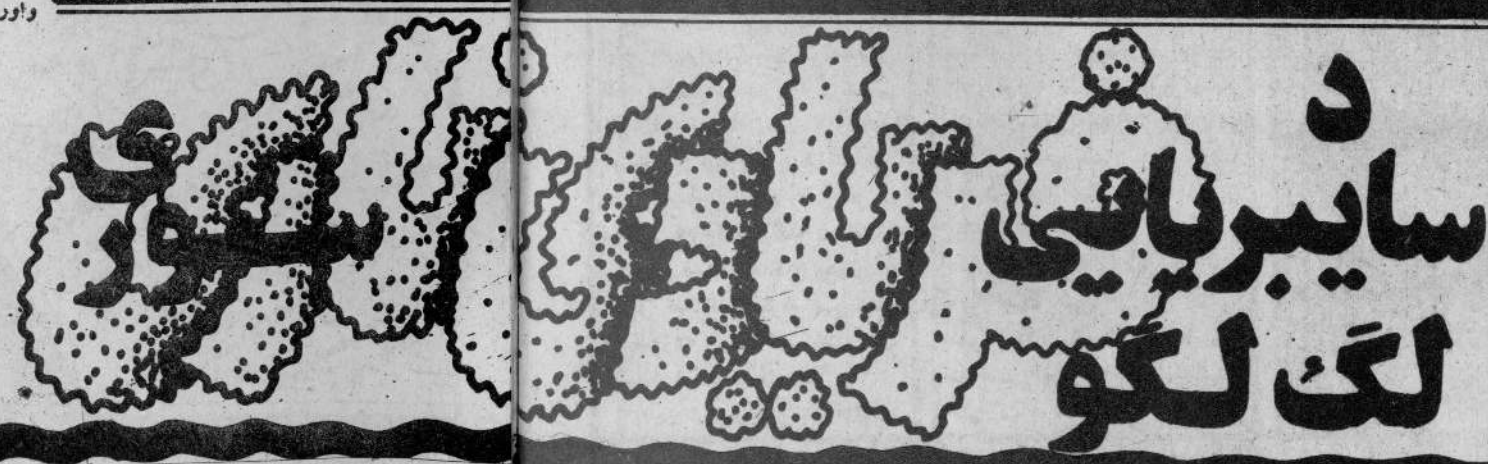
گواهی سبب گیری. مگیر د مانو دمشورو خلاف بیاهم سه سیمه ییز بندونه دچورولو به حال کی دی. اوس به دغه سیمه کی (۷۰) به شمیر صنعتی پروژی دچوریدو به حال کی دی اوهم همدا اوس دمنع خای به خو کیلو متری کی دگلوانیک فابریکی چوریدل به بلان کی نیول شوی دی. دعوایو پیشبینی سخته نه ده همدا اوس دمنع خای له اوپو سره دسر بوزنگ او، د نورو فلزاتو ناغیزی تر بیترگیو گیری او او به یی زهرجنی گری دی، چی دا حالت الوتونکو او کیانو لپاره ډیر زیانمن دی. دوحشی طبیعت ساتنی او توریزم دانجمن سکرتر جنرال له پولیسو خخه غوښته گری چی د غیر قانونی ښکار به وړاندی باید لاس په کار شی او مخنیوی یی باید وگری. دوحشی طبیعت ساتنی او توریزم سکرتر جنرال خرگندوی چی سایبریایی لک لک تر هر شه زیات خا نه او یا ملر نی ته اړتیا لری. خخه چی دغه الوتونکی دورکی به حال کی دی. که چیری دهغوی دساتنی به کار کی خخه ونه شی نو ډیر لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووسطحه له (۲۰- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تر هر خخه ددغو الوتونکو د

الوتونکی خای برخای پاتی گیری او که جهدی خان لپاره بل به زړه پوری او مناسب خای پیدا گری. طبیعی تاریخ دانجمن یوپوه ډاکتر و. س. وی چی نظر لری چی ددغو الوتونکو دخی بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اړه لری چی به دی وروستی وختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه تر وولود مخه دملی پارک به مشرتابه باندی وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظریی به پام کی نه دی نیولی. دی به ډاگه کوی چی پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خخه نو پر هغه باندی هرډول بدلونونه، اوله باندی خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل گیری. داو او دینسونو او دبر ښنا د موسی چوریدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب گیری خخه چی دنوموړو موسسو دچورولو به ترخ کی داووپو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووسطحه له (۲۰- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تر هر خخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول به (۱۹۳۷) کال کی هندی الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وه وولید. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نور وخواووته مهاجرت گری دی. خیرنی ښنی چی سل کاله مخکی د دریسو سووپه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی گیری دی. سایبریایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) دهند د راجستان د ایالت د کیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هر کال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی او گننی عولید یو سلو پنخوسو زرو ډالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چی دلته اوس دواوب دسند دسواخلو خخه سایبریایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو ته یی تغییر

# نن په تموله نړی کی ۳۰۰ سایبریایی لک لکانو پاتی دی

ورگری دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکیو د سایبریایی لک لکانو د راتگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به ((سره کتاب)) کی لیکل شوی دی. خخه نن په تموله نړی کی (۱۲۰۰) سایبریایی لک لکان پاتی دی. سایبریایی لک لک به هند کی ((وادرین ډوله غاړی)) به نامه یادوی. د کیولا دیوسیمه یو وخت د بهارت پوز د شپزده ښکار خای و. وایی چی هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی ښکار کولی. (( دشرافنی ښکارونو)) زمانه تیره شوه نن دغه ښکار خای به منع خای باندی اوښتی دی، خخه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی پناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داوول سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبریایی لک لک له نژدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی د لومړی خل لپاره به نولسمه پیړی کی د دوونو انکیزانو





# ۲۵ مدال طلا و قهرمانی

# ورزش جوانان

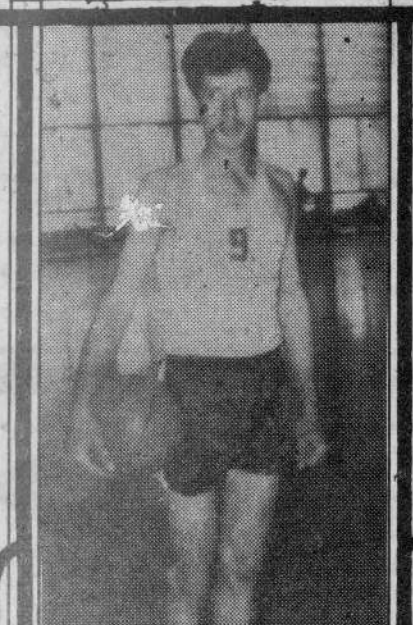
# تکواندو

# باسکتبال دفاع و حمله

### مدحی با عید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

اغاز نمود که بعد از دو سال توانست به پست کارو لیاقت ورزشی خویش در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شود.

محمد الله بیشتر روی صفات نیکو اخلاقی ورزشی ورزشکاران تاکید مینماید و میگوید که ورزشکار ولو که از هر رشته بی باشد در قدم بقیه در صفحه (۷۱)



باسکتبال ورزشیست زیبا و اجتماعی که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشهاست همت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیمند، یکی گردیده است یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد. گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به صرفت قابل ملاحظه ننموده است با آنهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند.

از جمع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال محمد الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب میباشد. در خشان ترین چهره بی باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به میباشد شایسته ترین ورزشکار روی این صفحه به آشنا می نمائیم.

محمد الله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خویش را

### تواضع بازگرم تو اصرح

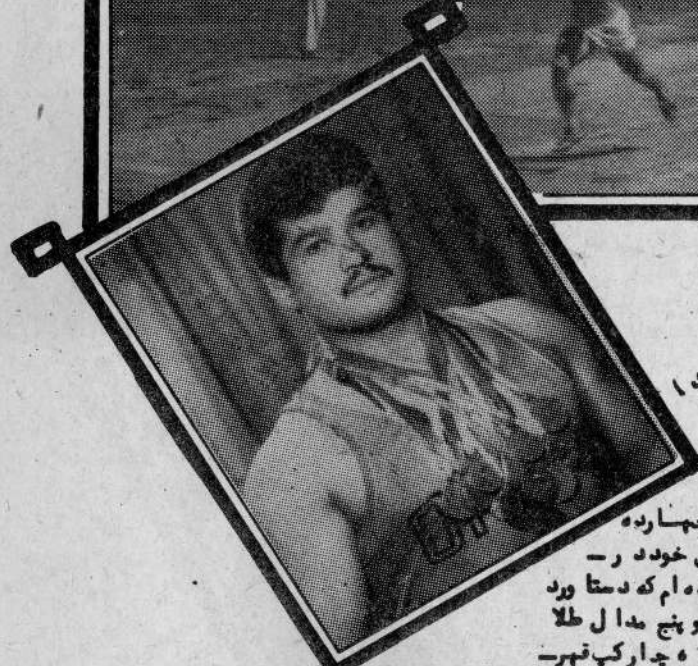
محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال می کند.

محمد فیاض نخستین تمرینات خویش را در این رشته تحت رهنمایی استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میرود و بعد ها جهت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جینا ستیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری اموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد. محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو مآوردند چنین ابراز نظر می نماید:

ورزش تکواندو و ورزشیست که احساس تنگی به خصوصیت های ویژه بی انسانی چسبند:

بقیه در صفحه (۸۴)



تیمه کننده لطیفه (سیدی)

اتلتیک خفیفه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حثت ورزشی شناخته شده است که توجیه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است.

البته این ورزش را میتوان به شایستگیترین ورزشهای عصر به شمار آورد با وصف آن - علاقمندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشور ما نیز با تشکیل فدراسیون از فضا - اکتها ی جوانان این رشته واری و نظارت بعمل می آید.

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برایم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات در گروه خوشی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکریم "مزی" ی کپستان تیم ملی ماستر - پورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد.

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره بی برآزنده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم:

از سال ۱۳۵۷ نظر به علاقمندی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جینا ستیک را تمرین نمودم در ضمن آنروز داشتم تا هم سطح با این رشته استی اتلتیک خفیفه را نیز دنبال کنم. روی این ملحوظ به تمرینات خویش در این رشته افزایش نمودم که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروه خوشی به حثت قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعدا به سه روز زمان به انداخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشترم در مسابقات بعدی گردید.

مو صوف به سخنانش ادامه میدهد: ورزش اتلتیک خفیفه که تنگی به تجارب و انداخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و قه ای سرخشی گامدار و شی است به نام "گلن سا" که از شکل "چارنل" اسپر گرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر گد ام ان به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد.

آنگاه باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدال طلا را در نزد ورزشکار میباید که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

و تمرکز باشد. همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیتهای ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به پست و پنج مدال طلا و یک دیپلوم ورزشی و چهار کپ قهرمانی یک دیپلوم ماستر سپورت اتحاد شوروی و یک دیپلوم از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیفه میباشد.

وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید: در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلا در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلوم از فدراسیون اتلتیک خفیفه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم. از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید خریف را به چی چسبزی مشابه فکر میکنید گفت:

سوال جالبی است و حرف مقابلم را صرف رقیب ورزشی یا دشمن ورزشی به شکل سالم آن مپندارم نه تنها من بل تمامی ورزشکاران خواهان آن اند تا موفقیت و امتیاز را از آن خود بسازند که این احساس در ذات خود تاه نهر مثبتی بر روحیه ورزشکار به جا میکند. اگر هر چه چی مشکلی دارید چی خواهد گفت؟ میگوید: مشکلات فوق العاده زیادی نه تنها دانشگهر ورزش دوش است بل مانند یک مرض ساری در همه بخش های ورزش سرایت نموده است و طور مثال نداشتن محصل مناسب برای تمرینات و سامان و لوازم ورزشی کسب نمودن سفرهای خارجی ورزشکاران در اثر عدم موجودیت بودجه ناکافی المپیک و فاکتور مده اینک ورزشکاران بعد از تمرین به جای صرف نمودن عصر به لازم آید مینوشند در زمینه خواستار توجه بیشتر از مقامات مسؤول میباشد.

# بکویس که سیاوون چکونه بائد؟

زرغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه ما را زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و طرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

## صفحه معلم سا پنس لیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

## مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داستانه باشد.

## محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها، کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

## محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد. که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین، عامل مهم از زرش و مرغوبیت در چای است. ولی بهترین و قیمت ترین چای چای است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا یسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاژ (ته از) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶۴ تا ۱۰ درصد) و در چای سیاه (۰.۴۸ تا ۱۰ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ تا ۳.۲ چای سیاه ۳.۲-۳.۲

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند. پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند، برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از طرف فلزی خسارج میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

# چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در پیله سینی های فلزی که روی شعله های هیتم قرار دارد،



### کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سباوون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا م

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصا آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

**نظرا بتدانش آموزان ایسه زوغونه :**

**دیاندانش آموز صنف یازدهم:** مجله سباوون واقعا مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید عکس های پیش از حد ستاره های فلمی خارجی به خصوص هند پست. واقعا که مسخود کش و بیگانه پرست استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

**الفشین :** صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شامس مصاحبه بی انجام داده شود. **و یحیاه تاه !**

در مجله موضوعات معمولی ماتی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخوا رسند میشویم.

**نوشین :** سباوون راهیتوان به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فالم) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

# مشکلات ما را بشیر کبیر

## محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های وید یو فلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها ویدیو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روان اطفال صدمه میزند. و از سوی برخی اطفال پول پرداخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورد.

## قصص اقران

بومه از صفحه (۵۲)

# پامپمی مرکبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصرهای شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنار و خانهها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت : ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم. ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

موسسات صحی کشور های افریقا بی دروغ ضعیف بسیار بدی قرار گرفته اند. زیر مبارزه و سیخ علیه مرگ اید س با عت گردیده است که تداوی یک تعداد امراض دیگر تقریبا فرا موش گردد.

با آنقدر به آنها توجه نشود. در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است. و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرگ های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیاران داخل بسترهای مرگ میزند. ((ایدس)) تشکیل میدهد. با مرگ اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرگ های مبتلا به ((ایوبا)) و غیره رفاهاتر از اجبارا به شفاخانه ها نمیبرند. و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

# سپاوون کودکان

## عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . یک روز کوروش نامزدش صحرائی نیز خواست با دختر ک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- کوروش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولاد بخواند . بهار پند پرقت و دو آهنگ مقبول خواند .

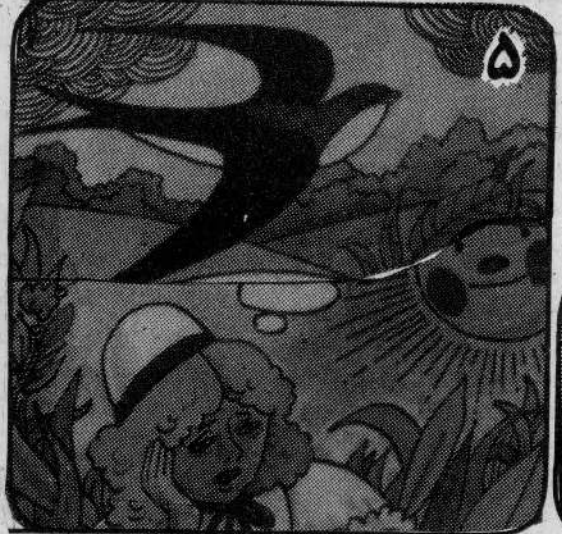


۳- عروسی شام همان روز بود . کوروش و بهار با داماد مصر و فوشیدن لباس بودند ، کوروش صحرائی به بهار رو نموده گفت .

۴- بهار و کوروش در حال عروسی بودند . بهار یک آهنگ می‌خواند و کوروش در حال گوش دادن بود .

۵- بهار از کوروش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگذازد تا بر او سوار شود . در باغ بهار سستو به بهار و عده داده بود که نزد یکسای شام بر گشته او را به محفل میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین اثنا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . کوروش و بهار با داماد مصر و فوشیدن لباس بودند ، کوروش صحرائی به بهار رو نموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشت من بنشین ، تو زنده گیم را نجات دادی من در چنگال موش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد محفل عروسی آغاز میشد . بهار با نا نا را حتی گفت : چی تصادف بدی . وعده خلا فی چقد ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

پایه این دختر ک را کک کنم . او نیا بد سرگر دانو بی سر نوست با شد . او ، یک فکر خوب...!!



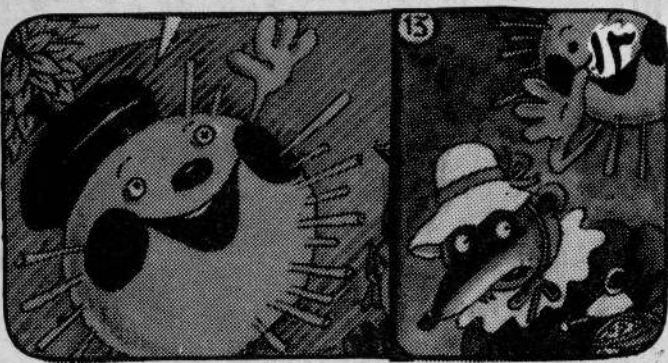
۹- احدین اثنا مسخره کک گفت : دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- احداداد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر با یه آفتاب غروب کند و محفل شروع شود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بمن امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- احداداد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون نجای میبرمت که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره

کک دلسوز .

۱۵- احد سر زمینی که همیشه آن جا بهار است با شوزا دمی که در خوبی و مهر با نی و حمد ردی یگانه جوان در آن سر زمین شناخته شده بود عروسی کرد . واقعاً قصه ما با پایان خوب شایندی داشت ... مگر نه؟؟



# مزاحم

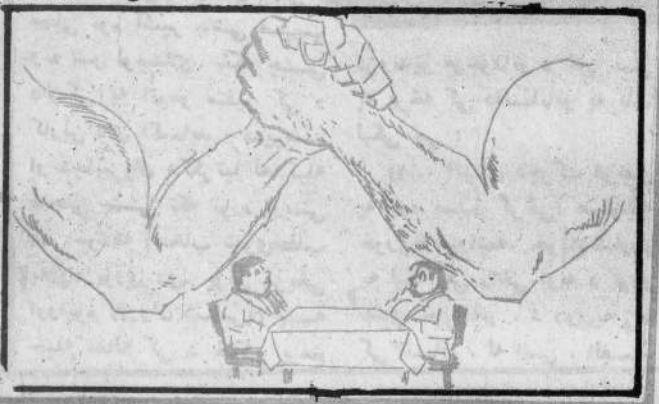
چی غایشه که نکشیدم .  
 آخرام میفامی که مادر مرده  
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده  
 چی غم استم وای ده چی غم  
 زن با صو شیوه گپ خوده  
 ادامه داد . آخرام ، هله که  
 امشو نوکریستم ، هله که  
 اضافه کاری دارم مجم که فلان  
 جای میرم ، مجم بیستان جای  
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون  
 داره ومه خیرام نغلم .

با ای گیش تکان خوردم به  
 خود آدمم و طرفش سیل گدم ،  
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :  
 و آخرم به خاطر اضافه کاری  
 شوهرت خودت اضافه بیست  
 شدی . دینم به جای خنده  
 گریان کده ، آاا ، او او او .... )  
 چون دل بسیار نازک دارم صی  
 که میبینم کسی گریه می کنه  
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم  
 و شروع به گریه میکنم کا ملا  
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی  
 گریه می کنه نسبت به نفر اول  
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه  
 گریانه سرمیته ، گریه به  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کوا ! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که  
 چگونه کنم - همی هرکس که  
 مره میبینه به زور خوده  
 همصحبتم میسازه شاید گپ  
 خواهر خوانده هاجراس با شه  
 که میگویند ( قواریت آجزک  
 مالوم میشه ) او روز ده غم  
 امتحان که کلگی چقدر نقل  
 کدن و امامه نتانیستم از او  
 مستفید شوم سوار سرویس  
 شد م که ده پالویم یک زن  
 شیشته اول ساته پرسان کده  
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .  
 به بی حوصله گی گفتم - وی  
 ندارم دیگه . گفت : از اول  
 نداشتی ، گفتم ، نی !  
 از اول داشتم - گفت : خی  
 حالی چرا نداری ؟  
 گفتم : ساتم ایستاده شه  
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :  
 یانی که ده دستت میکدی .  
 گفتم : نی - خی ده پایم  
 میکدم .

خاله جان ! بانیا .  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کوا ! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

خاله جان ! بانیا .  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کوا ! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش



# تأثیر نگاه حافظ جوانی

دختر جوانی از یک پسر  
 جوان که در صحن پو منتون  
 با مصنفانش قلم میزد .  
 بدون مقدمه پرسید :  
 ببخشید ، شما بچه ها  
 میان هم چی قصه میکنید ؟  
 پسر روبه دختر کرده  
 گفت :  
 آنچه که شما دختر ها  
 میگویید .  
 دختر باکمی سراسیمه گی  
 گفت :  
 (وی) خیر چقدر بی تربیت  
 هستین !

در مجلس صحبت از تأثیر  
 نگاه بود .  
 یکی از حاضرین گفت :  
 من شخصی رامی شنا سم  
 که روزی در یکی از جنگل های  
 افریقا با شیری روبه رو شد  
 و همینکه چشمش رابه چشم  
 شیر دوخت ، شیر پیشروی  
 پای او زانو زد .  
 همه گفتند : آقا عجیب است  
 باید چنین شخص را دید که  
 حالا کجاست ؟  
 او جواب داد :  
 داخل شکم شیر !

# نکته های نیشدار

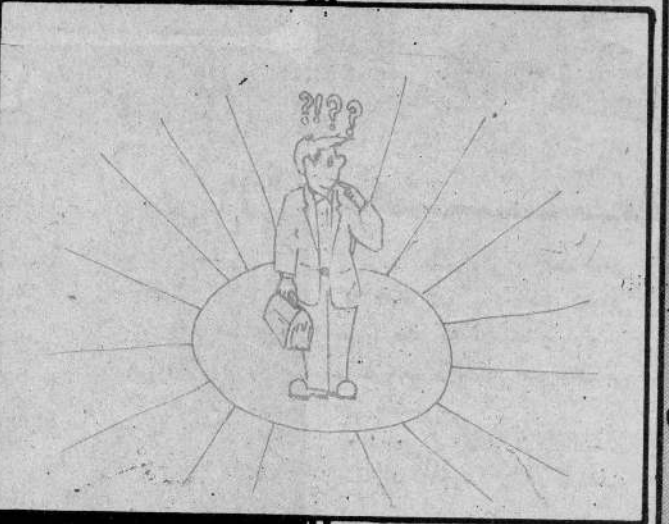
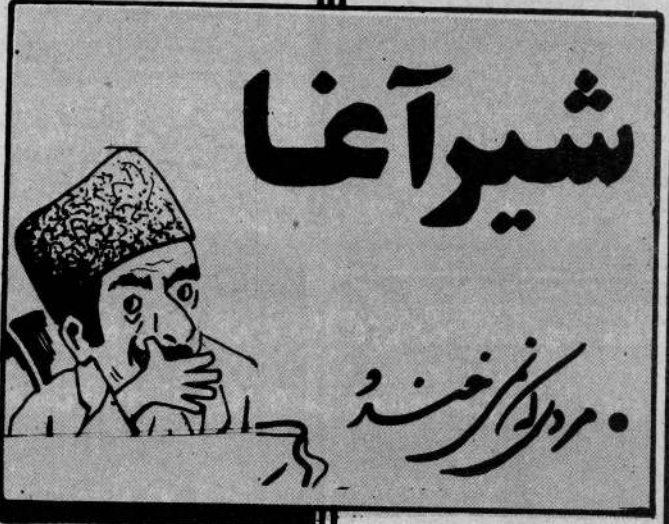
- مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
- کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
- شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!!
- اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
- پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!!
- عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک؟
- عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی
- تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
- وظیفه در اطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی
- شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را ( بوتل؟! ) بنویسد
- مامورین انانیت آستریلی که تازه قلعلم نموده اند کجا
- دفاتر رسمی - استراحتگاه های نیمروزه
- تلویزیون - نالیبت خواب آور
- سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا

# تفسیر

دولافوک باهم صحبت  
 میکردند .  
 اولی - من آنقدر زبان  
 انگلیسی را میدانم که هیچکس  
 نیداند .  
 دومی - پس بگو که گوسفند  
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟  
 اولی - گوسفند را خسو  
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی  
 میگویند .  
 ارسالی حکمت الله ناظمی  
 کارمند شاورالی کابل .

# میان توره ها طلبی

- گاهی یک چیز معادل همه  
 چیز می شود .
- خوئی از بزرگان در خانه  
 کوچک می شوند .
- چشم عقل عینک نمیزند .
- بعضیها از تبار تیزند .
- تاز جو پای نیاز است .
- خیلی ها بالباس حرف  
 میزنند .
- فرور ریاست و سقوط  
 دیانت است .
- شربک حد اقل یک سر  
 دارد .
- سهل و اتفاق قطره  
 هاست .
- دلبری کار خولههاست  
 دلدارها اندکند .
- بعضی از گریه هارو -  
 کش خنده کرده اند .



# لطفاً دفعتم تخلید

چند مصنفی  
 گرفتند تا روزی معلم خود را  
 عصبانی بسازند یکی از آن ها  
 بدون مقدمه گفت :  
 معلم صاحب ! این راست  
 است که پدر شما جوپان  
 خوکهای وحشی بود ؟  
 معلم بدون مطلق گفت :  
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .  
 متأسف هستم که فعلاً این  
 وظیفه را از او به ارث برده ام  
 و همین اکنون مشغول این کار  
 هستم .  
 ارسالی ذکیه کوهستانی

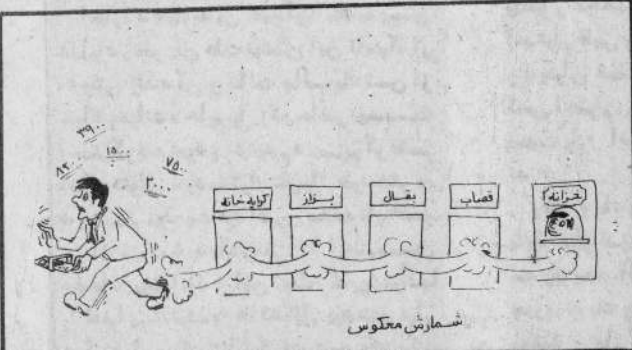
# مفروضه

کودک : پدر جان میخواهم  
 معامله پر منفعتی برای شما  
 انجام بدم !  
 پدر : چطور ؟  
 کودک : میدانید که در  
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی  
 رانشان میدهند که صدملیون  
 فرانک خرج فلبرداری آن شده  
 است !  
 پدر : وبعد چی ؟  
 کودک : وبعد اینکه شما دو  
 فرانک به من بدهید من میروم  
 آن را تماشا میکنم وبعد میایم  
 و داستانی راکه صد ملیون  
 افراک ارزش دارد برای شما  
 حکایت میکنم .  
 ارسالی فریبه ورسته

# بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل  
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل  
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی  
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل  
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره  
 د مامور به کورگی خردی با یسکل  
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده  
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل  
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی  
 بی له تیلو زورور دی با یسکل  
 آشپز باشی



# کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړي :  
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شی .  
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښ شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :  
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .  
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :  
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره پوزی راشنه شپدی ؟  
 هغه بی له خنده ورته وویل :  
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .  
 بیایی ورخنی وپوښتل :  
 - پوزه دخه له پاره ده ؟  
 هونبیار ورته وویل :  
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .  
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :  
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

# دبریتو ویستان



اختر گل چی تنخواه واخیستل نویه منده دمنپوی به لور وخو غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :  
 - کیلو په خوه ؟  
 - ۱۲۰۰ افغانی !  
 - دخدای دپاره ! ترخنا مه نلری ؟  
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوبه دروازه خوړند .  
 ده .  
 (د... غوښی کیلو . ۱۲۰۰ افغانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گټه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟  
 - شته خو ویده ده .  
 - نه راو یشیږی ؟  
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی ، وگوره زه یی دبریتود ویشتانو یو و یشته شکوم .  
 ترنگ ...  
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .  
 - هو واله نه راو یشیږی .  
 اوبه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه دغو ښی په خای پتا تی اخلم . اودپتا تود خرخو لو هتی پلور روان شو ، هلته یی همدا پینښه ولیده . پتا تی پلور نکې همدا ښار وا لی دبریتو یو و یشته وشکوه ، هغه و یشنه شو ، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ، صابون ... هر یوه یو ، یو و یشته تری وشکاو ، خو ښاروا لی و یشنه نه شوه .  
 خالی کڅوړه لالمانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازی یو تار و یشته په خای دو . د یشته ن دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .  
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لرتند کړل خو د ترخونو په اوږدو اوڅپرو- اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غوسه وویل :  
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو و یشته ن و شکوی .

# دمریخ دکری مطبوعاتوته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :  
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری ، خوکاز دبل کوی او دوحه ډله چی کز خپل کوی . خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شته چی دلومړی ډلی نسل دخنگی برمه دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری . که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه ، نوی له شکه به ددوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))  
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

گرانو لوستونکو به ضرور درادیدو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوږدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .  
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کی په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کوو .  
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای ، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای ایکساید ، دبیرینت او دجایبیریل دککرتیا له کبله دمجلنی پشستی تکه توره اوښتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره پوزی دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زون شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمن

محبیت او مینی خخه اخیستل شوی دی . خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کیږی . که څه هم عقل او شعور دواړه لری ، خو وخت ناوخت احساسات ، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیسی یوی ډی خبر برسر یو د بل وینی تیوی .))

# قصه خانه خودما

# آخرد

به مجله دو ست داستنی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامه بگذارم. وقتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم، تصمیم گرفتم. آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه- می از خانه خود مابفرستم. تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست؛ شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما میتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روز به روز خراب شده میرود. نمودار آخرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قابل استم و دیگران همه را دوست دارم. اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر اوقات عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد؛ او - دختر (ای چس؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویس کتابهای - خورد و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود به نواحی بازی میروی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تهر - نیستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمیکنی؟ مکتبه خود خوب ده به بخندی غمگین کی -) نتیجه همی که به فاکولت طبع نه رفتی. خوش هم آستی...

# چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی میرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است. ما اگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کله دلیل بشنود غمخیز میفهمد. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارا نمیکند و بد و پیراه - میکند و هر غم و غصه ای که از برون دا - شته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد. روی دیوارهای اتاقش عکس های بوسترهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکشد. اما اگر در این کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟ نه که میرای کسی تار میدانی؟ به میگم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زبر لب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی. و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی. مادرم برای اینکه کپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر سر باید از همی صفتهای عشق و هفت بالا - نخاسته. صد دقه پایسته گتم به گتم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نمیس. حیانس و فسور بخوره خوار خواندیم اینو که بخوار - خواندیم او طوگت و شوله شد و پولسه شد و کپ معلوم نمیس. خاک به سر آینه خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها بر نامه معمولی و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیست ضروریات درسی و زنده گی من بپزه نیست. به هر صورت و اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

اما چیزی که مراد من حال بیفتنم است. آزاردهنده و آزار دهنده است. نسخه آخری است که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند، اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویزهای شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هم آنها را بکسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

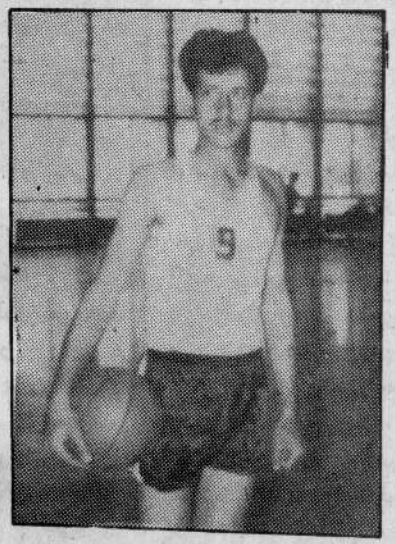
به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه رواج نبوده که دختر بگوید میگم یا نیگم. چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چیزها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم. این بار با کدام زبان و چگونه به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به هالک زنده گی من طرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه های من دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که به روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است. یادیدن این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفهمم که از خودم میهرسد. آخر چطور خواهد شد؟ راستی هم آیند من چطور خواهد شد؟

# دفاع و

بچه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قابل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساسات میباید و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیبل و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای چیز - بیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه



ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسازد. این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میکند. عیب الله اینقدر بوال در طول فعالیتها می جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

۷) شمار بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که با دیگران چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفته خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند شما از محاسن - زیادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگیرد. بنابراین حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگردد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

۸) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و به همین علت تا جاییکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میگیرید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانید صفات پسر - چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید. از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میگذرید.



# تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر ...  
 هکار میباید . اما با تاء سفک عده بسی  
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله  
 بی دفاعی به شکل خشن آن مورد کار برد  
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود  
 تا گویای ادا به نهایت به است التمسک  
 به پایست فدراسیونی را ایجاد و در چوکات  
 آن جوانان را به استفاده سالم از این  
 ورزش و هنر می نمایند .

# در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -  
 نده بود . \* \* \*  
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی  
 مطبعمه مهند و چشم انتظار آن بودیم  
 تا خاطر امانت باشد بچن رادرباره -  
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرورسا  
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی  
 به دست ما آوریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی  
 زویو ها و اقوا هائی که در این مورد هم  
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد  
 روشن گردد .

# مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند  
 که مثابه (تی نی کی) باشند (تی نی کی) د  
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن  
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان  
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-تی  
 نی کی را یافت و وی اظهار نمود که بر وی من صرف  
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم  
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند  
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است  
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -  
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه  
 همچو مصلی واقعیت نداشته است . هرمود (سراسری)  
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشیدانه جنبه  
 اجتماعی دارد .  
 هیچکس نتوانسته است که برنسیب های پیدایش  
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب  
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .  
 بیاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی  
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای  
 ۶۰ بالاخره از (مینگ) زانو بالا رفت . دامن های  
 مینی به بیوق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار  
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب  
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در  
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویوحت های در رابطه  
 است . مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود  
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی  
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

چینی را به مثابه سهول آزاد ی های خود تلقی میکردند  
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران  
 و مادر کلانهای انجده و دشیزه های که با های خوبتر  
 در جاده ها به معنای مینی گذشتند به مرکز مینی  
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل  
 میداد کلیسا های کاتولیکی در مورد جدید (دموت -  
 به جنجال بزنگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که  
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید  
 (پیداایش) راپ های مکل فرانسوی ارتباط مستقیم  
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .  
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی ر  
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت  
 نعل جدید به مینی ژوب لباس های دراز (کشال)  
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا  
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در  
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه  
 نود جوانان یکبار دیگر مینی ژوب شدند مینی  
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای  
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز  
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه  
 مینی در آن زمان موجود می آورد قابل تذکر و جالب  
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در  
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل  
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های  
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . و بدین شک مینی  
 ژوب امسال سرودها و در سرهای طلای ۶۰ را  
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی  
 ژوب است . . . .

# تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه  
 تائیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و  
 چی پینتواد بیات نین هغسی زویی او هنری  
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو  
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی  
 اد بیات دهر اوطبعی ده چی دافارسی  
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد  
 اد بیاتوبانندی خیل تائیرات گزاروی چی  
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی  
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد  
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل  
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم  
 کارارد چاله خوا ؟  
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسیتتاتیک اثر نلرو . فقط  
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی  
 مثلاً . داستاد تر ی مینی مقالی چی  
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد یمن  
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه  
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست  
 داستاد روی کارونه دیوید باملری در دی  
 چی د هغوی د (ادی خیری) اشتر  
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد  
 روی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو  
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو  
 شاهد یو . زونیز فرهنگ محیط به یوه  
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف  
 ارای بیول ته به نفرت سره کهل . اد بی  
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل  
 عادت کرخیدل دی تاسو دافغانستان  
 د لیکوال دایمن دیو سهول بصفقت  
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت  
 زونیز دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم  
 دی . یعنی دچی دغه تشتت او بیوالی  
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم  
 سهول لاندی نیولی دی . اود سیاست  
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر  
 دلته هره رخ به لری کویواسلوکونیواتمانان  
 نقل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به  
 سایدکولوی بانندی جویوه افغیزی لری . البت  
 داد جنگ لوج او برهند تائیرات دی چی  
 زونیز تولنه ورسره لاسرا وگریوان ده .  
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره  
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی  
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر د نغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی  
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن  
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی  
 یعنی هم د نغد اویدلو سویه اوهم د نغد  
 د لیکلو سویه له بده مرفه لینی چی د نغد به  
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی  
 اهانت . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری  
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه  
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی  
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغی  
 اوغراق اسیر خبری یوچا - بل چاته ک نسبت  
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریاندی  
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی  
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگیمل  
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه  
 لهایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده  
 لرم . داخبره مطلق دملی او نه ده . لکه  
 چی زونیز دینتواد سانی اد بیات د پسر  
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی  
 خرگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام  
 وروانه روی اونه خیلو لیکواتاروکی لسه  
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی  
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسیند و لکه  
 رحمان بابا چی وای  
 به دکان دنا بیبناو جوهریانو  
 خرهمره لعل وگوهر . در یار میون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بدقیافه معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص به بعد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر م را از خانه کشید.

و از این سرگردانی ها چهار سالگی گذشت که من مادر شد م دختر م بنوشه در قلمرو پراخ مرا مس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با بار نوزادار پس گریستم که به نوزاد بفهمانند تا مرا لت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادر م گفتم پلاطم را از نوزاد بگیرد و مادر م از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوزاد به امتحان بگیرم اما میدادم که با رفتن دوباره به خانه نوزاد به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی هایم را از آن نام تمام هستی ام عیارت بوزند از کتا رجاده می کاهمای زیاد در آن میگذشتند میگردم سیستم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

من حسی بنوشه ام را نتوانسته بودم با خودم بیازم دیگر میاوردم به کجا؟

شاید در کمتر از ساعتی که گریسته بودم چتر اندام کسی بر سرم سایه افکند با نرحم بر رسید ((چشمه؟؟)) و با اختصاص سر گذشتم را برش گفتم. باز با ترحم گفتم: (حالی دکه فایده ندهد کس را برای گرفتن طلاق از شوهرت کمک میکند اگر در جاده ها بسا نی باز گیت میکند بی درخانه من جایی برای زنده گی کردن تو است.

اوراست میگفت در خانه نه. ش برایم جایی بود، رنتم و با و با خانواده اش معرفی شدند م او خودش را زیبا معرفی کرد. شوهرش تاجر بود و دخترهاش نیز با او زنده گی میکردند و یک پسر هم داشت. آنجا در خانه شان چهار ماه گذشتانم. زیبا پیوسته به من وعده میداد که ترا با پسر م نکاح میکنم و بسا خود به خارج میبرد.

درمن دو انگیزه برای بودن در خانه زیبا پدید آمده بود او را انگیزه ترس از دوباره به بند نوزاد افتادن و دوم انگیزه گرفتن انتقام از ازارها.

چگونگی زنده گی ام. من هرگز حاضر به فحشا نبودم اما چه میدانستم که در آن خانه رسم چنین بود. یگروز زیبا برایم گفت که استیپ یک مرد که از جمله دوستانم است با تو خلوت میکند هوشت با شد که سر کشتی نکتی. برای مدتی به اندازه عمر یک صبح کاذب حیرت زده به چشمهایش دیدم به چشمهای بیگانه برایم گریسته بودند. به انگلستان خشکش نگرستم. انگلستانیکه روز بی کسی ام نوازشم کرده بود و راه که چه بی باوری می بر من هجوم آورد. این دنیا چه بی ثبات است و ایمن آدمها چه دکانداران ناآشنایی بازاریش. من آنقدر حیرت زده شده بودم که سکوت حیرتم را زیبا رضایت فکر کرد.

من از آن یکس نفرین شده بودم آنجا حکومت زیبا مرا چون بازیچه کو کشیده به میدان فساد کشاند. همین همیشه در خانه قید میبودم

حق بیرون شدن ندا شتم جز زمانیکه خریدارم میامدند و شبی میبیدندم و دوباره میاوردند.

یگروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد. پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زیا را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: (تو نیتانی که من در زندان هم نفرادم اگر نام اصلیات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسرتی است و عروسم استی، ترا خود به قضات آزاد میکنم و به پسر م نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که پناه میبرد م دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمر میاز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرتی عروس زیا خود را معرفی کردم و پس از آزادی پولیس مراود - باره تسلیم (خشویم) زیبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل پنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگردفت دوباره مرا تسلیم مالکم زیبا میکرد باز هم در یافتم که فریب زیا را خودم داده بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرده نی به خانم برود من سرگردان جاده یاس در اوخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زیبا داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سر م گذشت بودم به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زیا را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن. پنجاه هزار افغانی میگردفتند و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زیا نام هویتم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس مو قف نشد که

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکام استم.

من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند و وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دلم به اوسوخت به نا مش سوخت را ستشش نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرتی شده. برسیستم: (چرا آنروز که دختر وشوهرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نمیشد).

(من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود. مرا دوباره معاد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میکرد و آنگاه من زیبون تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم نام بی حیجان باقی بمانم. اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش اش وداع بگوید. آنهم به گذشته به انتقام نرسیده اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد. نادیده را به حلقوم های دیگر فدا میبرند. نشود او را سال آینده بار دیگر با جر م سنگین تر بندی کنند.

امروز نوزاد است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است. عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوزاد نیوده.

کی میداند بازنده نوزاد بعد بنوشه در زندان موقعیت نوزاد را جشن خواهد گرفت. نت در زندان در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام زوسیبا نه؟! و یادختر که همسایه نوزاد که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زیبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

فایده ایست از نوبه میان

اراست میگوید

اراست میگوید

بهرتر جمعی می که برای مراد و تازای خوشتر است



فرهنگستان زینیت



# برای شما فال دیده ایم



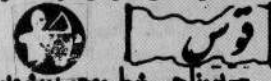
## میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خویش را با کمال بهزی می‌برد.



## عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خود پیش را ناراحت می‌سازید وقت که بزرگ کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روزی زنده‌گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غمیده و دستان خویش خود داری کنید.



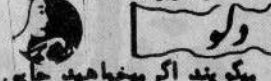
## کوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی که داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌گیری در خوردن غذا های پروتئین دار که خود را با شاد از خانوادگی تان واری صمیمانه نماید.



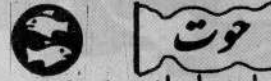
## جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدید بهترین است کارهایی را انجام دهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



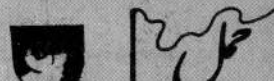
## دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسارت سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسئولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خویش توجه کنید.



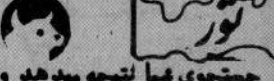
## حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



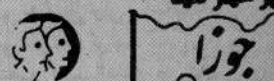
## عمل

احساسات خویش را در کنترل خود داشته باشید. بهروایی دوست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را بهتر لمس کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



## عمل

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌آید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صمیمیت و ناراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهر هیچ کنید.



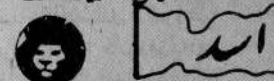
## جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کس نتواند توجه نماید خود دار باشید.



## سرتان

کسانی که شمارا تشویق می‌نمایند می‌کنند نیست نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



## اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌کنند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



## سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوهگین خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل به‌بند برند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را بایکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌آید. نهد که چگونه جمعی را با صحبت‌های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدمی‌های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله‌فندق و تک‌رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بهجا و یکدندگی رضایت کامل می‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به قدرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشگین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشگی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌حوصله و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید. (۷۱) بهمه در صفحه



باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود دار باشید و پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شمارا ترک می‌کند. این تنها چیز است که شمارا سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد که از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

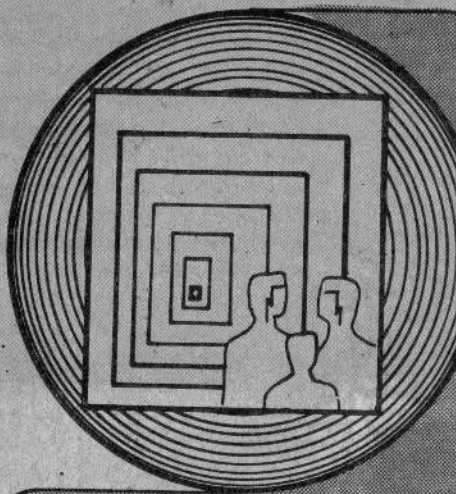
(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود دار باشید و پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شمارا ترک می‌کند. این تنها چیز است که شمارا سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد که از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از دران سهلتی از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحمیل نمی‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابلت به شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارند و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار دارید. (۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود

# روانشناسی

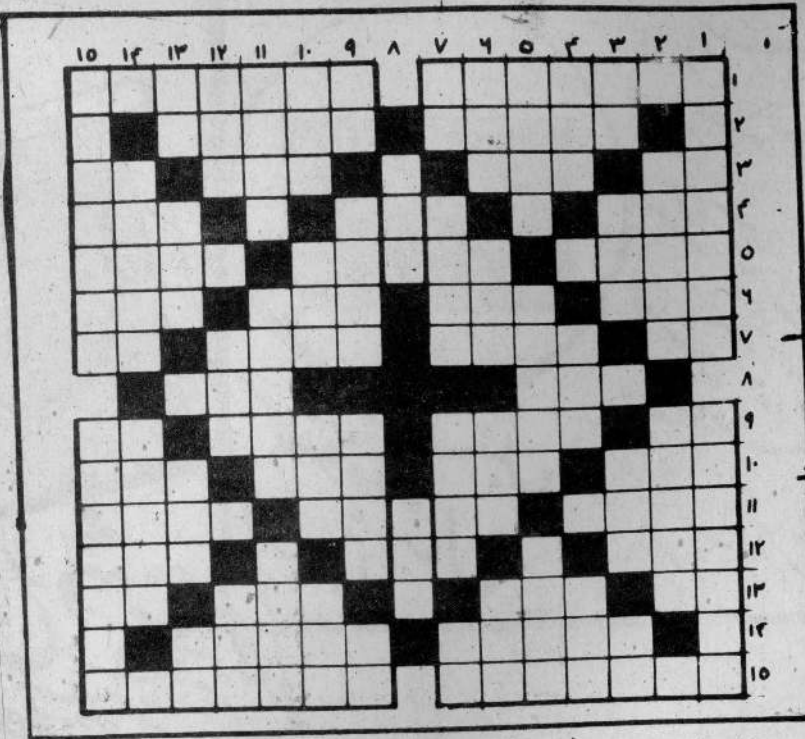


تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخوانید که چگونه هستید



# حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د رات، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگا به مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولهه برېم، آگنسي هېره محصل لېسه نـ وان خير خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذ رخش، مستور محصل طب معالجي كابل، زسد صالح، كاره سلجوقي اولهه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه پوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمد زې اولهه، زرغونه، منوه ثنا محصل لېسه نسوان خير خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ح اصل حيدري از ولايت بدخشان، سېدا احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذ رخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سېاهي اولهه، برېم، شگوه رحيم اولهه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز پزي، فرزانه فايقي اولهه ملالي، ژوسه ناصري از پخوان، عبدالصوور، نايجه افندي اولهه پوري، پسان، وحيد ه اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد، په احمد شاه جعفري، هارون پوپل، زلفيه پوپل و، زرفشان، پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهشمندم په دفتر محترم شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهشمندم په دفتر مجلسه تشرېف اورد ه چاپزه شانرا تسليم شونډ.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- ۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
  - ۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
  - ۳) چزانوک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
  - ۴) "کاره آهنگر" که بود؟

برای حل کننده گان جایزه های زیر در نظر است:

- دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگه
- دو کتابچه پسرانند از بانگه ملی افغان
- یک پوستر شاهپوری فامیلی تحفه فرهنگامیزان افغان

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو. کجکده شاعر آن کوست؟

شکستن چشم را خیره کند پرتو زیبای تو من و از دور تماشای تماشای تو

- مغزی:
- ۱- آماده گی، توانایی داشتن
  - ۲- کاری- از شهر های مذهبی در اروپا.
  - ۳- یکی از سینما ها- یکی از ادیان
  - ۴- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار
  - ۵- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد، خزانه سیم و زر - عدل و انصاف
  - ۶- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در پشتو - نوعی موز
  - ۷- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع پول - قسمتی از با
  - ۸- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک
  - ۹- کیش و مذهب - نلک و بند
  - ۱۰- به پشتو - استوار و با برجا - وقت و هنگام - سنان و پوشیده - اصطلاحی
  - ۱۱- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده
  - ۱۲- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام
  - ۱۳- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک
  - ۱۴- بودم ((در پشتو)) - جور و ظلم - بر پشت حیوان گذارند - آلات موسیقی
  - ۱۵- دستگاه ساختمانی مشهور



# پرسش ها

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند.

با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را در تایوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید.

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبودند و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بعلاوه جاپانی ها به واسطه عدم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی یا خصوصیات ویژه شد نه به سیستم های امروزی صناد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا

بخه از صفحه (۱۶)

# جاپان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزامی می بایستی به پای برسد و

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شدند.

بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیا به تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.

هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست از این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و بطور تخمین می شو د که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!

**شورگتهای جاپانی:**

محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان درهم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیابان اتمی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد ولی تا می مضلات به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلات حاکم بر آن کشور کمبود موانع مدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

بیلیون دلار بالغ گردید و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد و با حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیا ادر آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با واقعیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

دو سه موسم سال گلبار  
 تان بهمنه عمر بهت کرده  
 مرتلا نید  
 گلدرت عدوس خنچه دکتر نوآ  
 هر مطاقت زوق خوشما  
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخاخ



گل فروش سنبیل  
 گل فروش سال



# عینک فروش و شن

اگر میخواهید عینک بخرید مطمئن شوید که عینک شما درست است  
 ۲۵ ساله دارد مرا چونایب در عینک فروش و شن  
 شایسته ترین عینک ها طنبور را از مشهورترین کشورها جهان  
 وارد و بزرگترین نیاز من است در عینک و شن دارد  
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزل سینه پامیر

# دستورات محبت



بند و عزم و شیری عزم غیره می فروخته اند در صورت محبت و گذار  
 نماید در صورت محبت محبت و غیره شرط بجز میوه غذا خوب  
 قیمت لاف در همه جا و غیره بر روی زمین  
 پنجشنبه است و محبت هم در روز شنبه است ۱۱-۲۰  
 با موصوفت است در محبت محبت شهر است  
 آدرس: حد اول حاد میوه عمارت است تصدیر و غیره است ۲۵۷۶۶

# رستوران ذنب طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنب طلایی همیشه در خانه  
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی  
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایید. رستوران ذنب طلایی  
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد  
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنب طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان رو به درخت المانج

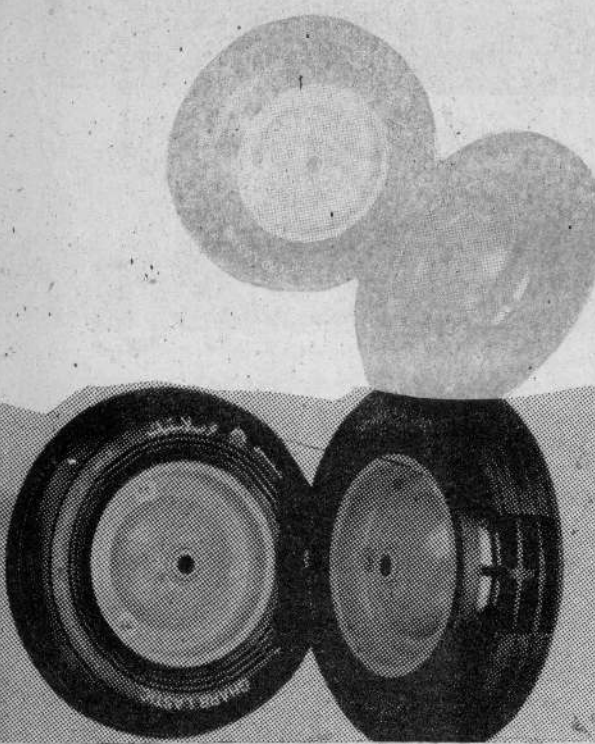
## فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها و خانواده‌تان از لباس‌های شیک استفاده نمایند فروشگاه جواد را یاد بگیرید  
 این فروشگاه بهترین پلوشها، کادو، بار مردانه، دیشتر، پفلا، جپر کاو، بار مردانه، جاکت، دامنه زنانه، قهوه  
 پوست زنانه، دستگیر مردانه و بلوز کاو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه می‌دارد.  
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

# تایر موتر با اطمینان بیشتر



تکلیف خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر آئیند  
مطمئن شوید این تایر را که ششمین مرتبه گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.  
این تایر ای توپس ضد پنچری و ضخیم کشنده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اطمینان  
بوده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق سستند و بین العالی  
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکرود و کراچی ای حمل نقل امسال و دناشین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهرگز برای راحت بشیبه.

دو کسری توپس - کلل محموله جاده نادر بهشتون - محله ماریکت دوکان غلام رشا.  
سالنگ و اف چهار راهی کراچی مرکز سرلی طیو محله عطا دوکان محله رضاهایا  
تلفون ۳۴۹۸۱

# مسافر بازار کبچیر

اگر قصد سفر دارید  
در بسه های خیس آرام  
و ستریح ۳۰۳ سفر  
کنید.



بازار کبچیر بوس شمارا  
از کابل به پنجره بسنگان  
و مراد شریف مع الخیر میرساند  
آدرس  
کابل - ساحه واقفانان و پل خشتی

تلفون ۲۱۷۸۴

فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶  
 فیف کابری، گیت ۲۰۰ و سال نوری، گیت ۴۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره  
 فردر ساخته و فلیم محکم و غیره، اطور کرایه بد کستر علی نمون گیت  
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره نمودل بدید ۱۰۰۰۰ نمبر واری نماید  
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس سهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷  
 نهابندی ذبیح موزیک در مید و پس میدان مقابل بانک پیل

فبیج  
 موزیک



قرطاسی فروشی صد

قرطاسی فروشی صد (اقدام کتاب و کتبی  
 انواع قلمها خودکار و رنجر و صد ها قسم جنس  
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوس و سون  
 اخبار بقیه، جوانان لروز و سایر شریه بار را  
 به قیمت نازل عرضه میدارد

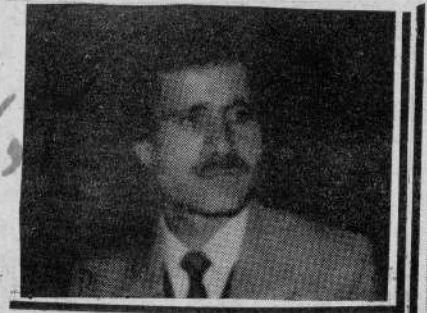
آدرس  
 زلفانخ ایستگاه متری کولایی  
 پارک

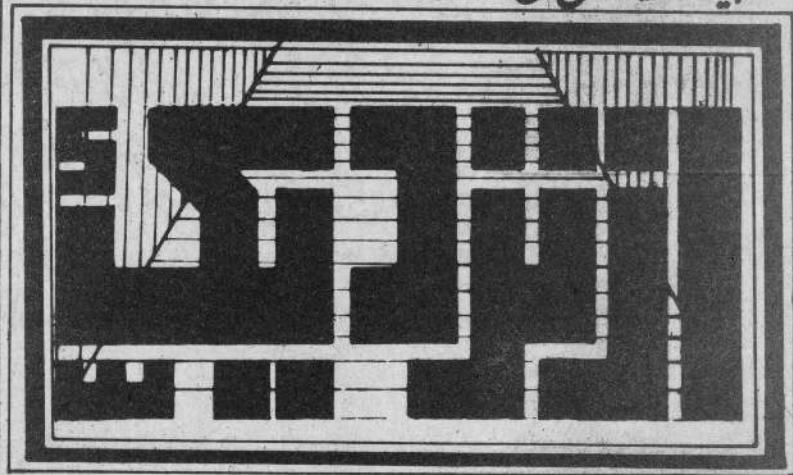
رهنمای در خرید  
 و فروش خانه  
 زمین آپارتمان و موتر

رهنمای مساطات

روح الله تقیری

شهر نو چار راهی حاجی یعقوب  
 متصل مسجد جامع شیرپور  
 تلیفون ۳۲۰۵۲۹





بر سا زیم.  
 همکار گرامی و حیدالله  
 سلیمان زاده محصل بسو -  
 لیتخنیك كابل!  
 نزد يك بین مطلب (زن از  
 نظر پیشه وران، را همین  
 اکنون میجا بد.  
 (زن از نظر ساعت فروشی)  
 زن همچون ساعتی است که  
 مانند نا تیه گرد شو هر رادر  
 يك ساعت سی دقیقه  
 میفادند و اگر شو هر مانده  
 شودو ایستاده گردد. با کپ  
 های تاق بالایی را دو باره  
 کوب میدهند.  
 (زن از نظر گلکار) زن همچون  
 گل ما له ایست که شو هر را  
 مانند گل بر سر خشت میکوب  
 بد.

\* همکار خوب سلما زارا  
 فارغ لیسه آریا تا!  
 در مورد گله های تان باید  
 گفت که می بوط نزدیک بیسن  
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته  
 رسان نیست. ودر مورد سر-  
 کردنی (جسجو کردن بقیه  
 های مطالب) باید گفت، چسی  
 فرقی میکند همانطور که روزانه  
 از عقب سرویس های که دور  
 تر از ایستگاه منت توقف را  
 بالای منظر بین خویش میگرد  
 آزند، سر کر دان میشو بد.  
 یگان و قمت جسجو کردن  
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی  
 نه خواهد بود. از شو خکی که  
 بگذریم، میکوشیم تا ایسن  
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

\* همکار خوب فرو زان فروغ  
 حسن زاده فارغ التحصیل  
 لیسه مریم.  
 نزدیک بین یا ماینه اش  
 هر قدر این بفل و آن بفل  
 مطلب (علامه خار جی و خصلت  
 از نظر حکما) رادیده، نه تواب  
 نست بداند که این مطلب  
 چقدر صحت دارد، امید بدم  
 از این جای اقتباس مطالب  
 تا نرا هم شما هم دریگر  
 دوستان و همکاران مجله  
 تذکر دهند. صحتند باشند!!  
 گرامی خورج میرا و فاد  
 وردک!  
 نزدیک بین وای وای و لیکه-  
 ولیکه تر خو وسوی لیکوا!  
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!  
 نوشته اید:  
 عشق بزرگتر از آسما زبور  
 شکوه تر از ابدیت است.  
 و نزدیک بین مفر ما بد:  
 عشق اگر بیروز شود (خشو)  
 در قبال دارد.  
 \* همکار خوب مریم عبیدی  
 ومیجا ((منجاقی)) شان  
 چهرا عبیدی فزده فانا!  
 نزدیک بین نامه های  
 منجاقی تا نرا خوانده و در  
 سوال تان، این جواب را  
 منجاقی کرد!  
 مطالب مجله را جمع به هر  
 هنرمند خارجی کاملاً ترو -  
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق  
 مختلف بدست میاوریم.

ستا سی یو متره لیک  
 راورد سیداو هفته دوه متره متر  
 بی دمجلی در کار کونکو ستا  
 یسی شوی و هم وور سید،  
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس  
 چسی دخیر یلو وو نهوه، شکه  
 چسی دخیرو یلو به صورت کی  
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر  
 خبله ستاینه کری ده. ستا  
 سی استعداد دقتی وو دی.  
 ستا سی نه یوه قسیدمنته!  
 همکار خوب ناچه اسراف  
 محصل یو هنخی اقتصاد!  
 شعر تان رسید، دعا کنید  
 که یک روز بلند آفتاب بی، در  
 صفحات بیکران مجله صفحه  
 شعر جوانان دو باره رایج  
 شود. تشکر، شا عرابا شید!  
 \* محترم فریده شیرزی

\* محترم و هاب را سخ  
 محصل پوهنخی اد بیات!  
 نزدیک بین در مقابل سوال  
 تان میجا بد: بلیمیشود!!!  
 \* همکار عزیز شیماء عزیز  
 محصل انستیتوت پولیتخنیك  
 کابل.  
 از اینکه کلام حرفی به جز  
 یک طرح ادبی ندا شتیه  
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا  
 میجا بییم.  
 اگر صد سال بعد از مرگم  
 بیایی و گویم را بشکا می،  
 و اگر قلب خاک نشده باشد  
 خواهی دید که زوی آن نوب  
 شته شده هنوز دو مستخارم.  
 \* گرامی وورد محمد شاه  
 آشنا دکرنی وزارت مامورا

\* همکار عزیز پان سبیه آریا  
 لطیفی از لیسه لامه شید!  
 دو کلمه انتقاد در چار انگشت  
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد  
 تان بالای چشم ما! اما .... از  
 گفته های نزدیک بین است که  
 ((زنده که نمود دمم به زور  
 دم)) نامه ما زیاد است و  
 امکان نشر جواب همه، کم  
 تشکر آشتی با شید!  
 \* دوست عزیز محب الله  
 دو مستخار محصل پوهنخی طب  
 نظامی!  
 سلام های شیر گرم تان را  
 میید یریم، ولی انفسوس  
 که دو پنجا نیز بر چای برقی  
 منتظاً وجود دارد. لذا از  
 جوش کردن آن معذرت نزدیک  
 بین را پذیرا شو بد. و اما  
 مطلب طنزی تا نرا به انجیر  
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم  
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه  
 نصب نماید.  
 \* همکار عزیز فرید احمد  
 از مکتب تخنیک حرفی سیر  
 چاره!  
 پیشنهاد تا نرا به ((پیشنهاد  
 خوان)) مجله سیر دیدیم.  
 تشکر!

از او سال فکا می کل تکراری  
 تان تشکر میکنیم.  
 \* محترم بزرگ صاحبی فارغ  
 لیسه خیر خانه!  
 نزدیک بین بر سنبهای تان  
 را همین لحظه میجا بد.  
 س: آیا تنها بی برای  
 جوا نان قیامت است؟  
 چ: برای جوا تان چی که  
 برای بیرون هم قیامت است.  
 س: در زمانه های گذشته  
 زنها، مرد هارا سر تاج خود  
 میبا بستند - اما حالا چرا  
 محتاج خود میداندند -  
 چ: فرموده شما به جاست  
 ولی در نظر داشته باشید که  
 (تاج) همان تاج است. چیدر  
 آغازان (صح) بیاید و چسی  
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک  
 بین وراز دار باشی کیبا  
 هستند یا بد بگویم که رازدار  
 باشی پادشاه به خیر سابق  
 همکار نزدیک بین بود که  
 فعلاً دو شش از یار نامها  
 سبک شده و در جسو کیش  
 محترم دور بین نشسته نامه  
 های همکاران دو دور از مرکز  
 را میجا بد و نزدیک بین هم  
 عبارت از خودش میبا شد.  
 به امید آن که قناعت کرده  
 باشید.  
 \* محترم غلام نبی سرور ذی  
 از لیسه انصاری!  
 باو حید صاحبی در همین  
 او اثر صاحبی بی انجام داده  
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همراهی کسی مصاحبه  
 نمیکنیم، شما هم فکا هیات  
 تکراری نه فرستید. خلاص  
 دنیا گل و گلزار است. از شما  
 همکاران گل، یکچمن تشکر.  
 دوست و همکار فایمی مجله  
 عشق المصطفی زاده از بلقیس  
 نزدیک بین در مورد مطلب  
 تان ((علامات عشق)) میفر-  
 ما بد: ای برادر، درین زمانه  
 سر چیه بدون آنکه ماعلامات  
 عشق را بشناسیم، هر طفل  
 وهر آدم حسن میبا ند که عل-  
 شق شده است.  
 \* همکار خوب مجله موشن  
 کولری.  
 نامه مفضل و صبا جانیه  
 تا نرا محترم نزدیک بین خواند

\* دوستدار مجله معبد یف  
 آسین هموش محصل پوهنخی  
 ادبیات.  
 نزدیک بین با خاوشی  
 نامه تا نرا که در پیشا نیسی  
 نوشته بودید ((به لحاظندا  
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-  
 ست به خاطر همین لوحه  
 نامه تان هر نوع مطلبی که  
 نوشته اید، بجا بد. ولی  
 انفسوس که برای چاپ چیزی  
 نیافت. منتظر نامه های چیز  
 دار تان هستیم.  
 \* همکاران صمیمی فاطمه  
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر  
 خانه.  
 نزدیک بین در قسمت  
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

\* محترم غلام نبی سرور ذی  
 از لیسه حبیبیه!  
 نزدیک بین میفر ما بد:  
 پس خلاص، مساله حل است  
 وقتی از دوستان نزدیک همنه  
 منته مورد نظر تان هستیم،  
 از خود ایشان بوسیده کماز  
 کلام ملیت تشکر یافت دارند.  
 تشکر!

### حکامان همیشه می نازید ذوق، مشعل ذوق و تیمور - شاه ذوق!

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس چنانچه صرف همین قدرمیدانم که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به اسنی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود بنام درین بنامید.

### محترم فریبا اما زنده مصلحتی به معلم سید جمال الدین

در این وقت بنام میگوید. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند اعمالی نان را با زار سیاه و الا قاپیده و برای آن که عم نان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواید.

برای آخرین بار صلیب برایش حدیه کرده ام. گفت: این چیست؟ من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آویزان کنی. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسوس عیشت من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس ترا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکامان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

### حکامان فریبا فروغ از ده دانا.

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

### محترم منجوب به آرزو گو - هستای فریبا فریبا

در دست است - مرد یک بین شما را (مکدر دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلا متبک - بیچ نان هستیم!

### حکام محترم فریبا فریبا از لیس ملائی:

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینماید. و حال چنانچه شده مطالب نان را بخوانید: از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن.

دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

### دوسته افران مجله میلای حنیفی - غایب حنیفی و علیغلام لله نجانها

با هنرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

### حکام با سلیقه محمد عباس

### سعادت از لیس شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کلوبرک نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چنانچه بسیار سپاسگزاریم. میگویند همه آنها در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

### احمد جوی پد حنیفی از لیسه عیبا لیبور شید

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و غیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهم. لایسق باشید.

دوست عزیز خالده نااهل: محاش نزد یک بین و دور بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخرد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با پد گفت که امکان نشر شعر و معر فلان بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گفت. با امید باشید!

صفیه امیری شریفه - شیرینی و اینسه جان. شما هم ضمن گله. شعری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بین هم ضمن گله میگوید: افسوس افسوس.

### همکار شوخ طبع خالده جان ناهمید

نزدیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید و ارباشید.

### شاه پیری مسکین کار مند لیسه خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

### فروزان جا هد محصل بود لشیک کابل و مدیره از لیسه ملائی

ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

### حکام و نا پیری لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر حا لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیدیم: نگاهت کردم - همه ات با من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم.

ما افسوس که نگاهت... حکام خوب عاشق الله -

حسین خیل فارغ لیسه میخانگی پلخیری.

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی حکام حد خشم دوستان را کم و

دشمنان را زیاد میکند. خشم بیش از آنکه به دیگران صدمه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

### محترم د پیلوم انجیرو ... ماجلی معلم دو حوربی - شوخی نقلی پلخ

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم:

۱- دور بین گنگ شود - اگر گفته باشد که هر گاه نامه های حکامان ما قابل نشر نبود - ما آن را دو باره

بست کرده به آدرس مبارک شان ارسال میکنیم.

۲- نی که در شهر شما دوست عزیز هم طوری ارزان است وهم برق بیست و چارسان -

حت فعلال است که گفته اید سوم - از امکان یک هنرمند

دوراست - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شده است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

### دوسته افران مجله زمین امید ما پشه امید از لیس حرفه جلالی ولایت پروان

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسیه از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان

سیاس - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند

زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

علاقه مند جواب به نامه ها هر قیه مرادی.

این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی

میتوانید حکامان دایمی میباشید. و اینهم مطلب نان:

زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج

است خوران گرچه خفته در جوارم حکامان با جرات ... البته

به گفته خود شان. امید - حسن و حفت. مطلب نان با

رو حیه مجله چنانچه بازو حیه آدرس مجله هم برآوردند

اینکه یکی از حکامان خوب چشم به راه مطالب خوب و

عمر و حیه نان هستیم روحیه نان عالی باد!





# به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به  
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تولا به تحایف جداگانه نیز دست آورید.  
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست تیفون: ۲۰۵۰۹  
نمایندگی: دکان پخش کورپوریشن تیفون: ۲۳۶۲۹  
طوبه پرچم هم دکانها شهر دویلی



باغذاهای لذیذ از  
مهمانان پذیرایی  
مینمایند

## پایه رستوران

می‌فراواند و شیخ خورش تا ۱۵ در رستوران پایه که در بهترین  
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.  
پایه رستوران باغذاهای متنوع و شراب‌های گوناگون  
لذیذ می‌فراواند و پذیرایی گرم می‌نماید.  
بهمنی پایه رستوران همه روزها از ساعت ۲۰-۱۱  
بسیار حرفه‌ای و با کادری مجرب در خدمت همیشه می‌باشد.  
کد رستوران: ۲۰۵۰۹

یکبار دیگر جایزه های بزرگ  
فقط با خرید یک یا چند جوره بوت  
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود  
نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی  
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد  
آدرس: شعبه الکتریک  
جاده نادریشنون  
تلفون ۲۳۵۴۷

**آریان**  
**ویدیو**

ACKU  
 مدل  
 DS  
 350  
 22س  
 ۰۴۱۰۲



# یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تان سبک با خاطی با هر صاید با رنگ بزرگ از منایه . ارزانه تره  
 بهتر وقت سلا یزوت کھسید .

با خرید از روز فروشگاه بزرگ افغان صابون  
 بهشت آورید

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**